کابل نمره (۸۰) سال ۷

آدرس : انجمن ادبی جادهٔ ارک
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات با ، ع ، ص ، شهزاده
احمد علیخان درانی مدیر عمومی انجمن
ادبی کابل

کابل

﴿مجلهٔ مصور ماهوار﴾
(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبهٔ معارف نصف قیمت

ماه عقرب ۱۳۱۶ هجری شمسی - ستمبر - اکتوبر ۱۹۳۷ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
دو تقریب فرخنده	انجمن	الف
بشارت	«	۱
فلسفهٔ بدایع اخلاق	بقلم جناب محمدقدیرخان تره کی	۳
	به قلم دجناب محمد اعظم خان دلغات او قواعد د شعبه مدیر	۱۳
نظری برادبیات امریکا	ترجمه ونگارش جناب احمدالله خان عضو انجمن	۱۹
ـ افکار ابن خلدون	ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۲۳
مباحث جدید علم الصوت	مطالعات جناب غلام جیلانیخان جلالی	۳۰
ـ سلطان محمود	ترجمهٔ جناب عبد الغفور خان « امینی »	۵۵
غزل	ازطبع جناب غلام احمدخان نوید	۳۷
مه کره هیسکله فساد	له طبع د جناب گل پاچا خان « الفت »	۳۸
شب بهار	ازطبع جناب عبدالحکیم خان	۳۹
ـ ملی ترانه	له طبع دجناب گل پاچا خان « الفت »	۴۴

مضمون	نگارنده	صفحه
به چمن کی	له طبع دجناب قیام الدین خان خادم	۴۷
با آنکه دلم دردمند اوست	« م ، ش »	۴۸
دختران دریا	از مجله شرق	۵۱
پارچه های منتخب	انتخاب غلام جیلانیخان جلالی	۵۳
ارمغان بدخشان	بقلم جناب شاه عبدالله خان بدخشی	۶۳
ماساریك	شعبهٔ نشریات	۷۱
ـ در زوایای پشتو	بقلم جناب گل پاچا خان « الفت »	۷۳
منسوج شیشه ئی	ترجمهٔ جناب عبدالباقیخان لطیفی	۷۵
ـ صنعت باختر	انجمن	۷۸
نهمین جشن نجات	«	۸۰
ـ نطق اعلیحضرت همایونی		۸۱
ـ معروضهٔ ملت بحضور اعلیحضرت		۸۲
معروضهٔ صدر اعظم صاحب		۸۳
رباعیات	ازطبع جناب قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۸۷
تبریك جشن ومیلاد همایونی	ازطبع جناب سرور خان « صبا »	۸۸
ـ افغانستان و مصر	بقلم جناب سیدقاسم خان رشتیا	۹۲

مضمون	نگارنده	صفحه
معارف خواهی شرکت پشتون قندهار		۹۷
قسمت تفریحی		۹۸
از المان تاچین	شعبهٔ نشریات	۹۹
ترفیع		۱۰۰
آگاهی		»

تصاویر :

	صفحه
اعلیحضرت همایونی	الف
منظرهٔ عمومی قصر و باغ چهل ستون	۸
سمت جنوبی قصر چهل ستون	۹
بعضی از ادبای امریکا	۲۰
بعضی از ادبای امریکا	۲۱
از مناظر طبیعی قشنگ چهار دهی	۴۰

تصاویر	صفحه
یك گوشهٔ از قصر معروف چهل ستون	۴۱
گوسفند های عجیب الخلقه	۶۲
» » » »	۶۳
ماساریك رئیس جمهور چکسلوا کیه	۷۱
کامیل شوتان - جنرال فرانکو	۷۴
پرنس کونوئی - چیانگ کای شك - ساتو	۷۵
نقشهٔ چین	۸۶
اعلیحضرت ملك فاروق - شاه مصر	۹۲
جناب عبدالرحمن عزام	۹۳
جناب محمد موسی خان رئیس شرکت پشتون قند هار	۹۷
طیارهٔ آولو	۹۸
طیارهٔ شرکت لفت هنزا	۹۹

بمناسبت بیست وسومین سالگرهٔ ذات ملوکانه

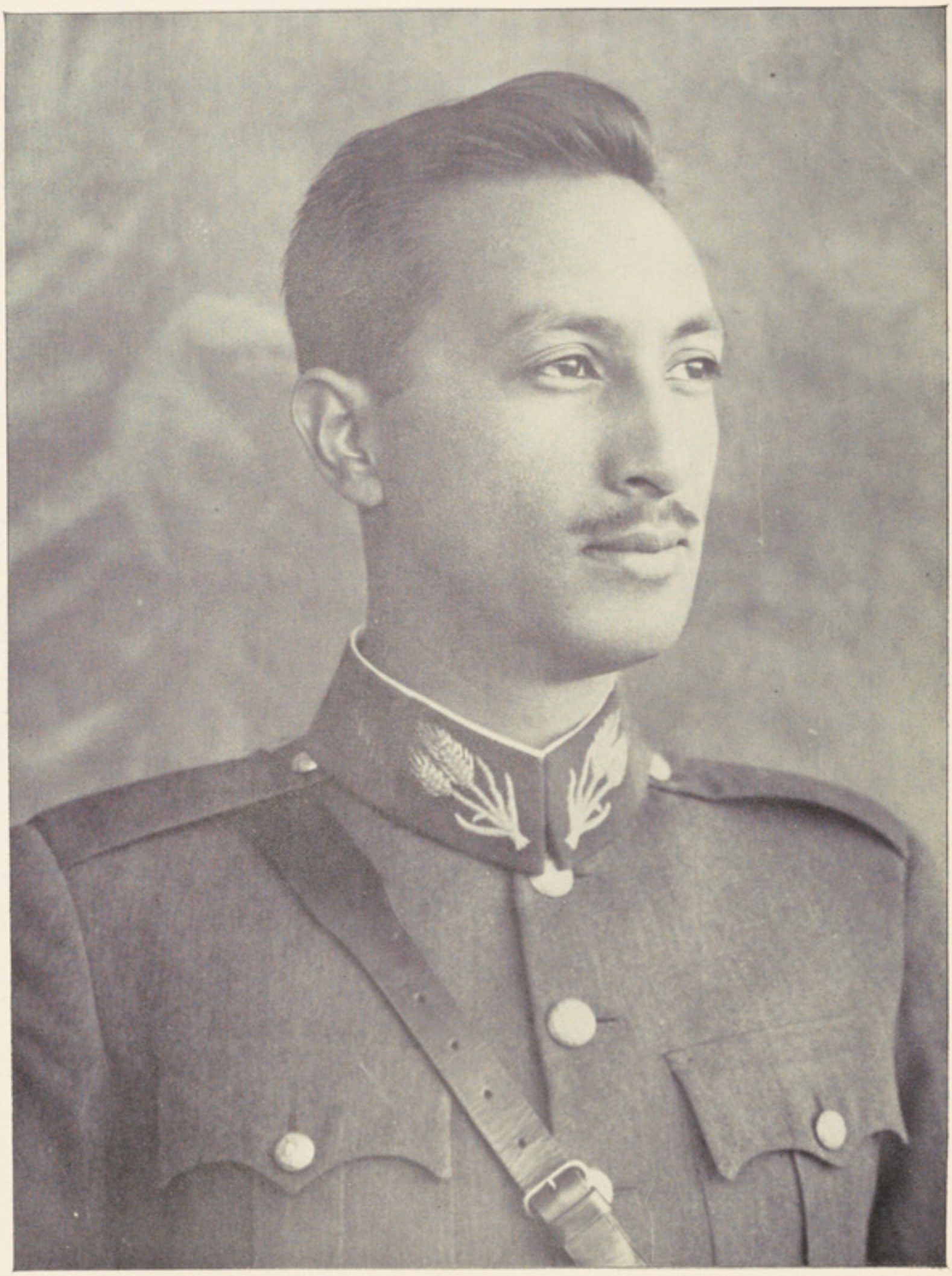

پادشاه جوان وترقی خواه افغانستان اعلیحضرت معظم همایونی محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه

دو تقریب فرخنده

بیست وسومین سالگرهٔ میلاد اعلیحضرت همایونی - و - نهمین جشن نجات وطن

یکی از نوامیس برجستهٔ بشری این است که بر افتخارات گذشتهٔ خویش همیشه مباهات میکنند و از تذکارکار نامهای بزرگ خود واجداد خود لذت مخصوصی احساس کرده ، تسلیت و آرامش ضمیر برایش دست میدهد .

همچنین هر باری که انسانها مفاخر گذشتهٔ خویش را یاد میکنند ، در خود احساس حیات وشور و بیداری مینمایند ، ودر حالیکه این مفاخر ازقبیلی باشد که دران مردانگی و شهامت و ایثار و جان بازی مضمر باشد ، از تذکار آن جذبات غیرت و مردانگی و فداکاری در انسان زنده و بیدار میشود ، خصوصاً در ملایکه طبعاً دارای این خواص عالی باشند !

ازاینست که هر دفعه سالگرهٔ جشن نجات وطن فرامیرسید ، نه تنها تمام ملت افغان در خود احساس افتخار و مباهات بی پایانی میکنند ، بلکه جذبات شهامت و شجاعت و ایثار نفس درضمیر هر فرد بشور می آید . زیرا جشن نجات ، یادگار یکی از افتخارات مهم ملت افغان است که نه تنها کارنامهٔ همت و مردانگی یك دسته فرزندان رشید وطن را نمایندگی میکند ، بلکه احساسات عالی وطن دوستی و تجدد پسندی تمام ملت افغان را که مقابله با جهل نموده قیام یك حکومت صحیح را مطالبه میکردند نیز معرفی مینماید . پس درینوقت است که عموم افراد ملت افغان ازان روز های مرگبار جهل و فساد ، بیاد آورده بی اختیار برروح قائد معظم نجات وطن یعنی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی شهید رحمة الله علیه رحمت فرستاده ، مراتب قدرشناسی عمیقی را نسبت به باقی ارکان

این خاندان جلیل که در نجات وطن و سپس در اصلاح و بهبود این خاك بذل مجاهدت ورزیده اند ، درخود احساس میکنند .

یك عامل دیگریکه برمسرت این جشن باافتخار می افزاید . همانا تقارب آن است بایك تقریب فرخندهٔ دیگر یعنی سالگرهٔ میلاد پادشاه جوان ومحبوب افغانستان اعلیحضرت محمدظاهر شاه خلدالله ملکه که این تقریب نیز برای ملت حق‌شناس افغان بمنزلهٔ جشن ملی بزرگی بشمار رفته ، دلهای عموم راپرازمسرت وشادمانی مخصوصی میگرداند .

حقا که وجود آن‌چنان زمام داران که برای ملت و مملکت مصدر خدمات عالی شده وجهت پیشرفت شئون وطن در هر رشته مربی و مشوق باعظمتی بشمار میروند ، در نظر عموم افراد ، خیلی قیمت‌دار بوده ، البته درچنین تقاریب ازدل وجان ، شاد وخورسند میگردند .

اینك ماخادمان این موسسهٔ ملی هم بنوبهٔ خود ازین دو تقریب فرخنده که تاثیرات نیك هر دو برمقدرات وطن عزیزما ، ثابت است ، استقبال کرده از یکطرف مراتب بهترین تبریکات خویش را نسبت بورود این دوجشن مسعود بحضورشهریار جوان خود اعلیحضرت همایونی المتوکل علی الله ، وباقی تمام ملت افغان تقدیم و ازطرف دیگر بروح پر فتوح نجات بخشندهٔ وطن اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید رحمت وادعیهٔ خالصانهٔ خود را نثار میکنیم . ودر خاتمه تکرار وطوالی همچه روز های باافتخار را برای ملت ومملکت افغانستان از درگاه ایزد متعال تمنا مینمائیم .

(انجمن)

بشارت

اطر عموم علاقه‌مندان باصلاحات اجتماعی وطرفداران مفاخر ملی را محترما مطلع میسازد! پشتو تولنه یا انجمن ادبی کابل که از حیات یافتگان عصر منور نادرشاهی است واز بدو تاسیس تاامروز دراثر تربیه وتوجهات جهاندرجات حکومت ترقی‌خواه معظم خود موفق بایفای خدمات قلمی شده ومخصوصاً درزمینهٔ تاریخ درخشان باستانی وطن و احیای نام وافتخارات رجال نامی آن نگارشات وتذکرات محدودی نموده است! و خیلی خورسندیم که اهالی قدر شناس وطن ازین نگارشات کوچك وخدمات محدود این انجمن را حسن استقبال نموده ووسایل تشویق مارا برای ایفای مزید خدمت در همین راه که غرض از تحریك روح شجاعت ملی ، فعالیت ـ وطن دوستی ـ اخلاق وبالاخره کسب مزایا و فضایل عالیهٔ اسلاف وبزرگان گذشتهٔ وطن است بوسیلهٔ تقدیرات حاضر کرده و درین موقع خواستیم این نگارشات مفیده که خواه مستقیماً بقلم اعضای این انجمن یا بقلم دیگر دوستداران وطن و اهل فضل در آثار انجمن شایع میشد بعداز ین برعلاوه شایعات مطبوعاتی قسمتی ازین نگارشات مفیده را بصورت درام بوسیلهٔ یك صحنهٔ تمثیل

اخلاقی عملاً درمحل نمایش گذاریم . صحنهٔ تمثیل که تمام افاداتش حسی وسریع الاثر بوده ومخصوصاً درروح عوام یك توده زیاد تروخوبتر اثراندا خته وآنهارا مستفید میگرداندالبته هیچکسی امروزازاهمیت وفواید آن انکار کرده نمیتواند ، پس برای نایل شدن باین آرزو که مقصد ازخدمت ومفاد جامعهٔ ملی ما است خواستیم باقی اهل ذوق وطن را نیز حصه دار ساخته وبا شتراك این خدمت دعوت نمائیم مقصود اساسی از تاسیس این صحنهٔ تمثیل اجرای مطالبی است که مسایل علمی - اخلاقی - ضروریات حیاتی و اجتماعی - تدبیر منزل معلومات تاریخی راعملاً ومحسوساً بمردم افاده و ترزیق نماید .

پس درهمین موضوعات حضرات اهل ذوق و محررین کشوری هرگاه وقتاً فوقتاً یا عندالمراجعهٔ ما درامه های نوشته و بانجمن بسپارند پس از قضاوت از درجات هزار افغانی الی هفتصد افغانی چهار صد افغانی نایل باخذ جایزه خواهند شد صورت درامه نویسی بایستی باسلوب ساده وبرای درك واستفادهٔ حضرات که در رشتهٔ درامه نویسی هنوز مشق و اعتیادی ندارند نمونهٔ ذیل تحریر وتقدیم شد :

۱ : طرزنگارش ساده ومطابق محاورهٔ کسانیکه موردتمثیل واقع میشوند بوده باشد .

۲ : جذاب وموثر بوده کوشش شود که روحیات بیننده را بوسیلهٔ کلمات خوب تحت تاثیر آورد .

۳ : منافی اخلاق وعفت وتهذیب ملی ما نباشد .

٤ : اقتضای نگارش موافق بقدرت اجرای عملی ممثلین (اکتور ها) وطنی ومطابق پیداوار وسایل و اسباب حاضرهٔ مملکت باشد .

٥ : اشخاص معلومهٔ زنده ومرحومه مورد ملامت وتحقیر واقع نشوند .

٦ : اجرای عملیات نسبت بقرائت بیشتر مراعات شود .

۷ : نویسندهٔ درامه ازآغاز نگارش الی اختتام تخمین وتصور خواهد نمود که مقدار عملیات وقرائتیکه بوسیلهٔ درامه وی در صحنهٔ تمثیل بموقع اجرا میرسد کمتر از دوساعت وزاید ازسه ساعت وقت را اشغال ننماید .

فلسفهٔ بدایع

Esthétique

نگارش جناب محمد قدیر خان تره کی
عضو انجمن

مقدمه ، اولین ارباب نظریهٔ بدایع ، افلاطون درفلسفهٔ بدایع چه نظریه دارد ؟ حقیقت جمال درنظرافلاطون مکالمه در اطراف تحلیل جمال ،ماهیت و کیفیت خیر در نظر افلاطون ، نتیجه ، خاتمه

انسان مخلوقی است دارای عقل ومنطق و چون صاحب عقل و منطق است ازین جهته دائماً متحیر ، عاجز ، نیازمند و محتاج میباشد گویا کلان ترین دلیل تحیر و عجز ونیاز بشریت همان عقل ومنطق اوست که اگرعاری ازعقل ومنطق میبود شاید از تمام عوامل نفسی واجتماعی ازقبیل محاکمه وتعمق ، استدلال و برهان تراشی وصدها عوارض دیگریکه هرکدام درذات خود زمینهٔ احتیاج اورا فراهم میکند آسوده میبود .

انسان از ابتدای خلقت تاکنون در هر مرحله و پلهٔ از تمدن که بوده است پیهم ولا ینقطع عمرخود رادرمطالعه اجزای کائنات واجرام سماوی و تمام مخلوقات حیه و غیر حیهٔ خداوندی صرف کرده است واگر در برابر اوشب تاری حائل شده ویا ماه درخشانی بروشعله فشانی کرده ویا انتظامات بدیع وحیرت آور کواکب شب های تاریك نظر اورا بخود جلب نموده او پیهم در پی کشف حقیقت وماهیت آن ها برآمده و ازان بهر نهج

وسخنی که سویهٔ عرفانی ایشان تقاضامیکرد تعبیر کرده اند و در برابر عوامل مخلوقهٔ خداوندی همیشه خود شان را عاجز و متحیر وحقیر دانسته اند .

این اذهان ضعیفهٔ بشر واین عظمت قدرت کبریائی سبب شده است تا اولاد آدم در پی کشف حقیقت (Réalité) و درك اسرارورموزیکه درکائنات وجود دارد براهای مختلفی پویان شوند ، اولاد دیگر بشرکه نسبتاً ازجنبهٔ عرفانی و علمی وعقلی کمتر ازین جلو افتاده گان بوده اند آن متحیرین و نیاز مندان پیش قدم را باسمای مختلفی از قبیل شاعر ، فیلسوف ، عالم تعبیر کرده اند ، گویا شعرا ، فلاسفه ، علما همان حیرت کشیده گانی اند که چندقدمی از عوام جلو تر رفته و در اعماق تخیل و تفلسف بیشتر مصدوم بی چاره گی و نیاز مندی گردیده اند ، همین است که سقراط پدر حکمای یونان این حقیقت را از همه اولتر درك کرده و فرموده است : (تابدان جا رسید دانش من . که بدانم همینکه نادانم) وحضرت امام فخر رازی هم عین همین صدای نهفتهٔ وجدان خود را به نظم در آورده و فرموده بودند :

« هفتادو دوسال مشق کردم شب وروز ـ معلومم شد که هیچ معلوم نشد . »

اینگونه اعترافات مبنی برنیاز مندی و بی چاره گی در تاریخ تمدن دنیا به کثرت دیده میشود وهمان مردان ناموریکه ما آنها را شاعر ، فیلسوف ـ عالم میگوئیم همه و همه وقتیکه سلسلهٔ علل و معلومات جهان را بهم ربط میدهند وآن را تاعلت العلل میرسانند مجبور می شوند دران جا ارادهٔ خداوندی را دخالت بدهند پس ازروی مطالعات فوق فهمیده می‌شود که بشریت تاهنوز دربرابر درك حقائق کائنات طفل رضیعی است وقتیکه یکی از متفکرین آن ها در زمینهٔ اظهار فکر میکنند متعاقباً از طرف دیگری تردید یا تعدیل کرده میشود ازین جا است که تاریخ فلسفه و تمام مدارس فلسفی مملو از یك سلسله نظریات پیهم و نقیض هم دیگر میباشد واز همین سبب است که (هیگل) فیلسوف جرمنی دنیا را به صحنه و فلاسفه را به نگارندگان درام تشبیه کرده است .

چون استتیك (Esthétique) فلسفهٔ بدیعیات یا علم جمال و یا نظریهٔ جمال که ما آنرا به تعبیر معروف تر و مانوس تر به فلسفهٔ بدایع ترجمه کردیم یکی از شعب فلسفه است لذا اشخاصیکه در اطراف تحقیق زیبائی وجمال رنج وتعب دیده نظریهٔ مستقلی وضع کرده اند مورد انتقاد دیگران واقع گردیده اند ازین جهته لازم است اولاً یك سیر مختصری در مراحل تاریخی فلسفهٔ بدایع نموده بعد ازان طریق استفادهٔ را که شعرا و ادبا وتمام صنعت کاران (مدعاز ارباب صنایع نفیسه است) ازان مینمایند به مددکتب ووثائقی که دردست داریم بحضور مطالعین عزیزعرض وارائه خواهیم نمود .

اینکه میگویند احتیاج مادر ایجاد است یك امر بسیار طبیعی است زیرا یك وقتی بود که ما نمی توانستیم مطالب سودمند علمی را بصورت تحلیلی در جرائد و مطبوعات مطرح بحث قرار دهیم وعلت آن هم مبرهن بود و برهان آن همان قلت سویهٔ علمی و عرفانی محیط بود ولی امروز ؟ چون جرائد ومجلات وبالاخره عرفان عمومی مملکت زمینهٔ بحث وفحص را درین قبیل موارد بما تهیه وفراهم نموده است ازین جهة بحث کردن درموارد مسائل و موضوعاتی که رابطهٔ قریبی باحیات عرفانی دارد هم از وظیفه وهم از حقوق نویسنده گی است پس وقتی چنین است درین عصر عرفان پروریکه تاره دارند یك زبان مستعد ولی فراموش شده (پشتو) را باشعر وادب آشنا میسازند لازم است بعلاوهٔ مباحث علمی زبان در اطراف استتیك (فلسفهٔ بدایع) جرئت چیز نویسی را بخود داد تا موضوع بدیعیات هم چنانکه درتمام السنهٔ دنیا منبع الهام شعرا وادبا است برای این طفل رضیع (زبان پشتو) هم مولد قوهٔ فعاله (ارژی) گردد .

بنابر همین حوائج وایجابات است که این ناچیز باتمام ضعف وعجز علمی وقلمی خود درین موضوع مهم وارد می شوم ومن الله التوفیق .

اولین ارباب نظریهٔ بدایع :

هم چنان که منبع علوم وفلسفهٔ حاضره یونان قدیم دانسته می‌شود درپیش قدم بودن به فلسفهٔ بدایع هم این ملت دارای نام و نشانی است زیرا وقتی انسان تاریخ فلسفه را

مطالعه میکنند می بینند اولین متفکریکه در فلسفهٔ بدایع نظریات دقیق فلسفی دارد افلاطون است افلاطون طوریکه تمام عقائد فلسفی خود را از زبان استاد خود سقراط حکایه مینماید نظریهٔ بدایع اوهم یك سلسله مکالمه هائی است که بین سقراط ویکی ازجمعیت سوفسطائی ها جریان دارد (۱)

افلاطون درین زمینه آرای عجیبی دارد که میتوان آرای مذکور را حسب ذیل خلاصه نمود :

نظریهٔ افلاطون درفلسفهٔ بدایع :

افلاطون میگوید روح ماقبل ازحبس شدن درماده یعنی پیش ازان که مجرد ازعلائق مادی بوده هنوز در بدن ما داخل نشده بود جمال حقیقی را بدون پرده و حجاب دیده بود وهنوز هم آن جمال را فراموش نکرده است وهمینکه دردنیا چیزمقبول وحسینی می بیند وازان لمعهٔ ازجمال احساس میکند فوراً بهمان جمال اصلی منتقل میشود واز ان اظهار استلذاذ مینماید در حالیکه چیز محسوس او جمال حقیقی نبوده سایهٔ آن است ودراینکه زیبائی های محسوسهٔ دنیوی را بچه دلیل سایهٔ جمال حقیقی میداند این خود بحث دیگریست که اینك عرض میشود :

افلاطون در بحث معروف ایده (Idee) خود که فلاسفه و حکمای اسلام آن را مثل ترجمه کرده بوداند وهنوز هم درممالك اسلامی مخصوصاً جوامع عربی زبان مستعمل است درین زمینه چنین اظهار نظر میکنند :

دنیا شبیه بمغارهٔ ایست که انسان در دهن آن مغاره نشسته پشت خود را بطرف بیرون وروی خود را بسوی داخل مغاره کرده است جمال اصلی یامثل پیهم از معبریکه در قریب غار است تردد میکند وسایهٔ او در داخل غار می افتد همینکه انسان این سایه

---

(۱) سوفسطائی : همان طبقهٔ از یونانیان بود که برعلیه افکار دقیق فلسفی سقراط و پیروان او قیام کرده بزعم خود میخواستند حکمت سقراط و اخلاف اورا تحقیر و تزئیف نمایند وسقراط هم در تمام جدل هائی که بافرد فرد این دسته نموده حماقت ایشان را ثابت کرده است . (ترکی)

را می بیند خیال میکند اصل جمال همین است در حالیکه او بجز سایهٔ آن چیزی دیگری نیست .

این است جوهر عقیده ونظریهٔ افلاطون دربارهٔ جمال ولی حالا باید دید که این جمال چه اهمیت وقیمت اخلاقی ، اجتماعی وبالاخره صنعتی وعشقی دارد .

حقیقت جمال در نظر افلاطون :

علما وارباب تحقیق وتتبعی که در اطراف آثار واحوال افلاطون دارای تبحر واختصاص اند مینویسند که : « مهمترین قسمت نظریات افلاطون راجع به جمال در رساله های او که معروف ومشهور به : (هیپیاس کبیر) و (شولن) و (پدر) است دیده میشود ونیز علاوتاً در دو اثر دیگر افلاطون که عبارت از (جمهوریت) و (قوانین) باشد هم ملاحظاتی درین باره به نظر بر میخورد »

هیپیاس عبارت از یك سلسله مکالمه هائی است که در ان افلاطون ضد جمال را نشان میدهد واما رساله های شولن وپدر در اطراف عشقیکه از مطالعهٔ جمال با نسان دست میدهد صحبت میکند . بالاخره جمال در نظر افلاطون همان غایه ونصب العینی (ایده آل) است که عشق وانجذاب حقیقی دائماً بسوی او می شتابد یعنی عشق و انجذاب واسطه وجمال کمال مطلوب آن است افلاطون همیشه جمال را مرادف خیر و حقیقت ذکر میکند ومیگوید همین چیز هائی را که ما در دنیا احساس میکنیم و نام آنها را جمال میگذاریم درحقیقت مصنوعات جمال حقیقی است که خودش جمال کامل و خیر اکمل است در همین جاست که فهمیده میشود جمالیکه افلاطون آن را جمال میگوید جمالی است که تماماً مجرد ازاشیا بوده کیفیتی است که متعلق بذهن است نه محسوس به حواس ظاهری ازین جاست که فهمیده میشود جمالیکه افلاطون در نظر دارد جمالی است مطلق .

بهترین مدارکی میتوان از ان ماهیت حقیقیهٔ جمال افلاطون را دریافت کرد همانا

مکالمه ایست که بین سقراط ویك نفر سوفیست در سر همین موضوع جریان دارد (۱) : افلاطون میگوید که اگراز کسی سوال کنید : جمال چیست ؟ او جمال را بچیز های منفرد و خصوصی مربوط دانسته مرتکب غلطی میشود ازهمین جا افلاطون شروع میکند به تحلیل جمال ومکالمه بین سقراط وسوفیست را آغاز مینماید ونتیجه میگیرد که سوفیست مرتکب مغالطهٔ فوق میگردد .

مکالمه دراطراف تحلیل جمال :

سقراط : جمال چیست ؟

سوفیست : ـ بعضی از انسانها که وجیه وخوش شکل اند جمال دارند .

سقراط : ـ آیا از آهنگ موسیقی جمال احساس نمیشود ؟ آیا میتوان جمالی را که دریکی ازاشیای خصوصی بصورت منفردی وجود داشته باشد مقیاسی برای درك جمال دانست ؟ درحالیکه جمال منفرد و خصوصی چیزی ثابتی نمی باشد زیرا امکان دارد که یك چیز را بهرا ندازهٔ که دارای جمال بدانیم درمحضر یك چیز دیگر عاری از جمال بلکه کریه جلوه کند درین جاچون تعریف سوفیست مذکورکه در بارهٔ جمال نموده بود نقض میشود سعی میکنند تا تعریف دیگری که عمومی ترباشد در یابد لهذا میگوید :

جمال در طلا است زیرا بهر چیزیکه مخلوط شود همان چیز را مزین میگرداند .

این برهان سوفیست را سقراط چنین رد میکند :

خیر ! طلا تاوقتی مقبول همه بوده جمال دارد که کم یاب است واگر برمقدار آن افزود شود این حیثیت خود را فوراً از دست میدهد ؟ جمال اصلی وحقیقی آن است که درهمه جا ودر نزد هرکس وهر وقت جمال شناخته شود و این جمال شبیه ومثیل ندارد

(۱) افلاطون اکثر آثار خود را به حوالهٔ استاد خود سقراط روی کار آورده است یعنی افلاطون در هر زمینه اظهار نظر کرده است همان زمینه را باستناد مکالمه های استاد خود شرح میدهد ازین جاست که درهر موضوع هم عقیدهٔ استاد وهم نظریهٔ شاگرد وجود دارد . (ترکی)

از عمارات زیبای چهار دهی کابل

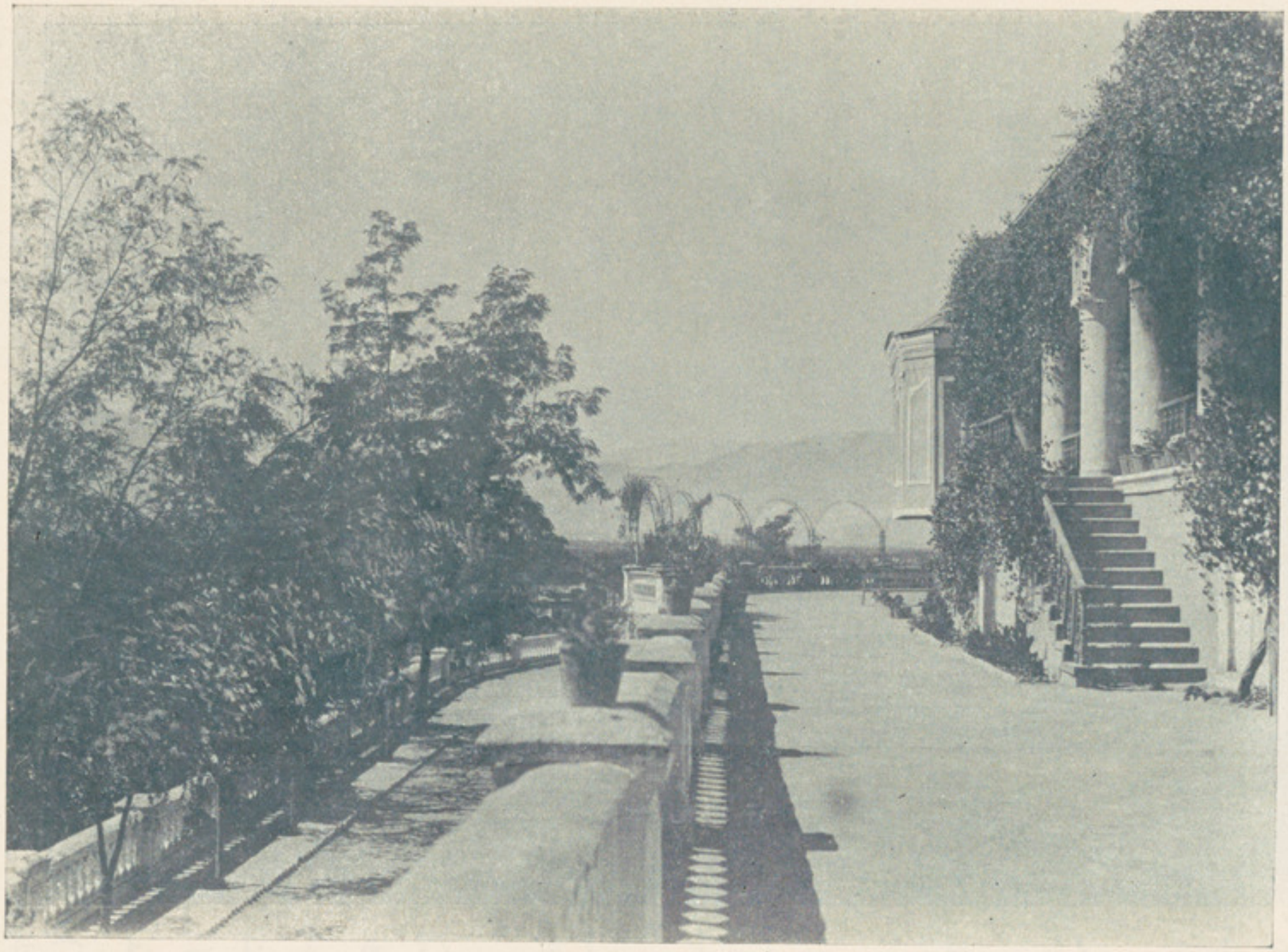

سمت جنوبی قصر چهل ستون

از مناظر وعمارات مشهور زیبای چاردهی کابل

منظرهٔ عمومی قصر وباغ چهل ستون ود ور نمای حوزهٔ شاداب چاردهی که در ۵ کیلومتری کابل واقع ویکی از تفرج گاه های مهم پایتخت بشمار میرود .

یعنی غیر ازو دیگر هیچ جمالی با اوشباهت ندارد ازین جهته طلا نه اینکه اشیا را جمال میبخشد بلکه آنها را به مقصد مالك آن موافق میگرداند درین جاست که فهمیده میشود جمال چیزی است وموافقت وتطابق به اذواق اشخاص چیزی دیگر .

وقتیکه سوفیست می بیند دو مین نظریهٔ او هم باین صورت رد میشود نظریهٔ دیگری اقامه کرده میگوید :

جمال چیزی است که بحال انسان مفید باشد ویاعاملی است که انسان را به کمال مطلوب واصل نماید .

سقراط این گفته را هم رد نموده میگوید :

اگر این طور است شر هم باید جمال باشد زیرا اشخاص شریر همیشه شر را وسیلهٔ وصول به آرزو ونصب العین خود قرار میدهند یابه عبارهٔ دیگر شریر تا وقتی شرارت نمی‌کند که ازان استفادهٔ در نظر نداشته باشد ازین جا است که معلوم می شود که جمال چیز مفیدیست که انسان را به خیر واصل نماید یعنی جمال علت و خیر معلول است . . . . . این دیالوگ (مکالمه) همین طور ادامه میابد تااینکه مفهوم جمال را از هر جنبه تحدید ومشخص کند .

افلاطون دریکی از آثار خودکه معنون به تیمه(Timee) است میگوید : خدا برای اینکه نمونهٔ از جمال حقیقی رابدنیا نشان بدهد اراده فرمود تاجهانی که دارای جمال وکاملیت باشد خلق فرماید ازین جااست که افلاطون وحدت رادرهر چیز مستلزم جمال میداند ومیگوید وقتیکه وحدت در کثرت ضم می شود بارقهٔ جمال تابیدن میگیرد ، زیرا انضمام این دوعنصر باعث تولید نظام وآهنگ میگردد ونیز افلاطون در همین اثر خود بجای دیگر میگوید که هیچ چیز عاری از آهنگ ونظام دارای جمال نیست وهر چیزیکه باندازه وتناسب باشد همان طوریکه صاحب فضیلت (۱) میباشد دارای جمال هم هست

(۱) فضیلت هم مانندجمال حدمتوسط وتناسب اعمال میباشد ونگارندهٔ ناچیز موضوع ـ فضیلت را در کتاب مستقلی معنون به (فضیلت) ازجنبه های مختلف و افکارحکمای متعدد پوره تحلیل نموده امروچون کتاب تاکنون طبع نشده ازین جهة به مراجعین محترم ازارائه نسخهٔ خطی آن دریغ نخواهد شد . (ترمکی)

(این نظریه شبیه به نظریهٔ جمال ارسطواست) این تعریف اخیریکه افلاطون در بارهٔ جمال نموده است زیاده تر از ماده و موجودات خارجی مربوط به ذهن انسان میبا شد زیرا نظام وو حدتیکه دراشیا وجود دارد مربوطبه ذکای بشراست وازین جهته است که میگوید جمال بالذات موضوعی است مولود ذکا که حقائق کونیه را بوجود میارد .

افلاطون این گفتهٔ خود را باین وجیزه تائید میکند : «جمال شعلهٔحقیقت است» وقتیکه انسان این گفتهٔافلاطونرا مطالعه میکند و آن را بامحسوسات ومدرکات بشری مقایسه مینماید میبیند که دردنیا حقیقت وبازعلم که درحقیقت وسیلهٔ درك هویت حقیقت است جمیل ترین چیزهائیاست که خداخلق ودردست بشر گذاشته است وحتی میتوان گفت که علم وحقیقت باجمال مطلق همسایه گی نزد یکی داشته چنان برمیاید که هرسه باهم جمع شده بحال واحدی در آمده است .

وقتی افلاطون اثرمعنونبه (ره پوبلیك) «جمهوریت» خودرا نوشت این نظریهٔ خودرا کامل کرده گفت که : «یك چیزیکه ازعلم وحقیقت هم جمیل تراست وجود دارد آن چیز خیراست» واین نظریهٔ خودرا چنین تفسیر مینماید : «فکر خیررا منشأومولد علموحقیقت بدان، زیرا اگر خیررا بلند تر ازعلم وحقیقت دانسته هردوراوسیلهٔ نیل بان بدانی فریب نمی خوری چه خیر والد وعلم وحقیقت مولوداویند »

« پس در صورتیکه خیر بوجود آورندهٔ علم و حقیقت است وازان ها زیاده تر جمیل میباشد ، لهذا باید جمال آنرا بلند تر از جمال هر چیز پنداشت »

فلاسفهٔ منقد وآنانیکه درتاریخ فلسفه دارای صلاحیت نقادی وصرافیاند میگویند . اگر جمال بلندتر ازعلم وحقیقت باشد دران صورت آن را (شعلهٔ حقیقت) گفتن خطا است وباید بعوض آن اورا (شعلهٔ خیر) نام داد .

اهمیت و کیفیت خیر درنظر افلاطون :

چونازآخرین سطور نظریهٔ افلاطون دانسته شد که بلندتر از حقیقت وعلم خیراست

لهذا ضرورتی پیدا میشود تابدانیم که خیر چیست ؟

طوریکه بعضی از مفسرین به فلسفهٔ افلاطون عقیده دارند : « افلاطون از خیریکه درین مورد ازان نام میبرد خیری نیست که مربوط به اخلاق باشد یعنی خیراو خیر اخلاقی نبوده عبارت ازخیر محض وخیرحقیقی است که بلند ترین مرتبهٔ اصول فلسفی این حکیم را تشکیل میدهد .

پس از نظریهٔ مذکوره فهمیده میشودکه خیرجوهر است وجمال ، نظام و حقیقت تماما صفات و اوصاف اویند .

رویهمرفته نظریه و عقیدهٔ افلاطون را که دربارهٔ جمال دارد در تحت دو مادهٔ ذیل میتوان اختصار کرد :

۱ : ـ جمال خصوصی و منفرد عبارت از خیر خصوصی ، موافقت و مطابقت بامقصد و نصب العین اشخاص ، فائده ، ذوق و تناسب است .

۲ : ـ جمال مطلق خیر مطلق است که هیچ یکی از اشیای خصوصیه نمی تواند قانون کلی برای تعریف آن باشد .

نتیجه :

افکار وعقائد این داهی وحکیم جلیل القدر یونانی بسیار شبیه است به تصوف اسلام مخصوصاً جنبهٔ وحدت الوجود آن زیرا طوریکه این فیلسوف بلند تر از هر چیز خیر را دانسته وجمال را شعلهٔ آن میپندارد وتمام کائنات را در تحت قانون وحدت وتناسب جمع نموده عشق وانجذاب را مولود آن میشمارد باوحدت الوجود تصوف اسلامی که ذات باری را در هرچیز موجود و هر چیز را از و میداند چندان فرقی ندارد بالاخره بهمان طوریکه متصوفین وحدت الوجود اسلام دنیا را (سراپا نور و نغمهٔ مستی جان شعلهٔ آهنگ) دانسته ازبادهٔ حقیقت مست ومدهوش میباشند افلاطون هم ازهمان بادهٔ که ازمثل

خود گرفته بود او را سرگردان وادی عشق کرد تا عشق او به خیر مطلق که وجود باری است نائل گردد، دفتریکه شاید در بین باشد خارج از حدودی نخواهد بود که یکی از عالیمقام ترین متصوف اسلام آن را بر رشته نظم در آورده و فرموده است :

هندوئی دیدم که مست عشق بود گفتمش زین گفتگویت چیست سود؟
در جوابم گفت آن زنار دار . نیست در دستم عنان اختیار .
رشتهٔ در گردنم افگنده دوست میبرد هرجا که خاطر خواه اوست

بالاخره متصوف ، شاعر ، حکیم حقیقی کسی است که از بادهٔ حقیقت سرشار بوده جمال و کمال وخیر کامل درو تابیده، او را به وجد و هیجان در آورده باشد وطبعاً این قبیل مردم چون جمال حقیقی را بهتر ازما اشخاص عادی درك میکنند لذا اشعار و گفته های ایشان جذاب تر ، گیرنده‌تر وشعله انگیز تر است درهمین جا است که میخواهم این مقاله را بیك فردی از مثنوی سوخته دل ترین ، عاشق ترین ، شیدا ترین متصوف اسلام مولانا جلال الدین بلخی که خود استاد مدرسهٔ عشق و جمال بوده است خاتمه بدهم .

آسمان دور عشق میگردد ، بهر عشق است گنبدی دوار .

« انتها »

اخلاق

په قلم د جناب محمد اعظم خان
د لغات او قواعد د شمبی مدیر

انسانی خواهشات د دنیا دکارو په انتظام کی دیرد خل لری ، که دانسان ته د خوراك خواهش نه پیدا کیدلای اودلوژی په سبب نا آرام نه کیدلای ، اوفقط پردی خیال ئی چه غذا دانسان دبدن دپاره ضروری ده ، اکتفا کولای نو هیـکله به انسان دبدن دساتنی او دخوراك دپیدا کولو وخواته هر وقت په دیرکوشش سره رجوع نه کولای او دانسان بدن به روز په روز کمزوره کیدلای :

که دمور وپلار مینه داولاد سره تر حد زیاته نه وای او دوی دیوبی کس په پرورش اوساتنه کی طبعاً مجبور نه وای ، او په فقط پردی خیال ئی ، چه دانسان ساتنه ددنیا دآبادی سبب دی ، اکتفا کولای نو دوی به دغریبو اوبی کسو هلکانو دپرورش اوساتنی زحمتونه اوتکلیفونه پرخپلزان نه اخستیلای اوممکنه وه چه دانسان نسل به په دنیا کی نه وای پاته سوی ،

دغه رنگه که دانسان تول خاصیتونه فقط په پوه او عقل سره اړه در لودای او دعلم او دولت ، دازادی او شهرت حاصلول دده په اشاره سره کیدلای ، نودانسان ژوند به په دول دول مشکلاتو اخته کیدلای ، لیکن دقدرت طریقه ددی سخه بالکل بیله ده ، قادر مطلق دانسان په زړه کی نفسانی خواهشات پیدا کری دی ، چه دهغه تولو شیانو ـ چه دانسان دپاره ضروری اوفائده منده وی ـ خواهش کوی ـ او په دیرشوق اومستعدی سره هغه کارونه ـ چه ددغوخواهشاتو په ذریعه حاصلیژی ـ کوی

اوهر سومری چه دا کارونه اهم اوضروری وی . هغومرئی خواهشات دیر تینگ دی . نوله دی وجه نه . خوراك . داستوگی زای . جامه اونورشیان ولاس تهراوستل یاتمدنی اومعاشرتی کارونه پوره کول انسان دکم عقل یامصلحت په سبب سره نه کوی . بلکه طبیعی خواهشات داتول کارونه په ده کوی . دانسان دنسل دساتلو خواهش خود انسان په طبعیت کی دومری تینگ دی . چه انسان ئی تعمیل دعقل په پیروی خولاسه بلکه اکثره دعقل برخلاف ئی هم کوی . دهغه رنگه ددولت دتولولو خواهش په بخیلانو کی دمال اندیشی په سبب نه وی . بلکه دوی هغه تولی نتیجی اوفائدی . چه ددولت په سبب سره حاصلیژی . ددولت په تولولو کی ئی دلاس باسی . او دهغه سخه هیس اصلی اوحقیقی فائدی نه اخلی . اوهم دغه رنگه دانسان طبیعی تحریکات او خواهشات دده دبدن دجورتیا اوبقالار شوونه کوی . او ددغو خواهشاتو او تحریکاتو په سبب هغه تول تمدنی اومعاشرتی تعلقات پیدا کیژی . چه پرهغو باندی دانسان آرامی اواسودگی او دزان اومال ساتنه اره لری .

دمعاشرت او تمدن انتظام په یوه داسی ضابطه او قانون سره ساتل ضروری دی چه دخلقورویه داسی شه اومنصفانه سی چه دوی یوپربل باندی ظلم اوزیاتوب ونه کی اوسرنگه چه دخپلو حقوقو اوفائدو خیال لری . هم دغه رنگه دنورو دحقوقو اوفائدو خیال ولری او ترپشوئی لاندی نه کی . چه دتمدن دانتظام سلسله . چه پرهغه باندی دتولو شینکنره ترلی ده . دیودبل دبدسلوکی په سبب خرابه نه سی . دغه ضرورت دانسان په طبعیت کی دشه سلوك خواهش پیدا کوی ، چه هغه په سبب نه ده ته اونه نوروته نقصان رسیژی . او دغه خواهش اخلاق وائی . لیکن سره ددی چه دانسان په طبیعت کی اخلاقی ماده موجوده ده بیا هم په زرو خلق داسی دی چه داخلاقی اصولو پوره تعمیل نه کوی . او تقریباً دهرسری سخه داخلاق برخلاف سه نه سه کار صادریژی مثلاً یوقوم یا یو جماعت یوکارشه گنری اوبل قوم هغه کار بد گنری

یوتگ اوغل ـ غلا اوتگی شه کار گنری او یومهذب سری هغه یوه گناه گنری .

اصله خبره داده چه دا خبره فقط په اخلاقی تحریك سره اره نه لری ـ بلکه د هر خواهش دغه رنگه کیفیت وی چه انسان دهغه په پوره کولو کی غلطی کوی ـ مثلاً غذا د بدن د ژوند دپاره ضروری ده ـ لوژی اوقوت ذایقه دهغی خواهش کوی اومزه دارئی گوزوی ـ لیکن انسان عموماً داسی او دومره دیره غذا خوری چه د فائدی پر زای و ده ته نقصان رسوی داولاد د محبت خواهش دادی چه دهلکانو تربیت اوساتنه په شه دول سره وسی لیکن انسان په هغه کی داسی غلطی کوی چه دهلکانو جسمانی او دماغی قوا و وته نقصان رسیژی ـ د محبت د خواهش بر خلاف دلونرو دوژلو رسم تر دیری مدی پوری په اکثرو قومو کی جاری و ،

داخلاقی تحریك اثر او دهغه ظهور په مختلفو طبیعتو کی په مختلف دول سره کیژی هر سری د یوشی هغه خوا غوره کوی چه د. هغی سخه و ده ته خوشالی او اطمینان حاصلیژی مثلاً یو بخیل سری کفایت شعاری غوره کوی او په هغی کی تر هغه حد زیاتوب کوی چه دده دلاس کیژی او یو بد خرس سیری اسراف او سخاوت اختیار وی او په هغه کی ترخپل وسی پوری زیاتوب کوی ـ د دی دوار وسخه لمری سری پیسه تولول او د دهم سری پیسه خرسول دخیر کار گنری او ددغه خیال پربناباندی د دوی سخه داعمالو ظهور کیژی ـ نو یوشی شه گنرل او پر هغه باندی عمل کول او یوشی بد گنرل او دهغه سخه نفرت کول داخلاقو بنیاد گنرل کیژی پاته سوه دا خبره چه ایا نتیجی هم د دهغه سخه شی راوزی یا برعکس دضرر رسو ونکو طبیعتو سخه دانه ظاهر یژی چه په دوی کی اخلاقی ماده نه سته ـ بلکه دوی یوشی چه په حقیقت کی ضرر رسو ونکی وی شه گنری ، او دا په حقیقت کی دقوت ممیزه نقص وی ، او دهغو دپاره دعقل او دعلم ضرورت وی ـ

دانسان په طبیعت کی دا استداد چه دی دا جسامو پیمایش کولای سی ـ طبعاً موجود وی یعنی په انسان کی دهغه سی عقل موجود وی دی دکم شی حدود اربعه ، رقبه

جسامت وغیره معلو مولای او اندازه ئی کولای سی لیکن که دانسان طبیعت پر دی قوت باندی دابعاد ثلاثه او درقبی اندازه معلومه کی نو دیر اژ داسی کیژی چه هغه اندازه دی صحیح وی بلکه انسان ددی دپاره اصول او علوم متعارفه مقرر کری دی او دیر داسی علمی اشکال ئی معلوم کری دی چه دهغو په مدد سره د خطو زاویو دائرو او تولو هندسی اشکالو خواص معلومیژی او دانا ممکنه ده. چه انسان دی دهغو تولو نتائجو دحاصلولو دپاره. چه دی ئی دهندسی قواعد واو اصولو په ذریعه حاصلوی فقط پر خپل هندسی عقل اعتبار وکی. او صحیح نتائج ئی معلوم کی دغه رنگ دانسان په طبیعت کی فقط داخلاقی تحریك د موجود گی سخه هغه تول اخلاقی اشکال حل کیدلای نه سی، بلکه سرنگه چه دعقل هندسی سخه دعلم هندسه اصول پیدا کیژی، هم دغه رنگه داخلاقی تحریك داکاردی. چه داخلاق اصول وضع کی. او هغه غلطی چه فقط داخلاقی تحریك په استعمال سره پیدا کیژی. لری سی:

علم اخلاق دقانون یوه داسی ظابطه ده. که پرهغه باندی انسان عمل وکی. نو یو کامل انسان زینی جوریژی یا داچه دانسان رویه اوسلوك داخلاق داصول اوقوانینو سره بالکل مطابق وی. هر سو مری چه انسان داخلاقی اصولو او قوانینو زیات پابند وی هغو مری دی دکمال اوانسانیت و درجی ته زیات نژدی کیژی. دعلم اخلاق موضوع داده چه په دنیا کی داعلی درجی شیکنره قائمه سی. چه دهغی په سبب په دنیا کی داسی تعلقات پیداسی چه دتولو انسانانو دخوشالی او فائدی سبب وگرزی. علم اخلاق فقط دابیانوی چه انسان باید دغو کارو پابندی وکی اوپر دغو اصولو باندی ولارسی. او دانه وائی چه ته داخلاقو داصولو برخلاف کار کوه. علم اخلاق دپورا داکول فرض او لازم کنری لیکن داچه پور وری دی بندی سی یا نه، داخلاق دقانون سخه وتلی خبره ده. علم اخلاق فقط دومری وائی چه دپور دنه ادا کولو سخه داخلاق یوقانون ماتیژی اوداپه دنیا کی یوه خرابی پیدا کوی. مهندس دهندسی یوه مسئله هغه وقت معلومو لای سی

چه فقط نقطه ـ خط ـ زاویه ـ دائره وغیره دهغو تعریفا تو په مطابق وی چه په علم هندسه کی مقرر سوی دی که دده سخه یوداسی سوال اوسی چه په هغه کی دا شیان دخپلو تعریفو په مطابق نوی نو دی فوراً جواب ورکوی چه دا سوال حل کید لای نه سی ـ هم دغه حال دی دعلم اخلاق ـ چه دکامل انسان حال بیانوی ـ مثلاً داخلاق فلسفه دا بیانوی چه یو کامل انسان دبل انسان سره سرنگه سلوك وکی او کامل انسان یو قوم یا یو جماعت سرنگه جوړ ولای سی او تمدن قائمولای سی .

دعلم الاعضا دویلو سخه د مختلفو اعضاو کار معلومیږی ـ لیکن په هغه حالت کی چه د جسم هره عضوه د کامل صحت په حالت کی وی ـ اوخپل کار په پوره قوت او طاقت سره کوی ـ او دانه وائی چه دنا جوری په حالت کی به داعضوه سه کار کوی ـ هم دغه حال دعلم اخلاق دی ـ چه دی فقط دانسانیت وکمال حال بیانوی ـ او دغلطی اونا جوریو سره هیس کار نه لری .

تولی خرابی د دی سبب پیدا کیږی ـ چه جسم په خپل مناسب حالت کی نه وی که یوه ونه په کمه مزکه کی پیزی سی یاد رونراو نه رسید ویاد دیریخ والی په سبب وچه سی ـ نوسبب ئی دادی چه په طبعیت اوخارجی حالاتو کی دونی موافقت اومناسبت پاته سوی نه وی ـ دهری تکلیف رسو ونکی حادثی یاناجوری سبب ـ چه انسان ته صدمه رسوی ـ که سه هم دسر در دیادمرگ ناجوری وی ـ دادی ـ چه جسم په یو داسی حالت کی وی چه په هغه کی مناسب قوت نه وی ـ اوهم دغه حال د تولو خرابیو دی ـ چه په طبیعی ملکاتو او دهغو د عمل په مینز کی موافقت او مناسبت نه وی ـ د تمدنی او معاشرتی خرابیو هم دغه حال دی ـ هر کله چه خلقو په رویه او تمدنی او معاشرتی سلوك کی برابری نه وی نو په دوی کی بی آرامی او جگری پیدا کیږی ، د آرامی او داطمینان دپاتید و اصول په تمدن کی دادی ـ چه دهر سری خواهشات تر هغه حد پوری محدود وی چه نور وپه امن او جائزو خواهشاتو کی نقص رانه وری که دهر سری خواهشات دارنگه محدود نوی ، نویا خوبه د زینی

خلقو خواهشات پوره نه سی یا زینی خلق به خپل خواهشات په زور سره پوره کی او نور به زینی محروم پاته سی .

د تهذیب ماده په انسان کی اکتسابی نه ده بلکه فطرتی ده سه اصطلاحات چه د انسان په حالت کی سوی دی یا کیژی دهغه فطرتی قانون نتیجه ده چه په تولو انسانانو کی پته پرته ده اود تمدن په حالت کی دا اصلاحات هغه وقت پیدا کیژی چه انسان د کمال و درجی ته ورسیژی عدالت د تمدن په حالت کی د هر چا د حق او د عمل دائره محدوده وی او د تمدن د تولو برکتو د حاصلولو د پاره دا ضروری ده چه هر سری خپل حق او په خپلی عملی دائری کی خپل خواهشات پوره کی او د نور و خلقو حقوق تر پشو لاندی نه کی ولی چه د اشکاره خبره ده که یو سری د بل سری یاد دیر و خلقو د حق تلفی د نه کولو سخه خپل خواهشات پوره کولای نه سی نو یا خودی پخپله د هغی کاملی خوشالی سخه محروم پاتیژی چه په تمدن کی د د حق دی یا دی دیو یا دیر سری د هغی خوشالی سخه محرو موی . نو په داسی حالت کی به د تمدن حالت داسی لوز اوشه نه وی . لکه چه شائی . نوله دی وجه نه پر هر سری باندی اخلاقاً واجب دی چه د خپلو حقوقو پر دائره باندی قانع وی اود نور و خلقو حق تلفی ونه کی . او هم دغه ته عدالت وائی :

اخلاق او تمدن : د انسان په طبعیت کی د اخلاق بنیاد د ده . د متمدن کیدو په سبب قائم سوی دی . هر چیری چه تمدن نه وی . هلته اخلاق یو بی معنی لفظ وی . کم وقت چه په انسانانو کی د یو زای د استوگی او د اولاد د تربیت او پرورش ماده پیدا سوه . او یو زای اوسیدنه ئی شروع کره . نو دهغه وقت د دوی په زرو کی اخلاقی تحریك پیدا سو ، ولی چه د تمدن د خواهش سخه په انسان کی د خپلو هم جنسو سره دیو زای داوسیدو او د هغو سره د همدردی کولو خواهش پیدا کیژی او دی د نور و خلقو هر دول خدمتونه پر زای راوری : (نوربیا)

نظری برادبیات امریکا

ترجمه ونگارش جناب احمد الله خان
عضو انجمن

چیز نویسان تاریخ ادبیات ، ادبیات امریکارا قسمی ازادبیات انگلیز میدانند واین ادعاتادرجهٔ راست هم است چه لسان ، عنعنات و ادبیات امریکا با لسان وعنعنات وادبیات انگلیز از کانون واحدی زبانه زده ، لیك این هم باید منکری داشته نباشدکه ادبیات امریکا بمرور زمان تحت عوامل جغرافیائی جدید وتاثیرات نوین دیگری تغییر قیافه داده ویك چیزموافق به ذوق وسلیقه و سجیهٔ مخصوصهٔ اهالی آن سرزمین بار آمده است درحقیقت ادبیات امریکا بعد ازان جنگی شروع میشود که امریکائیها بر علیه ملت حاکمه یعنی (انگلیز ها) نموده ودر نتیجه بحصول استقلال کامل خویش کامیاب گردیدند (۱۷۸۷) .

(واشنگتن ایرنگ) نخستین شخصیست که درسایهٔ قریحهٔ شعری خود موافق به نشرآثارچندی شده است مشارالیه اولین اثرش را در۱۸۰۹ع به اسم (تاریخ نیو یارك تالیف نیکر باکر) وچندی بعد اثر دیگر خود را بنام (سکچ بك) درمنصهٔ اشاعه گذاشت . مشارالیه درهردو اثرخود حکایات را بصورت خیلی برجسته وافسانه هارا بطور جذابی تصویر کرده مظهرتوجه مردم گشت . بعد ازین شخص به اسم (جیمز فنی موره کوپر) شاعر دیگری درصحنهٔ ادبیات قدعلم نمود و در ۱۸۲۱ به اسم (کیسس) اثری تحریر و دران آبشارها ، جنگل ها ، ابحار ، مناظرقشنگ طبیعی را به توانائی وقدرت قلم به خوبی تصویر نمود و دیری نگذشت که از الهامات بدیعی او شاعر دیگری بنام (ویلیم کولن بریانت) درجولا نگاه ادب بصحنهٔ ذوق آزمائی داخل شد . کمی بعد بزرگترین ادیب امریکا موسوم به (ایدگر الن پو) ازافق ادبیات آن مرزبوم چون نیر درخشانی چهره کشود (پو) طوریکه فرانسوی ها (ادعا دارند در آسمان ادبیات امریکا ستارهٔ بی نظیریست . این شخص حکایات دهشت آور واسرار انگیز را بعبارهٔ خیلی ساده و اسلوب روان و شیرین چون مروارید در رشته کشیده به زبان ، آهنگ وموسیقی سامعه نوازی بخشیده است . اثرات مزبور دربوستان ادبیات امریکا هدیهٔ قیمتداری شمرده میشود .

از جنگ ۱۸۱۲ تا به جنگ داخلی امریکا بسی مسائل مهمهٔ سیاسی پیدا شد که افکار عامهٔ امریکائیان را بخود معطوف داشت . این ایجابات و مقتضیات سبب شد تا درامریکا نطاقان و خطبای زیادی بوجود آمده از کرسی های خطابه باذهان عامه خطاب نمایند . شعور ملی هم روز بروز کسب قوت نموده روز نهای جدیدی جهته حل اندیشه ها و کسب تجارب باز شدن گرفت . دران ضمن در صحنهٔ اروپا هم افکار جدیدی در جولان بود وبسا متفکرین و محررین نوینی در صحنهٔ ادب و فکر مشغول بر افراشتن پرچم بودند .

این حرکات ذهنی و جنبش های فکری اروپا ، ادبیات امریکا را هم نگذاشت که بی تاثیر بماند چنانچه ازین تاریخ به بعد (۱۸٤۰) آفتاب ادبیات حقیقی امریکا دران افق به شعشعه پاشی و نور افشانی شروع کرد - شعرا و افسانه نویسان ماهر و مقتدری قلم بدست گرفتند و به تعاون ذکاهای تیز ونیروی قرایح توانای خویش دورهٔ مشعشع وطلائی و ادبیات امریکا را تأسیس نمودند . درین دورهٔ طلائی چنان صنعتگران وهنرمندان ماهر بوجود آمد که از کلمات ، موسیقی دلفریب و تابلو های بدیع میساختند و آنطور ادبای متبحری بمیدان آمد که ابواب افکار جدیدی را بر روی امریکائیان باز ساخته میرفتند . در بین این دستهٔ کواکب تابنده (فیلسوف ایمرسن) ازهمه درخشنده‌تر به‌نظر میخورد دران آوان چنان ادیب وفیلسوفیکه باندازهٔ او مردم را به تفکر مانوس و شعرا را بافلسفه آمیزش دهد بسر زمین امریکا سراغ نمی شد . دربین ادبای جدید این دور ، بالخاصه اسم (هنری ویدرزورث لانگ‌فیلو) هم قابل‌ذکراست چه نامبرده ازمنظومه های خورد خورد نغمه آسا اشعار قوی و گیرندهٔ بوجود میآورد وباین مناسبت در قلوب خورد و بزرگ اهالی امریکا موقع مخصوصی گرفته بود چنانچه امروز اطفال مکتب هم اشعار اورا از حفظ میدانند . همچنین شخص دیگری که اسم او در بین شعرای آندوره می درخشد (والت وتمن) است . مشارالیه یك شاعر ابتکاری بوده برخلاف دیگر شعرای سابقه ، قواعد قافیه ووزن وحتی طرز تفکر قدمارا تماماً یکسو انداخته وبخود روش مخصوصی گرفته بود - این شخص از اولادهٔ خاص شهر (نیویارك) بوده از جملهٔ آثاروی کتاب (کپطان من -مای کپتن) که بنام « لینکولن » رئیس جمهور مقتول امریکا اهدا شده مهم ترین اثر شعری او بشمار میرود . درحصص جنوبی ممالك متحدهٔ امریکا بعداز (ایدگریو) گزیده ترین شاعر عبارت از (سدنی لاینیر) است این شخص عاشق طبیعت بوده اکثریهٔ اوقات خودرا درباغهای قشنگ ومیان جنگل های سر سبز وبرلب کولها وآبشارهای روح‌نواز ودرساحل بحرها به‌نظارهٔ جمال طبیعت میگذرانید وآواز پرندگان وحشی بهترین موسیقی اوبود .

بعضی از ادبای امریکا

برینت

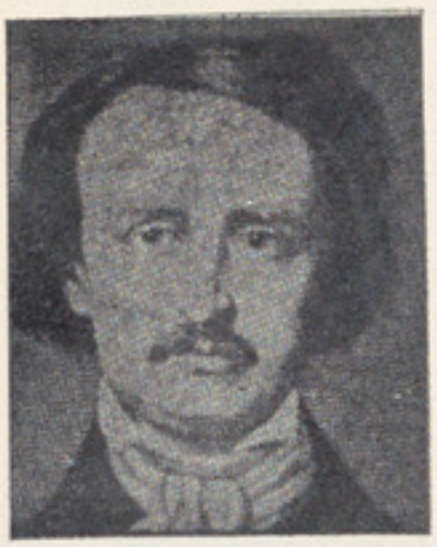

پو

ایرونگ

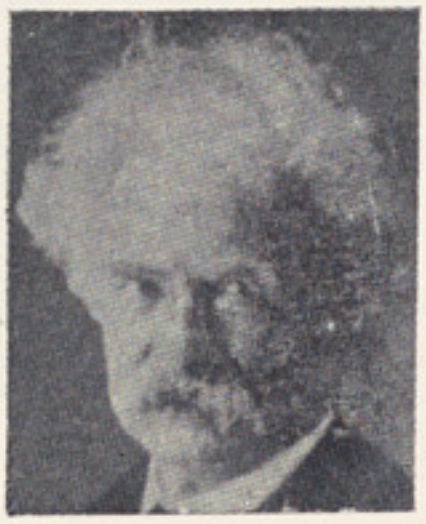

مارك توین

امرسن

بعضی از ادبای امریکا

هولمس

لاول

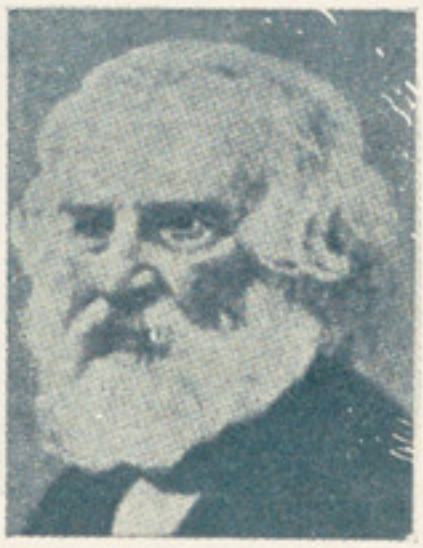

لانگ فیلو

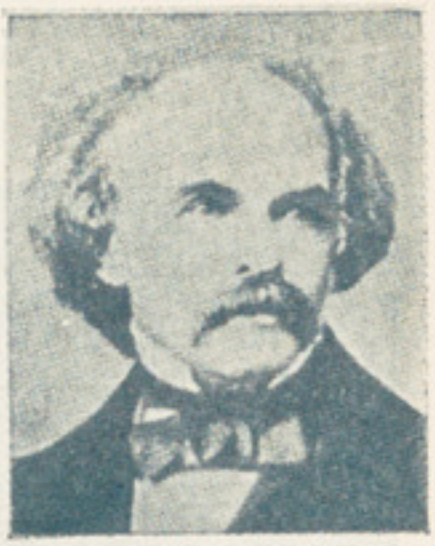

هاو ثارن

هاو لز

در امریکا نثر حقیقی وقابل استفاده کمی پسان تر بوجود آمد و علت آن هم این است که درآنجا بمانند دنیای قدیم اثرهای بیشمار ، عنعنات وفولکلور یعنی (ادبیات عامیانه) موجود نبود پس جنبش شعری بر نثر هم پرتوی افگند - (نثانیل هاثرون) که مهمترین نثر نویس امریکا شمرده میشود آثار مشار الیه به یك اسلوب بسیار ساده وروان وبدون تعقید وابهام تحریر یافته درروح انسان نفوذ عمیقی مینماید - این شخص در آثار موسوم به مکتوب قرمزی (سکالت لتر) ، خانهٔ مالك اهرام شعبه (دی هوس آف سیون گیبلز) ترجمان روح وحیات سابقهٔ مردمان پروتستان امریکا شده است .

باوجود این اگر به نظر دقت دیده شود نثر نویسی حقیقی در امریکا بعد ازحرب عمومی شروع میشود وقبل از حرب عمومی به استثنای « هاثرون » که درفوق ازان ذکر رفت قابل ملاحظه ترین نثر نویسان امریکا عبارت بود از « هیریت بیچرستو » و « ایسورد ایبریت هیلی » . اول الذکر در امریکا بواسطهٔ اثر موسوم به کلبهٔ عموتم (انکلی تامزکیبن) (۱) برعلیه رسم غلام گیری که در امریکا خیلی معمول بود انتباه موثری بوجود آورده واثر دوم او دربعضی السنهٔ شرقی هم باسم (آدم بی وطن) ترجمه شده است همین اثر مؤخرالذکر باعث شد تا کشید گی ئیکه دراثر محاربات داخلی دربین اهالی شمالی و جنوبی امریکا بوجود آمده و سالیان درازی بصورت خانه جنگی خون آلودی دوام کرده بود رفع و وسیلهٔ وحدت و مودت فراهم شود .

نوشته جات قشنگ و دلچسپ ، تنها نصیب افسانه نویسها و شعرای امریکا نشده بلکه بعضی مورخین هم ازآن سهمی برده اند و در تحریرات اوشان ارزش ادبی خوبی میتوان یافت ، مهمترین مؤرخین مذکور که بدرجهٔ اول قرار دارند از ینقرار میباشد (ویلیم هکلنگ پرسکات) (جارج بینگرافت) ، (جان اوثراب متلی) اول الذکر فتوحات اسپانیا ، فتح پیرو و فتح مکسیکو را بارعایت مزیات ادبی نگاشته و ثانی الذکر توسط کتاب خود موسوم به « طلوع جمهوریت هالیند » مدافعهٔ قهرمانانهٔ هولاندیها را بمقابل هسپانیا تجسم داده است و آخرالذکر تاریخ حکومات متحدهٔ امریکا را به یك صورت ادبی در (۱۲) جلد برشتهٔ تحریر درآورده ، نثر هم درین سرزمین بعد از جنگ بین المللی بپیمانهٔ خیلی وسیعی شیوع وجریان یافته اگرچه درین نهضت نثر نویسی شاهکارهای ادبی برجسته و مستثنی که چون آفتاب بدرخشد ، تصادف نمیشود ولی بازهم از نقطهٔ نظر کمیت نثر این وقتهٔ امریکا خیلی شگفت انگیز بنظر میخورد . ناگفته نماند که یکی از مزایای آثار منثور امریکا اینست که آثار مذکور اکثراً ترجمان کیفیت وخصوصیات

(۱) این اثر درفارسی هم ترجمه شده است .

محلی میباشد . در جملهٔ مهمترین نثر نویسان این دوره میتوان اشخاص ذیل را نام برد : « ویلیم ذین هوولز » ، « هنری جمیز » ، « مارك توین » . آثار اول الذکر مختص به طبقهٔ متوسط بوده بیشتر ارزش اخلاقی دارد و اساسات اخلاق را به یك صورت خیلی واضح و موثر باشتر سخن در اعماق روح انسان داخل میکند « هنری جیمس » چند اثر پسیکو لوژیك (یعنی مربوط به روحیات نوشته و دران مسائل خیلی باریك ومعضل اخلاقی را که تفهم آن مشکل بنظر میآید بصورت خوبی واضح ساخته ولی اخیراً تبدیل اسلوب نموده آثار خود را بصورت پر پیچ ومعضل مینوشت مشارالیه محرر طبقهٔ محدود و ممتاز خواص بود (مرك توین) استاد مزاح ولطائف بوده درصنعت واسلوب خود نظیری نداشت مهمترین وممتاز ترین آثار وی (هکل بیری فن) و توم سایر است .

امریکائی ها چون درمطالعهٔ افسانه ها وحکایات شوق وذوق مفرطی دارند کتب ، مجلات ، مجموعه‌های ماهانه وهفتگی و روز نامه ها از چندیست به یك پیمانهٔ خیلی عظیمی درسر تاسر خاك مذکور منتشر میگردد اکثریهٔ این آثار منثور بعجله تحریر یافته است .

بطور عمومی نثر ونظم امریکا ترجمان وقایع وجریانات وآداب ورسوم ونقائص اجتماعی و آئینهٔ مناظر دلربائی طبیعت است که از زیر چشم ادباء گذشته ـ وآنها را متحسس ساخته است .

بی علم شود مملکت آباد کجا — بی کار شود جامعه دلشاد کجا
ناگشته ز احتیاج بیگانه خلاص — ملت شود از قید غم آزاد کجا

ای داغ دلت راشده منظور چراغ — نزدیك بود در نظر از دور چراغ
بی علم ومنرکی شود آباد وطن — روغن چونبا شد ندهد نور چراغ

(مستغنی مرحوم)

افکار ابن خلدون

راجع بمعاشیات

- ۲ -

ازسید مبارز الدین رفعت حیدر آبادی
ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان
ملك الشعرا

اقتباس از مجلهٔ معارف

افکار ابن خلدون راجع به زحمت یا بعبارهٔ دیگر راجع به تغییر پذیری رنجبر تقریبا موافق بعقیدهٔ امروزاست. رنجبریکه درفنی ازفنون مهارت پیدا کند. مشکل است که پیشهٔ خود راباسانی ترك دهد. در تخصص فائده ونقصان هردوپیش میشود. نا گفته نماند که اینگونه مهارت فن وقتیکه طرف احتیاج کمترواقع میشود فائدهٔ آن نیز کمتراست. لیکن وقتیکه تمدن بکمال عروج میرسد تخصص درفن نیز ضرور میگردد. و راجع بان ابن خلدون می گوید:

> مهارت در حقیقت یك صنعت انسانی است که طبیعت بدان منصبغ میگردد وحصول آن دفعی نیست بلکه تدریجی است که پس از مدتی مشق شخص بکاری تخصص و مهارت پیدا میکند و در ینوقت قوت آخذه ضعیف میشود چنانکه اگرشخص ماهر بصنعتی به دیگرصنعتی دست زند تحصیل آنرا نمیتواند. مثلاً علم اگرچه فکری است تخصص در شعبهٔ ازان مانع تخصص بدیگر شعبهٔ آن میگردد (۱)

وقتیکه مسئلهٔ آبادی اهمیت بسیار پیدا کرده بود مالتهس راجع بان نظریهٔ عرضه داشت و مختصر نظریه او این است که میگوید: آبادی به نسبت سلسلهٔ هندسی یعنی

---

(۱) مقدمه ص ۳٤۰

به نسبت ۱ ، ۲ ، ٤ ، ۸ ، ۱٦ ، ۳۲ و اشیای خوراکه به نسبت سلسلهٔ حسابیه یعنی به نسبت ۱ ، ۲ ، ٤ ، ٦ ، ۸ ، ۱۰ اضافه میشود و رأی او آنست که باید آبادی با اشیای خوراکه متوازن باشد و گرنه مردم باجنك و جدال مدهش دچار میگردند موانع دوقسم است : قلت پیدائش و کثرت اموات قسم اول را مانع امتناعی و دوم را مانع مثبت گویند . ابن خلدون در ذیل تمدن بحث مستوفائی ازان نموده در بحث زیاده شدن عمران وقتیکه موانع مثبت را شرح وبسط میدهد ازاسباب وعلل آن بحث رانده میگوید :

وقتیکه اسباب تمدن افزون شود نسل نیز افزونی میگیرد . . . . وقتیکه آبادی بیشتر شود قحط و امراض (۱) وبائی درملك انتشار مییابد . . . . وچون بسببی غله کمیاب شود مردم گرفتار فقر وفاقه گشته لقمهٔ اجل میگردند . . . . . کثرت آبادی سبب کثرت وبا بجهتی میشود که هوا درکثرت آبادی خراب می شود وعلتش مواد و رطوبات فاسده است که بکثرت در هوا می آمیزد و از فساد هوا که غذای روح حیوانی است مزاج خراب میگردد . غرض که کثرت آبادی سبب انتشار انواع امراض وبائی می شود و از انتشار امراض آبادی رو به کمی می نهد . (۲)

ازموانع امتناعی ابن خلدون ذکری نکرده لیکن ابن رشد درین زمینه میگوید :

نوع انسان حالت نباتات را دارد یعنی طوریکه باغبان هرسال اشجار بی ثمر را بر میکند و اشجار کار آمد را بحال خودش باقی میگذارد همانطو درشهر های بسیار معمور احصای نفوس و قلع و قمع مردم بیکار که بعطالت خو کرده پیشه ندارند که کفیل معاش آنها گردد ضرور است . نظافت و پاکیزگی شهر نخستین وظیفهٔ حکومت است و تا اشخاص ناکاره و لنگ

(۱) مقدمه ص ۳۳۱ و ۳۳۲ (۲) ابن رشد مولفهٔ مولوی محمد یونس ص ۲٤۷

و شل و تنبل از شهر کم نشود نظافت آن صورت نه بندد . (۱)

از اقتباس فوق اینقدر بطور یقین معلوم میشود که دران عهد اشخاصی را که دولت پیدا نمیکردند بار مملکت میدانستند .

اصل

اکنون پس از ختم بحث زمین و کار به اصل مسئله می پردازیم . درعصر حاضر بسبب انکشافات تازهٔ فزیك (طبیعات) صنائع بزرگی در تمدن ما اضافه شده است . موتر، قطار، جهاز ودیگر ازین قبیل صنعتهای عدیده بدون سرمایهٔ هنگفتی تکمیل نمیشوند .

در عهد قدیم اینقدر به پیمانهٔ بزرگ رواج عام نداشت وازینجهت احتیاج به اصل نیز نسبةً کمتر پیش می شد . لیکن اصل بهشکل ابتدائی خود درهر عصری موجود بوده مثلاً کس نخواهد گفت که حضرت نوح علیه السلام باره وتیشه احتیاج نداشته . ابن خلدون راجع به اصل چندان دقتی نکرده اما اینقدر می‌نویسد :

ماخود بچشم معاینه می‌بینیم که اشخاصی که پول زیاد دارند از وسائل مختلفهٔ معاش فائده میگیرند وثروت آنها زیادت می پذیرد .

چیزی را که ابن خلدون مصروفیت اصل گفته در اصطلاح امروز آنرا شغل اصل میگویند وضمناً این سخن را واضح کرده است که یعنی برای بدست آوردن سرمایه احتیاج باعمال بزرگ می‌افتد و دران ازمقدار کافی اصل چاره نیست . اصل‌باعتبار معنی حقیقی خود بی نهایت مفهوم و سیعی داشته و ابن خلدون راجع بیك جزء آن بحث علیحده کرده می‌نویسد .

قابلیتهای ذاتی انسان نیز در تحصیل سرمایه بمثابهٔ اصل است مثلاً فقها و روحانیون وقتیکه شهرت پیدا میکنند وطرف عقیدهٔ عموم واقع می‌شوند مردم

---

(۱) غرض ابن خلدون درینجا آن امراض مسری است در یك نقطه بشدت تمام شیوع میکند نه مطلق (وبا)

بکار های دنیوی ازانها معاونت می نمایند و رفته رفته آنها صاحب ثروت میشوند در شهر ها اشخاصی هستند که در املاك ارباب مناصب و عمال و قضاة خدمت میکنند و صاحبان املاك در خانه نشسته دارائی شان زیاد می شود .

در شرائط اجتماع اصل ، پس انداز ، قوت اراضی ، و در ممالك وسائل بکار انداختن اصل وامن وامان سیاسی بی نهایت ضرور است . دو شرط اخیر را ابن خلدون بسط بسیاری داده و در یکجا می نویسد :

وقتی که سلطنت رو بزوال میگذارد مردم پول خود را بکار نینداخته معطل نگه میدارند ووقتیکه تمدن روبه ترقی می نهد مردم بایجاد واختراع صنائع جدید توجه میکنند و پس از تکمیل ضروریات پول را به تکلفات مصرف میسازند تا حدی که صنعتگر و پیشه ور در راه ترقی صنعت پول بخرج میرسانند وچون حکومت از صنعتی سر پرستی کند کار های آن ترقی نمایانی میکند .

پس از تفصیل عوامل پیدائش بذکر (انحصار صنائع) می پردازیم . روز مره بمشاهده میرسد که اکثر صنائع بمواضع مخصوصی مربوط میباشد چنانکه اگر درساخت آن بجای دیگر سعی کنند چندان کامیاب نمیگردند مانند پوستین غزنی، پتوی کابل ،قاغمهٔ مزار . و از اسباب معادن انحصار صنائع امور محدودهٔ ذیل است : قرب مواد خام قرب بازار ، توجه حکومت ، موافقت محیط افکار ابن خلدون راجع بانحصار صنائع قرار آتی است :

اشیائیکه برای عموم شهرها ضرورت دارد تقریباً درهر شهری پیدامی شود مانند مصنوعات چوب و آهن . وچیز هائیکه بتکلف و تفنن تهیه و استعمال میگردد در شهرهای مخصوص یافت می‌شود . . . . . چراکه درشهر های بزرگ اینگونه چیزها قدر دارد . ونیز درهر جائی هر گونه مواد موجود نمی باشد اینقدر هست که درشهرهای بزرگ ومترقی صنائع ممالك مختلفه را می‌آورند .

بدیهی است که بعضی صنائع مخصوص یك شهر بدیگر شهر پیدا نمیشود چرا که در صنائع مخصوص به بعضی مقامات اهل همان صنائع تخصص کاملی پیدا کرده میباشند (۱)

تقسیم سرمایه

ثروتیکه از انتظام مجموعی زمین و زحمت واصل بدست آمده وقرار اصول مخصوص دربین همین عوامل قسمت میشود قسمت زمین را مالیه وقسمت زحمت را اجرت و قسمت اصل را سود میگویند ابن خلدون راجع بمالیه چندان بسطی نداده و بلکه میتوانگفت هیچ ننوشته وظاهرا دوسبب داشته یکی آنکه توجه مسلمانان درآغاز سلطنت بطرف مالیه کمتر بوده و امور مالیه را کاملاً بدست یهود و قبطی وغیره اقوام میگذاشتند دیگرآنکه عصرابن خلدون عصر انحطاط وزوال دول اسلامی بوده وبسبب سرعت تبدیل یك حکومت بدیگری انتظام مالیه صورت پذیر نبوده وعموماً زمین را اجاره میدادند از ینجهته ابن خلدون وبلکه قدمانیزچیزی در ینخصوص ننوشته اندالبته ازنقائص زیادت محصول مکرراً بحث رانده واحوال بعضی از ممالك را برای عبرت مثال می آورد . آمدیم به اجرت وسود . سود در نزد مسلمانها حرام قطعی است اما اجرت درآنوقت امکان غور وملاحظه را داشته چه وقتیکه برای رنجبر کار بسیار باشد وکار بزرگ بعده زیاد انجام می پذیرد لذا عصر او را باعتبار تمدن عصر انحطاط گفتیم .

ابن خلدون عوض مالیه وغیره محصولات از خراج واسباب کمی و بیشی آن بحث رانده وگویا حکومتها را بدان ملتفت ساخته که افزودن خراج چه نتیجه میدهد ونیفزودن آن کدام فائده دارد واین افکار اوتایك حد معیاری بوده چنانکه میگوید :

مقدار خراج درآغاز سلطنت کمترمیباشد واز ینجهت زمین بدون زرع نمیماند

---

(۱) مقدمه ص ۳۳۷

وچون دراخیر حکومت مالیه افزون شود و دراثر آن زرع قلت پذیرد عائد ملك کم میشود .

واگر حکومت بقوانین دینی پای بند باشد سوای بعضی از محصولات مخصوص تکلیف دیگری نمیگذارد . هرگاه قیام ملك بر تغلب و عصبیت باشد نیز تکلیف مالیه ومحصول بر رعایا کمتر میباشد زیرا بدویت لازم آغاز آن بوده و عصبیت هم مقتضی اکرام ومسامحه است بایکدیگر . . . وقتیکه از طرف حکومت درمقدار مالیه تخفیف رود مردم بزراعت مائل گشته زمین بکثرت آبادمیشود و در نتیجه مالیه افزون میگردد . . . . . وقتیکه مدت حکومت دوام پذیرد عصبیت روبه کمی می نهد و حکومت بتوفیرمال متوجه گشته محصولهای جدید مقرر میکنند و مقدار محصولات مقرره هم اضافه میشود (۱)

از کمی و بیشی خراج مفصلا بطور مذکور در فوق بحث رانده و در ذکر زوال سلطنت از سائر محصولات مانند گمرك و غیره بیانی کافی نموده است .

پیشتر عرض نمودیم که این بحث در نظر ما بیشتر مهم است لذا به بحث مبادلهٔ سرمایه که بحث سوم معاشیات است پرداخته و از افکار او اقتباس می نمائیم :

مبادلهٔ سرمایه :

در ذیل مفهوم معاشیات از اهمیت مبادلهٔ سرمایه بطور اختصار ذکر نمودیم اکنون اینقدر باید گفت وقتی که معاشرت بکلی در حالت ابتدائی باشد احتیاج بمبادله نیز کمتر پیش می شود . وضروریات بی نهایت محدود بوده تمدن هم به آثار اولی خود مانده عموما مردم یك قبیله بمکتسبات خودشان بلکه بمواد قدرتی گذران مینمایند . وچون تمدن ترقی کند احتیاجات افزون گشته مبادله در بین می آید وصورت ابتدائی آن مبادلهٔ اشیاست که درانکلیسی آنرا « بارتر » گویند بمعنی ابدال یك جنس بدیگر جنس وچون مبادله وسعت گیرد اشکال مختلفی پیدا کرده روز بروز اصلاحی هم دران میشودواخیراً

(۱) مقدمه صفحهٔ ۳۰۷

معیار مشترکی در بین می‌آید که آنرا سکه (پول) میگویند . وبرای معیار عام صفاتی چند لازم است که عبارتست از قدر ذاتی، ثبات قدر، دوام و پائش، سهولت نقل اتحاد جنس ؛ کوچکی حجم سهولت شناخت . وتمام این صفات در نقدین موجود است . ابن خلدون تمام خواص نقدین را قرار ذیل بیان میکند :

خدا یتعالی طلا ونقره را ثمن مقرر کرده . . . . هر چیزیکه سوای طلا ونقره است درمعرض تلف می‌باشد . . . . . اشیای دیگر بزودی تلف میگردد ودر هرجا بدست هم نمی آیند ونه مقدار بسیاری ازان ذخیره می‌شود اما در طلا ونقره اینچنین موانع موجود نیست (۱)

چنانکه می‌بینید ابن خلدون قریباً تمام خواص و فوائد نقدین را بطور کمال شرح داده . اما مسائل نوت وشرکت را از ابن خلدون تفحص نمودن بیمعنی است چه معامله دنیا در پنج قرن پیش طوری بوده وحال طوری دیگر است . اینچنین ازتجارت خارجه وامثال آن چیزی نگفته چه سهولتی که امروز در وسائل حمل ونقل بواسطهٔ فزك پیدا گشته تصور آن درپنج قرن پیش نزدیك بمحال بوده . لیکن باوجود آن راجع به تجارت خارجی که دران عهد بوده وابن خلدون مجملا ذکری ازان نموده مطابق به عصر حاضر و صحیح است . در بحث تجارت میگوید :

تجارت سه صورت دارد : اول از گرانی بازار انتظار بردن دوم اجناس تجارتی را بجائی که بقیمت خوب بفروش میرسد فرستادن سوم مال را به نسیه بقیمت گران فروختن . فائدهٔ تجارت نسبت به اصل سرمایه کمتر میباشد مگر در صورتیکه سرمایه بسیار باشد فائده هم بسیار میشود . (۲)

گویا ابن خلدون از فوائد سرمایهٔ اجتماعی واجرای امورمهمهٔ تجارتی که بواسطهٔ آن می شود شرحی داده . آری برای اداره های بزرگ صناعتی سرمایهٔ کافی لازم است به تخصیص وقتیکه با تاجر و سرمایه دار بزرگ خارجه مسابقه پیش شود .

(ناتمام)

(۱) مقدمه ص ٤١٩ . (۲) مقدمه ٤٣٤ .

مباحث جدید علم الصوت

(۲)

مطالعات جناب غلام جیلانی خان جلالی

رینمورد قبل ازانکه مادر بحث خود جلو برویم میباید همان وحدتی را که علما در قیاس ارتفاع صوت استعمال میکنند تفسیر کنیم ، این وحدت باصطلاح علمای علم الصوت دسیبل خوانده می‌شود ـ اصل این لفظ « بل است که به (الکسندر گراهام بل) مخترع تیلفون منسوب است ، اما چون علمای علم الصوت ملاحظه کردند که این وحدت به نسبت قیاس اصوات پست و تمیز بین آنها نهایت کلان است آنرا به ده حصه بخش کردند و هر کدام آنهارا (دسیبل) خواندند یعنی (الوبل) لهذا بحیث عام گفته میتوانیم که وحدت دسیبل کمترین فرق همان گونه آواز را از آواز دیگر تمثیل میدهد که گوش انسانی میتواند آنرا حس کند . اما در معاملات بحث . تعریف آن بیك جزء از یك ملیون جزء (وات) کرده میشود . امثلهٔ آتی بهترین دستور . بیان و توضیح این وحدت است :

آواز نفس کشیدن عادی که از فاصلهٔ یك قدم از متنفس حادث و قیاس شود : (۱۰ دسیبل) وصدای اهتزاز خفیف برگ اشجار که باثر وزش نسیم لطیف واقع شود « ۲۰ دسیبل » . آوازیکه از ورق گردانیدن کتاب در حین مطالعه حادث شود (۳۰ دسیبل) . آواز سخن زدن عادی در اطاق عادی (٦٥ دسیبل) . صوت پیانو در اثنای مشق و تمرین (۷۵ دسیبل) صوت عبور موتری از موتر های کلان نقلیه

« ۸۰ دسیبل زئیر اسد (آواز غرش شیر) ۹۵۰ دسیبل » - آواز مرور طیاره که بفاصلهٔ قریبی از الهٔ تدوین صوت میگذرد (۱۲۳ دسیبل) قیاس کرده میشود.

اما هر گاه قیاس صوت از « ۱۳۰ دسیبل » زیاده گردد دران حال قوهٔ استجابت عصبی در گوش ودماغ به تحمل آن طبعاً موفق شده نمیتواند بلکه آواز مذکور فوراً مولم واقع میشود.

بعد ازانکه اصوات مختلفه به آلات جدید علمی ازهم متمایز وقیاس وکناره کرده شد مهندسین اصوات توانستند که آنرا در اغراض صناعی استخدام و یا بغرض اجتناب ازان وسیلهٔ را توصیف و تهیه کنند - این پیشرفت در فهمیدن خصایص صوت بمهندسین قدرت بخشید تادرین زمینه نظر به چند سال پیشتر درصدای پروانهٔ برقی طیاره - ساعت و دیگر چیز ها تخفیف بعمل آرند - چنانچه اخیراً در یك از کار خانه های امریکه آله خاصی تهیه شد که منتها دقیق الاحساس است - این آله برای احساس هرنوع اواز غریبکه در اثنای دوران استوانه های ضخیم یك کار خانه یا کشتی بزرگ واقع میشود بکار میرود. وآلهٔ مذکور برای مهندسیکه مصروف عمل میباشد درزمان حدوث کدام صدای مدحش بطور تنبیه و انداز اطلاع میدهد.

شاید مهم ترین وجوه تطبیق عملی در علم الصوت جدید بصورت کلی مربوط است با ساختمانهای عصری از قبیل سالونهای خطابه، اطاقهای تعلیم - حجر های اجرای اعمال موسیقی - زیرا از تصمیمات علمای این علم معلوم می شود که کنفرانسخانه ها اطاقهای تعلیم وموسیقی طوری مصمت بایدبود که امواج صوت‌را واپس رد کرده نتواند تا از ارتداد آن در کلام خطیب یا خواننده و نوازنده تشویش و اختلاط بعمل نرسد ارکان این نحو ازطرق تطبیق عملی تقریباً از عرصه چهل سال پیش نقیصهٔ ساختمانهای کنفرانسخانه ها - اطاقهای تعلیم و موسیقی را درك کرده در اطراف آن از نقطهٔ نظر علم الصوت تتبع دارند - گویند بدارالعلوم هارورد - دارالفنونی وجود دارد که دران

سالون بزرگی بغرض ایراد کنفرانسها بنا ساخته بودند . ونخستین کنفرانسی که بعبارهٔ اولی درهمان سالون ایراد کردند معلوم شد که پیچیدن صدای خطیب کلام اورا باندازهٔ مختلط و مشوش می ساخت که فهمیده نمی شد . رئیس دارالعلوم دکتور ولس سابین Sabine را که در ان وقت استادی فنون ریاضت و فلسفهٔ طبیعی را بعهده داشت نزد خود خواسته حل این مشکل را باو محول کرد .

مهم ترین چیزیکه در ارتداد انعکاس اصوات مورده بداخل یك اطاق از اطاقهای تعلیم یا کنفرانس . موسیقی موثر واقع میشود دوعامل است : اول شکل وحجم ساختمان .

دوم موادیکه دیوار ها به آن تعمیر یا آلوده شده و یا اثاث البیت ازان ساخته شده باشد ـ دکتور سابین بدواً ازاصلاح و اهتمام عامل نخستین صرف نظر نمود زیرا او نمیتوانست دفعةً ساختمان سرای یا سالون را از سر آباد کند . پس طبعاً اهتمام خودرا درعامل دوم منحصر ساخت ـ دکتور مذکور بسلسلهٔ تجارب خود شروع نموده بالنتیجه در اثنای تحقیق غرض خودش بکشف حقایق جدیدی هم موفق آمد ـ یعنی سابین درك نمود : در حالیکه امواج صوتیه در فضای اطاقی از اطاقها سپرده می شود مرجع آن یك از سه چیز آتی میباشد . یا آنرا دیوار ها و اجسام دیگریکه در سالون وجود دارند دوباره بطرف خطیب یا مدرس رد مینماید که بسبب آن سلسلهٔ گفتار او مشوش و مختلط میگردد . یا آنرا اشیای مذکور طوری بخارج انتقال میدهد که در اطاقهای دیگر نیز شنیده می شود ومحل شغل آنها واقع میگردد . ویا صدای خطیب معلم مذکور را درطاقها وغیره بقسمی جذب مینماید که نه دوباره بجانب خطیب یامعلم رد ونه بدیگر اطاق نقل داده میشود ـ دکتور سابین بعد ازتجارب طاقت فرسا . دریافت نمود که سطوح دیوار ها . سقف . صحن زمین . چوکیهای اطاق بجز قسمت قلیل ازطاقت امواج صوت چیز دیگری را جذب و نقل کرده نمیتواند بلکه کیفیت صوت در اطاق مذکور بحیث عام انعکاساتی است (انعکاس بمعنی رد شدن اول سخن است به آخر سخن) که

امواج‌را درفضای اطاق مسترد میگرداند یعنی زمانیکه خطیب بیك لفظ تلفظ میکند. امواج انعکاس صدای مذکور طول پنج ثانیه بصورت مختلط و مشوش شنیده میشود و این انعکاس ازجهتی بعمل میرسد که سطوح سالون ازمصدر لفظ که دهن خطیب است ازحیث دوری و نزدیکی متفاوت واقع شده ، در ین کیف بدیهی است که بسبب اختلاط امواج اصلی با امواجیکه ازسطوح مختلفه دوباره ردمیگردد ، شنیدن واضح لفظ برای شنوندگان دشوار میگردد ـ علاوه چون خطیب هم بعقب اظهار هرکلمه ، نطق خود را قطع نمیکند و بسلسلهٔ بیان خود دوام میدهد . زمینه در تشویش واختلاط کلمات طوری می افزاید که کلمات لاحقه باکلمات سابقه مختلط گردیده امواج کلام شایعه درفضای سالون کنفرانس یادرس خانه یك قلمقال بی افاده را تشکیل میدهد .

پس دکتورسابین دروسط سالون ارغنونی را (اسم یك آلهٔ طرب است) گذاشت که صدای آن ازحیث بلندی وضخامت متوسط بود سپس ازان مقیاس دقیقی را بجهت قیاس طول بقای صوت در فضای اطاق . نصب کرد . بالنتیجه ثابت شد : هرصوتیکه از ارغنون دریك اطاق خالی خارج میشود ومتصلا آلهٔ مذکورساکت میشودآوازمذکور قبل ازانکه بیك جزء ازملیون جزء قوه اصلیه خود پست شود تامدهٔ ٥٦٦ ثانیه باقی میماند ـ این درجه همانست که دران کیفیت صدا بحدی پست میباشدکه فقط مسموع شده میتواند پس این (فطرهٔ ٥٦٦ ثانیه) را (فطرهٔ انعکاس) نام نهاد .

درینجا سابین برخود سوالی وارد نمود. گفت : آیا میتوان زمان این فطرهٔ رابوسیلهٔ پوشانیدن اجسام موجوده اطاق بیك مادهٔ نرم کمترساخت ؟ بنابران ازصحنهٔ تمثیل مجاور خود بعض تکیه های چوکیهارابعاریت خواسته آنرا بالای بعض چوکیهای سالون تجربهٔ خود گذاشت و تجربه را اعاده نمود . در ین دفعه ملاحظه کرد که فطرهٔ مذکور به ٥٦٣ ثانیه تخفیف شد باردیگر در تعداد چوکیهای تکیه دار پوشش شده افزود . در ین بارفطرهٔ

مذکور به ٤٦٦ ثانیه تنزیل نمود . باین طریق برسلسلهٔ تجارب خود دوام نموده تا اینکه اخیراً ٤٣٦ چوکی را به تکیه ها ماپس نموده دید فطرهٔ مذکور بحد دو ثانیه قرار گرفت درینجا سابین فهمید که او در نظریه خود کامیاب است ـ متعاقباً دفعه دیگر شروع به تجربه نمود اما درین دفعه تنها به ماپس گردانیدن چوکیها اکتفا نورزیده بلکه فرش اطاق را از چوکیها تا منبر نیز دیوار عقب منبر را از صحن تا چت سالون به تکیه ها پوشانید و ملاحظه کرد که فطرهٔ مذکور تا ١٦١ ثانیه تنزل نمود . گویند دکتور سابین اکثر این تجارب را در سکون شبها اجرا می نمود تا مقیاس دقیق باشد نیز مواد مختلفه را در پوشاندن دیوار ها صحن زمین و چوکیها بکار برد . و تجارب مذکور بخود دو سال وقت گرفت وزمانیکه تجارب خود را بپایان رسانید وتقریر خودرا تحریر کرد دران اظهار کرد که هنوز هم سالون بحد کمال فنی مشرف نشده اما اکنون قابل استعمال گفته میشود این سالون بدار الفنون مذکور تا کنون موجود و برای اغراض مختلفه استعمال میگردد .

بعدازدکتورسابین دیگرعلمای زیاد درین رشته ابرازلیاقت نمودند وآلات آنها برای استعمال بدرجات ازآلات سابین دقیق تربودند . گرچه بحث مذکورازحیث وقت وتفصیل خیلی پیشرفت نموده لاکن غالباً اکثرعلما درین فن اصول موضوعه دکتور سابین را اساس تجارب خود قرار داده اند چنانچه (فطرهٔ العکاس) تاهنوز درعرف آنها برای اصلاح اطاقها ، از ناحیه صوتیه مقیاس قرار گرفته است .

چون بهترین احوال سماع باختلاف اشکال و حجم اطاقها اختلاف پیدا میکنند ، بنابران اکنون در ممالك متمدنه مهندسین معماری بدون معاونت مهندسین صوت

نمیتوانند در ساختمانهای سالونهای کنفرانسها ، درسخانه ها ، کلوبها ، سینما ها اقدام کنند ـ گرچه در بعض موارد مهندسین صوت بعد از اکمال ساختمانها دعوت میشوند و آنها میتوانند در آنحال نیز مشکلات ساختمانها را بذرایع فنی اصلاح کنند اما بهترین احتیاط اینست که قبل از بنای همانطور ساختمانهائیکه برای ایراد خطابه ها ، تعلیمات سرود ، خواندنها استعمال میشود مهندس و دانشمند علم الصوت را دعوت نماید تا در نقشه وتصحیح عمرانات مذکور با مهندس معماری شرکت ورزد . تا گفته نماند : موادیکه اکنون درین فن محل اعتماد قرار گرفته اند غیر از تکیه و پرده هائی است که ازعرصهٔ سی یا چهل سال پیش استعمال میشد ـ زیرا فنون صنعت عصر اکنون بایجاد همچو مواد کافی موفق گردیده است که آنها صوت را جذب وتصفیه مینمایند ، این مواد بنابر غالب دارای مسامات یا مشتمل بر یکنوع ملین است که برای تولید فشار لطیف مفید واقع می شود و یا بداشتن هر دو صفت پیراسته میباشد ـ از آنجمله گاهی یك تخته سخت فولاد را استعمال مینمایند که دارای سوراخهای زیاد است ، در زیر این تخته چنان پردهٔ ملینی را می گسترند که مسامات دارد لهذا امواج صوت در عین اصطدام با تخته فولاد ذریعه منافذ مذکور بما ورای آن نفوذ نموده در پرده ملین فوق الذکر جذب میشود ـ علاوتاً مهندسین صوت درتطبیق این مبادی واستعمال مواد آن بذرایع مختلفهٔ دیگر نیز متشبث گردیده مطابق احوال وقتاً فوقتاً نواقص صوت را اصلاح کرده میروند ـ از غریب ترین چیزیکه اخیراً اختراع نموده اند تخته هائی است که آنها فقط اصوات مختلط ومشوش را جذب میکنند بنابرین باین وسیله آواز خطیب ، معلم یا خواندن مغنی را از پستی ها و بلندی های نا مناسب و مشوش در زمان جریان خطابه ، تدریس یا تغنی محفوظ میدارد بلکه نظر بحقیقتش صفا تر و واضح تر القا میکنند .

تا سال ۱۹۳۰ علمای صوت معتقد بودند که صوت درظاهر از امور سطحیه است امادر سال مذکور استاد « نودسن » ظاهر ساخت که خواص صوتیه در سالونها و اطاقها باختلاف احوال هوا بخود مختلف می شود : مثلاً هرگاه از جانب بحرا لکاهل هوای مرطوب می‌وزد واطاقهارا از هوای مرطوب پر می سازد در انحال بعض امواج نغمات مرتفعه طوری در سالونها متردد می‌شود که کیفیت مذکور بعد از ایراد صوت چهار یا پنج ثانیه باقی میماند واگر هوا از جانب صحرای خشك بوزیدن خود دوام داشته باشد و اطاقهارا از هوای خشك مملو گرداند ، نغمات مذکور درهمان نوع اطاقها زیاده ازدویاسه ثانیه باقی نمی ماند ، حال انکه در هر دوحال باطاق وسطوح آن یادرنغمات و امواج آن کدام تغییری بوقوع نمیرسد تنها چیزیکه تغییر میکند هوای جوف سالون است وبس - پس غور باید نمود که آیا کیفیت هوا از چه باعث در فطرهٔ صوت همچو یك فرق را احداث میکند ؟ (نا تمام)

چند کاهد دانش ما جهل ما فربه شود
از رگ گردن کمان دعوی ما زه شود

جز تأسف نیست داروی جراحتهای دل
چون بهم آید کف افسوس زخمی به شود

چون نظر ناقص فتد اشیا بود ناقص بچشم
ماه نو لاغر نباشد چون نگه فربه شود

« شوکت »

از طبع جناب غلام احمد خان نوید

غزل

تادل بچشم مست تو داد اختیار خویش
با دست خود نمود سیه روزگار خویش

از بسکه کار بی خود وطفلانه میکنم
درچشم خویش کاسته ام اعتبار خویش

برمشهدم اگر نه فروزد کسی چراغ
روشن زداغ خویش نمایم مزار خویش

آغوش باز کرده ام ای گوهر مراد
تا چون صدف بگیرمت اندر کنار خویش

گرسوختم به عشق تو چون شمع باك نیست
تاجی بفرق خویش زدم از شرار خویش

تاغنچهٔ مراد بخندد خزان رسید
واحسرتا که تازه ندیدم بهار خویش

شمشیر آبدارم واما هزار حیف
آیم بکار دیگرو نایم بکار خویش

گردون بجرم عشق برد ار سرم (نوید)
منصور وار بوسه زنم پای دار خویش

مه کره هیسکله فساد

له طبع د جناب گل پاچا خان « الفت »

د خدای په لار کی سر و مال اهل و اولاد که قربان چه د کامل شی ایمان
په جد و جهد په اخلاص کره بندگی د سبحان نه پیروی د شیطان
په دیر اخلاص په دیره مینه شه قرآن ته تابع د خدای در بار ته راجع
په شه کردار په شه رفتار پیدا کره نام و نشان مه او سه خوار وحیران
زان د کره خلاص د خدای دپاره جهالت له اوره ز ما عزیزه و رو ره
په معارف کی شه داخل چه د افکار شی روشان په زرائی د عرفان
له زره نه لری کره نفرت هم عداوت او عناد مه کره هیسکله فساد
له خپلو و رونو سره تل کوه مدار و احسان دیر بددی ظلم و عدوان
په اتفاق په اتحاد باندی زیاد تیژی قوت زره کی پیدا کره محبت
انس و « الفت » مینه محبت دی لوی صفت دانسان زان ته پیدا کره دوستان
غافل مه او سه چه دشمن په تاو نکری حمله ته هم پیدا کره وسله
کوشش کوه چه شی قوی او تور یالی د میدان و ز غلوی دشمنان
مسلمانان وو همیشه په هر میدان کی سرخرو او له هر چا نه نیکخو
په شجاعت کی در په یاد که پخوانی مسلمان لکه خالد غوندی زوان
شکر چه اوس هم پشتانه دی تور یالی ننگیالی کری په غیرت کی سیالی
د پشتنو هر یو زلمی دی یو زمری د زمان و گوره شاه محمود خان
د خپل وطن خدمت کوی هر یو پشتون په مینه هر یو قربان له دینه
شاهد ز ما ددغه قول دی محمد هاشم خان پرتی فخر کری هر افغان
د پشتنو دی سعادت په تول جهان کی ظاهر چه ستر گو تور د نادر
په دوی زهیر په دوی شفیق دی لکه شاه افغان متوکل په رحمان

شب بهار

از طبع جناب عبد الحکیم خان
محصل افغانی در جاپان

یا

شاعر و خیال پدر

موسم یاسمن و ریحان است شاخ از پرتو گل تابان است
فصل عیش و طرب یارانست هر که ازقسمت خود شادان است
شام تاریك ، من و قول چکان
بسر خاك پدر اشك فشان

یك دوماهی شده از مرگ پدر سینه ام ز آتش غم چون بحر
سخت جوشی ز جنونم در سر شود از درد دلم زیر و زبر
از گذشته دل زارم نومید
بعد ازین تاچه شود باز پدید ؟

ارغوانی که ببالای سر است شفقی رنگ چولخت جگراست
جوش خون دل ریش پدراست یا ز خوناب سرشك پسراست
که چنین جلوه نماید منظر
چهره افروخته مانند شرر

پردهٔ ظلمت شب شد هموار رنگ گل محوشد ازگنج وکنار
خوب معلوم نمی شد اشجار ایستادم بکنار دیوار
کوهساران بسیاهی پیچید
بفلك گوهر انجم غلطید

بال چون طایر ظلمت بکشاد سایه اش بر زبر شهر افتاد
وحشتی برهمه مرغان روداد زانهمه رو بسوی خانه نهاد
شهر با کوه وکمر یکسان شد
رفته رفته ز نظر پنهان شد

می شد از دره بدرشرشر آب　　همچو آواز دل من بیتاب
که به‌این‌صوت ازان پشته جواب　　می رسیدی چو صدای احباب
گاه بومی بصدای رنجور
ناله می کرد بویرانه ز دور

هر چه از دیده نهان شد دنیا　　آنقدر گشت ز هر سو بفضا
بهر تشخیص زمین از بالا　　دیدهٔ روشن انجم پیدا
گشت ظاهر ز افق همچو خیال
قد خم گشته و باریك هلال

نظر از سیر فلك پژمان شد　　روی من جانب قبرستان شد
سوی این وادی خاموشان شد　　سینه از درد و الم بریان شد
من و نومیدی و اشك ماتم
ناتوانی شده با من همدم

دیده افتاد چو بر خاك سیاه　　کرد شبحی گذر ازپیش نگاه
رفت و در سایهٔ گل کرد پناه　　این‌چه خوابیست که دیدم ناگاه
یا روانیست که بر من تابید
کرد یك جلوه و پنهان گردید

بنشستم چو سر خاك پدر　　با دل بسمل و فکر مضطر
در میان دو کف دستم سر　　خون بجوش از الم در پیکر
در نهادم شرری پیدا شد
یك قیامت بسرم بر پا شد

بسکه سودا بسرم طوفان کرد　　کشتی صبر مرا ویران کرد
ابر بدقسمتی ام طغیان کرد　　افق بخت مرا پنهان کرد
خواستم ناله وفریاد کنم
خاك را بر سر خود باد کنم

در چنین فکر و تاثر دمساز　　ناگهان شد زمقابل آواز
روحم از نغمهٔ او شد به گداز　　از کجا می شنوم یارب باز
حرف شرین و لطیف پدرم
بزمین یا بجهان دگرم

از مناظر طبیعی قشنگ چهار دهی کابل : یك چراگاه سبز وخرم

از عمارات زیبای چاردهی کابل

یك گوشه از قصر معروف چهل ستون ودور نمای کوه ها

بسر مرقد او افتادم بعد از ان گوش بحرفش دادم
کرد آنصوت چنین ارشادم کای حکیم ای پسر ناشادم
شکوه کن از دل بیمار بمن
درد دل را بکن اظهار بمن
چون ترا یافتم امشب تنها آمدم جانب تو از بالا
تا تسلی دهم ای رنجه ترا رهنمائی کنمت در دنیا
یا که درمحنت و غم سوز و گداز
ساعتی باتو کنم راز و نیاز
از سوی دره رسیدی بشتاب نغمهٔ دلکش و محزون رباب
بمن آنصوت چنین کرد خطاب بسرا شعر که گشتم بیتاب
بسرا تا بتو همراه شوم
ز آتش سینه ات آگاه شوم
باز شبح پدرم جلوه نمود رفته رفته بنظر یافت وجود
بغل خویش برایم بگشود گشت نزدیك من و همچو سرود
زود بشتاب به آغوش پدر
بکن افسانهٔ دردت را سر
چون خبر نیست کس از ماتم تو کس نداند که چه باشد غم تو
چه بود زندگی بر هم تو در جهان کس نشود همدم تو
هر چه گوئی پدرت می شنود
سوز داغ جگرت می شنود

شاعر

پدرم ای پدر غم خوارم ای تمنای دل افکارم
ای که از دوری تو بیمارم داغ مرگ تو دهد آزارم
گوش کن ناله و فریاد مرا
بنگر طالع ناشاد مرا
شد از آندم که بدنیا جایم هست درمحنت وغم مأوایم
ناتوان گشته تن از سودایم درد بگداخت همه اعضایم
غربتم آتش دیگر افروخت
دلم از شعلهٔ تنهائی سوخت

من وایام صباوت که وزید صر صر عشق بقلب نو مید
رنگ از رخ به محبت بپرید دلم از دست محبت به طپید
سوختم سوختم از گرمی او
بدشد احوال من زاری نکو
عشق هر چند مرا داد آزار پیش آنشوخ نکردم اظهار
دلم افسرده شد ازدست نگار رنجه و خسته شدم آخر کار
وای غربت ز تو کوته دستم
ورنه از دام الم می جستم
نکتهٔ عشق چه معنی دارد که اثر در همه دلها دارد
شور او بسکه بسر جا دارد سینه ام سیر و تماشا دارد
ای پدر چون کنم ازعشق بگو
داغ داغم چه نمایم با او
طبع من سخت به او مائل بود لیك از عشق من او غافل بود
سعی من هرزه و بیحاصل بود در چنین غصه مرا منزل بود
که شدی سوی جهان دیگر
بیتو شد دهر بمن چون محشر
رفتی و سوخت ز هجرانتو تن کنج عزلت شدم آخر مسکن
کس بجز غم نکند یاد ازمن سر نکردم بکس از درد سخن
که خبرنیست کس ازدرد کسی
دردرا حس نکند بو الهوسی
ای پدر طالعمن واژون است چه سرایم که دلم پرخون است
درد من روز بروز افزون‌است خاطر از ماتم تو محزون است
چه کنم ناله و فریاد و خروش
بهتر آنست که باشم خاموش

خیال پدر

پسرم ای پسر نو میدم عشق پنهان ترا فهمیدم
قصهٔ درد دلت بشنیدم داغهای جگرت را دیدم
درد تو با الم همرنگ است
که باین لهجه ترا آهنگ است

بوده در دهر دنی تا جایم درد می کرد سر از سودایم
عاقبت با دل خون بالایم گشت در زیر زمین ماوایم
عشق خودرا بخود آخر بردم
درد دل را بکسی نسپردم

گرچه غم بر سر من حمله نمود صبر و طاقت زدل و سینه ربود
بسکه هر لحظه غمم می افزود روز و شب درد مرا همدم بود
هیچ خاموش نگردیدم من
میسرودم اثر انگیز سخن

هست در شعر غم انگیز اثر چو بیابد رقم از خون جگر
نالهٔ درد دهد سوز دگر نغمهٔ عشق بود نغمهٔ تر
چون سرشك ازدل پرخون خیزد
از قلم لعل و گهر میریزد

از چه از غصه شکایت داری وز چه از درد و الم بیزاری
داری ازبهر سعادت خواری گوئیا نیست ترا هشیاری
از سعادت اثری پیدا نیست
نیك بختی بهمه دنیا نیست

هرچه باشی بعذاب و به شکنج قیمت درد و الم را می سنج
دلتو گرچه خراب است مرنج که ز ویرانه بیرون گردد گنج
هر قدر پاس تو افزون گردد
آنقدر شعر تو موزون گردد

در طلب گر چه نگردی آرام هرچه خواهی تونگیرد انجام
دانه پنداری و باشی در دام شده درسعی‌خود آخرنا کام
به جوانی چوکهن سال شوی
سخت پژمرده و بد حال شوی

هیچ از عمر نگیری حاصل عاقبت درد تو گردد کامل
زخم ناسور که داری در دل داغ سازی و نگردد زائل
درد کامل بکند نا مورت
دلبر شعر بیاید بیرت

بعد ازین گر جگرت خون گردد یا که سوز دلت افزون گردد
باعث گرمی مضمون گردد سبب نغمهٔ موزون گردد
چون چنین‌است به اندوه وملال
پس تو ای بلبل آشفته بنال

ملی ترانه

دپشتنو وینا

له طبع د جناب گل پاچا خان « الفت »

موژ پشتانه یو دغیرت په زای کی سرور کوو
هم مال و زر و ر کو و

خپل دشمنانو ته جواب تل په خنجر و ر کو و
هم ئی په سپرو ر کو و

موژ خو په توره اومیرانه کی سوك سیال نه وینو
او خپل همخیال نه وینو

تل خپل اولاد ته دغیرت دباغ ثمر و ر کو و
علم و هنر و ر کـو و

که زموژووردی اوکه زور اوکه زلمی دی که زوان
دی په غیرت کی یکسان

دخپل وطن په حفاظت کی خپل زیگر ور کوو
دزرگی سر و ر کو و

زموژه دین زموژ آیین دی دوطن ساتنه
او داسلام پالنـه

وطن دپاره په دیر شوق شکلی عـکر و ر کو و
خپل تول تبر ور کوو

له خپل وطن سره لر و شه محبت شـه مینـه
سر مو قربان له دینه

یو موتی خاوره نی نه په لعل نه په گوهر ورکوو
نی یـو حجر ور کو و

شا ارول ددشمن مخ ته موژ ته دین نه وائی
ملی آیین نـه وائی

موژ خپلو تو روته دسرو وینو جوهر ور کو و
آب دخطر ور کـو و

که دشمن غواری زموژخاوره کی دکیدی قدم
چه شی پر لور دعدم

دزمکی لاندی دسپیر و خاور و بستر ور کوو
کفن سادر ور کوو

وطن دپاره شهادت دی لوی معراج زموژ
دینی رواج زمـوژ

دخدای دپاره قربانی تل مکرر و ر کو و
سرزر و ر و ر کو و

زموژه توره ددشمن غاره او مخ شکلوی
دود ده الفت ، چلوی

خپل دشمنانو ته دمرگ زیری خبر و ر کو و
یاد دمحشر و ر کـو و

ده نمونه زموژ دغیرت اعلیحضرت نادر خان
ظاهردی زموژشه برهان

دنارینتوب امتحان هرچانه په سر و ر کو و
او شه بهتر و ر کـو و

د پشتنو ادیبانو آثار

په قلم د جناب محمد گل خان « نوری »

یوله پشتنو ادیبانو سخه د قندهار ، مرحوم فقیر برخوردار وو ، چه د قندهار د پاشمول په کلی کی چه د قندهار د شار سخه د لمر لوید و وخواته تقریباً دری یاسلور کروه بیرته دی ، اوسیدی ، جناب مرحوم پهخته (قوم) تورترین وو ، اودزوانی له لمری سره ئی د دنیا سخه لاس پریولی او د دنیا په هیس کسب او زندگی ئی گوتی نه وی پوری خاص ئی د فقر پاکه لار غوره کری وه .

جناب مرحوم سپین ژیری تقریباً په عمر داویا کالو سری وو ، له ورو کوالی سخه بیاتر اوستری ساه پوری ئی شوق اومینه د خپلو ملی پشتو اشعارو او غزلو سره درلوده او تل به د کلی سخه گوشه د مزار بابا پر زیارت چه په همدغه د پاشمول په کلی کی دی ناست او ملنگ د دغه زیارت و .

فقیر برخوردار فقیر اوسوالی دلعل شهباز قلندرو ، اوتل به ئی گریوان په او شکولوند او سترگی به ئی سری وی او په شه زمزمه به ئی د خپلی ملی خوژی پشتو ژبی د عشق د جوش او خروش د کی غزلی اواشعار ویل . سرنگه چه جناب مرحوم لیك نه درلود نوز که ئی غزلی د خلقو په خولو کی تینی پاته دی اودیوان ئی نسو پاته . فقیر برخوردار په سنه ۱۳۱۰ کی په هم هفه دمزار په زیارت کی وفات سو او په هم هفه دمزار په زیارت کی شخ او قبرئی جورسو . موژ دغه لاندی د ده د غزلی یوه نمونه و محترمو لوستو نکوته وراندی کو و که خدای کول .

سه و کم عالمه ز ره می دك دی دار مانه
اشنای می دلی نسته خود به زم له دی جهانه
سه و کم عالمه آشنایان نه دی تکان دی
د سلو کالو یار وی پت د بله سره خاندی
د نوی په هوس وی زور به لا کی تر پشولا ندی
ول کله می ته یار وی پر نامه ئی سی پشیمانه
سه و کم عالمه د یارانو بی قدری سوه
زما دتوره بخته اوس را پیشه دا خواری سوه
په داسی غشی خوژ کرم له هرچامی بیزاری سوه
پرزای لکه ککنس لنبی می خیژی له دهانه
سه و کم عالمه زما تا خون په دیرو نه کی
تعلق به بیا و نه کم په آخره زمانه کی
آشنای می دلی نسته زما یار په مدینه کی
هلته زه ور زمه قوت را کی سبحانه
سه و کم عالمه آشنائی نه ده سور اور دی
بل و گوری عالمه لگید لی زما په کور دی
زی تل په صفت گدیم دا صفت ئی پرما پوردی
او بیابه لاس پرسر کم له سپین ژیری هم دزوانه
سه و کم عالمه آشنائی نه ده یو غم دی
تر پایه نه رسیژی په اخته تمام عالم دی
د داسی غمه ژارم چه د عمر سره سم دی
زه یوه برخوردار نه یم سل هزار سینه سوزانه

په چمن کی ...

له طبع سخه د ـ جناب قیام الدین خان
« خادم »

شه وخت د گلانو وچه لارمه گلزار ته — خو ند کاته کا گلوته یا خکلی مخ دیار ته
زمکی دا سمان غوندی اغوستی شنه چینه ده — مسکه شی غوتی چه گوری رقص د چنار ته
زیری دژوندون د پسرلی کا سراوو زرو نو ته — کیژدی چه سری غوژ دبلبلو چونه هار ته
هر خوا تاز گی خنداهوس دی په گلشن کی اوس — وائی گل په سرو شوند بلبلی د سحار ته
راغی پسرلی دژوند په خر هوا دزمونگه نن — کله چه نیته داعتدال را غله دیار ته

جور شی سپیره د اگ لکه عدن له اعتداله نه
دا سی باغ دژوند او دوطن له اعتداله نه

توره تکری کولری داسمان پیغلی له مخه نه — شین چمن تی ور کر وپه خندادزرو رنگ
دا رزرا دپانو نه در ولی خکته پریوته — جور شوشنه زرباف کی شکلی نقش دار ژنگ
شوم د گلو مینز ته په دیر وجدو خوشحالی سره — گورم یوسری چه لاس کی تیغ لری دجنگ
شنه گیاه په راز د گل دخواسره ولاره وه — وی ایسته له بیخه وی چه پرید ه دغه سنگ

نه یی دلربا اونه « خادم » د دلربا یی ته
نه لری معنی ز که لائقه د فنا یی ته

پارچهٔ ادبی

با آنکه دلم دردمند اوست!

به تتبع الفرد دوموسه
شاعر اشك و غم

ای کسیکه ترا دوست دارم! آخرین امیدم را بپذیر!

وقتیکه من میمیرم، هنگامیکه مرا برده بوادی خاموشان در دل خاك جایم میدهند و این دلیکه اولین دفعه دریچهٔ آن بروی عشق و محبت تو باز شده بود، در سینهٔ خاك مدفون واین چشمیکه ازدیدارتوروشن میشد ازخاك قبر پر گردید، آن لبهای آتشینیکه آرزوداشت بالای لبان گلناری نیم بازت قرار بگیرد خاموش ومنجمد روی هم گذاشته شد بازوان ناتوانیکه بامید آغوش کشیدن تو همیشه باز بود بی حرکت ماند، بالاخره آنکس که ترا دوست میداشت و عشق تو قلبش را اشغال نموده بود، در دخمهٔ تاریك قبر زیر خاك سیاه ـ گذاشته شد، وکسانیکه چهار پایهٔ محقرش را تالب گور مشایعت نموده بودند باز گشتند و مرا دران فراموش گاه ابدی تنها گذاشتند! تو از گوشهٔ دیگرمزار این عاشق ناکامت خود را نمایان کن! اگر بدت نیاید برای شاد ساختن روح فسردهٔ ناکامم چادر سیاهی در سر نموده بالای تودهٔ خاکی که جسم هجران کشیده ام دران مدفون است بیا، دسته گل سرخی را بالای قبرم نثار کن و بگو: این شهید نگاه من است!

آنوقت خاك مرا باچند لوه لوه سرشك آبیاری کن و دوباره بگو: این قبر کسیست که مرا دوست میداشت! باعشق من درخاك رفت و تمام آرزو های او باخودش باخاك

یکسان شد ! این همان نو نهال باغ محبت است که بمن محبت داشت و اکنون دست جفا پرست روزگار او را از بن بر کنده و دراین پر تکاه ، پر تابش نموده !

بیچاره مرا دوست میداشت ! بدبخت عاشق من بود به‌نیم نگاهم جان میداد وبه‌اثر یك نگاه آتشینم میسوخت و خاکسترش بهوا میرفت و از جهان نابود میشد . . . . .

آه ! ای روح مکدرش . . . . .

آنوقتیکه صدای ضعیفی ازتهٔ قبر بتو خواهد گفت ـ « عزیزم . ! ترادوست دارم » ـ

وقتیکه ماه‌ها از مرگم گذشت ، دیده های محدودی که برای فقدانم از اثر اشك ریزی سرخ شده بودند بحال طبیعی بر گشتند ، زمانیکه قلب عشق اندودم که از محبت تو مملو بود درخاك سردشد ، فرصتیکه در دل خاك از خاطر ها فراموش شدم و اسمم از زبانها افتاد تو مرا فراموش مکن ، زیرا من ترا دوست میداشتم و مانند عابدیکه معبود خود را پرستش کند به نهایت عجز ولا به پیشانی خود را بزمین میسودم . ـ

گاهی به محضرم آمده برسنگ تربتم به ملاطفت دست بکش و گلهای وحشی را که بالای قبرم روئیده ، نوازش کن ، آنها از تو پذیرائی میکنند . . .

مرا یاد کن :

ساعتیکه تو در زیر جنگل سر سبز و شاداب ، روی سبزه های زمردین که نور آفتاب برفراز آنها بتابد بخرامی ، ونسیم موهای بلوطی رنگ قشنگت را بالای پیشانی مرمرینت مانند بال پروانه حرکت دهد ، شبیکه در مجلس انس و طرب تارو پود وجود نازنینت از اهتزاز تار های موسیقی متاثر شود ، هنگامیکه برای سیرماه کنار دریاچه های گوشهٔ ایلاقی گردش کنی و تلاء لوی ماه را در آب تماشا کرده ستاره های کوچك را یکان یکان از نظر بگذرانی ، خاطره های شیرین گذشته و خوشبختی های آینده‌ات را فکر کنی ، صبحیکه آفتاب اشعهٔ طلائی خود را بالای کائنات می گستراند و آهسته

آهسته دست زرین خود را ازدریچه دراز نموده موی بلوطی ترا نوازش میکنند . وتو سر از بالش ناز بر داشته از رویای خوشیکه دیده ای شاد و خندان باشی . هنگامیکه عشاق دلباخته از زیبائی تو مبهوت میشوند و بجمال مهر مثالت دز دیده نگاه میکنند . و تو از کثرت غرور حسن خاموش نشسته لبهای ارغوانی لطیفت را بالای هم ساکت گذاشته چشمهای مخمورت را بایك عالم ناز به هرطرف نگران نمائی . بالاخره هر روز هر هفته ، هر ماه ، و هر سال یك آو از حزین و نالهٔ جانکاه غیر مرئی و نا معلومی بتو خواهد گفت : ـ

« عزیزم! ترا دوست داشتم ، از من یادی بنما ! »

و این روح من است که همیشه درقبال تو پرواز میکند . . .　　« م . ش »

ای آنکه دلت شیفتهٔ خوی نکوست　　بشنو سخنی که جمله مغز است نه پوست
طرزی بکن اختیار با خلق خدا　　کز خلق تو خورسند بود دشمن و دوست

با خلق خدای هر که خوش بین باشد　　پیوسته خیال او غم دین باشد
گو با دل بی کینه وبا خاطر جمع　　خوش باش که خوشنودی حق این باشد

« قاری »

منتخبات نفیسه :

دختران دریا

در اعماق دریائی که بر جزائر نزدیك بطلوع آفتاب احاطه دارد ، آنجائیکه مروارید های فراوان ریخته است ، پیکر سرد جوانی افتاده . ودختران دریا با گیسوان طلائی درمیان مزرعهٔ مرجان نشسته ، باچشمان آبی وقشنگ خود باو نگاه میکردند باصدائی شبیه بطنین سیمهای تار و بخوش آهنگی موسیقی بایکدیگرصحبت میکردند . امواج حرفهای آنها را شنیده وباخود بساحل آوردند ، نسیم دریا از امواج گرفته وبگوش روح من رسانید .

یکی از آنها گفت « این یکی از افراد بشر است که دیروز درموقعیکه دریاخشمگین بود بقعر دریا فرود آمد » .

دیگری گفت « دریا غضبناك بود ولی انسان که خود را از نژاد ارباب انواع میداند ، مشغول جنگ سختی است که ازبسکه خون ریخته ، رنگ آب سرخ شده این بشری که اینجا خوابیده است مقتول جنگ است » .

سومی ـ « من نمیدانم جنگ چیست ولی میدانم بشر وقتی برخشکی غالب آمد بسیادت دریا طمع ورزید ، آلات وادوات مخصوصی درست کرد و امواج را ازهم شگافت . « نپتون » رب النوع دریاهارا خبرشد . ازاین سرکشی و تخطی بغضب درآمد : بشر دید غیر از تقدیم قربانی و هدایا ، بساحت رب النوع ما چاره ای ندارد ـ این اجساد منقطعی که دیروزفرود میامدند آخرین هدایای بشر بود . بساحت نپتون بزرگ » .

چارمی ـ نپتون خیلی بزرگ است اما بهمان درجه قوی القلب . اگرمن رب النوع دریاها بودم باین قربانیهای خونین راضی نمیشدم ، بیائید برویم جثهٔ او را کاوش کنیم شاید از احوال طائفهٔ بشر چیزی بدست بیاوریم .

دختران دریا به نعش جوان نزدیك شده لباس او را گردش کردند درآن قطعه لباسی که بقلبش چسپیده بود مکتوبی پیدا کردند ویکی از آنها آنرا اینطور خواند :ـ

« محبوبم ـ شب به نیمه رسید ومن هنوز بیدارم ـ غیر ازاشك تسلیت دهنده وغیر از امید باز گشت تو از چنگال خونین جنگ ، مونسی ندارم وقت وداع گفتی از اشك بهر کسی امانتی سپرده اند که روزی باید آنرا پس بدهد هنوز نتوانسته ام باین کلمه فکر کنم . . . . نمیدانم چه بنویسم ، بگذار روحم بر صفحات کاغذ جاری شود ـ روحی که بدبختی او را معذب داشته و عشق ـ او را تسلیت میدهد ـ عشقی که تألم را یك لذت دیگر و حزن را یك نوع مسرتی میداند . »

« وقتیکه عشق قلب مارا یکی کرد و منتظر بود جسم ما بیکدیگر پیوسته و فقط یك روح دران حلول کند ـ نهیب هولناك جنگ ترا صدا زد ـ تو هم او امر وظیفه و وطن را اطاعت کرده بمیدان جنگ شتافتی ـ این وظیفه چیست ؟ این وظیفهٔ که مستلزم فراق عشاق ـ بیوه شدن اطفال است ! این چه وطن پرستی است که برای مطالب جزئی جنگ اعلان و مملکت ها ویران میشود ! این وظیفه از جان روستائیان بدبخت چه میخواهد ؟ . »

« اگر معنی وظیفه و وطن پایمال کردن صلح دنیا و برهم زدن آرامش زندگانی بشر است پس وای بر این وظیفه و لعنت بر این وطن پرستی . . . نه محبوبم ـ اهمیتی بصحبتهای من مده ـ رشید وشجاع باش ـ وطن خود را ستایش کن ـ گوش بحرف یك دختری که عشق چشم او را بسته وفراق تعقل وبصیرت او را پایمال کرده است مده . اگرعشق دراین دنیا مرا بتو نرساند درزندگانی ابدی خواهد رسانید » .

دختران دریا خاموش وساکت مکتوب را سرجای خود ـ زیر لباسهای جوان گذاشته وباسکون وآرامش اندوهناکی شنا کرده و رفتند . وقتی دور شدند یکی از آنها گفت « قساوت قلب بشر ازنپتون بیشتر است » « فاخته »

(از مجلهٔ شرق)

پارچه های منتخب

از دیوان خوشحال خان افغان

انتخاب جناب غلام جیلانی خان
جلالی

در پند به فرزند دل بند خود گوید :

زمانیکه خوشحال خان بسبب کلان سالی از کار دست کشید به بهرام خان پسر و جانشین خود چنین توصیه وخطاب میکند :

زما زره له چا نه روغ ندی بهرام
دهر چاسره می‌زیست دی‌له نا کام

ای بهرام دل من از هیچ کس خوش نیست و باهر کس از لاچاری زیست و گذاره دارم .

نو کری زوا نی داد واره لکه بام دی
په پیری کی له مالارل (۱) دواره بام

شوقهای جوانی و نو کری هردو بهوای بام شباهت دارد ، در روز گار پیری من از شوق این هردو بام فارغم .

وس‌دا دواره بام ستادی نندار.(۲)کره
غافل مشه یو زمان تر صبح و شام

اکنون تماشای محیط هر دو بام ازان تو است می باید از صبح تا شام یك لحظه بغفلت صرف نکنی .

پدا اوش (۳) باندچه‌ستا کجاوه‌ایشی(٤)
رسوه ئی چه پره نوزی (٥) تر مقام

۱ـ لار ، رفت ، لارل ، رفتن و رفتند ۲ـ نندارہ بمعنی سیر و تماشا است ۳ـ اوش ، اشتررا گویند ٤ـ ایشی ازمصدر ایشول بمعنی گذاشته شده وگذاشتن ٥ـ پروتل‌مصدر لازمی ، خواب کردن

بالای همین اشتر که کجاوه تو گذاشته شده هوش باید کرد که درراه نماند و بمنزل برسد.

سو دی دا ننداره سی شکر و کاژه
په چانده دا خوشی علی الدوام

تا که ازین مرحله کام روا باشی شکرانه بجا آر زیرا علی الدوام برای هیچ کس همین نعمت میسر نیست .

تو لا بترا بویه په اسلام کی
چه ئی نه وی هغه ندی له اسلام

در اسلام دوستی با دوستان و دشمنی با اعدا باید است کسیکه دارای این صفت نباشد از اهل اسلام گفته نمی شود .

اهل شرته د شاهین منگل (۱) پیدا کره
اهل خیر و ته حلیم سه تر حمام

برای گوشمال اهل فساد پنجهٔ شاهین تهیه نما و برای استمالت اهل صلاح از کبوتر حلیم تر باش .

چه د توان توفیق ر سیژی بیرون مشه
په هردم د پشتانه له ننگ و نام

تا که توان داشته باشی بهیچ وقت از نام و ننگ افغانی خارج نشوی .

که دی زره دی چه تل پائی لکه خضر
د نیکی نام ژوندی (۲) دی تر مدام

اگر میخواهی که مانند خضر همیشه زنده باشی نام نیک کمائی کن که تا ابد زنده و حیات میماند .

۱ـ منگل پنجه ، چنگال را گویند ۲ـ ژوندی بمعنی حیات و زنده است .

تالیف : جناب داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ : عبدالغفور خان امینی

سلطان محمود

اول قسمت

فصل اول

مآخذ

قبل از شرح مآخذ موجوده راجع به عصر سلطان محمود غزنوی ، لازم است از مآخذ مفقود ونایاب آن نیز تذکری رود، واز زمرهٔ آثار آخرالذکر ، کتب معاصر و یا کتب نزدیك بعصر اواست که بدین قرار اند :ـ اول: تاریخ رسمی موسوم به « دولت نامه » (۱)ـ دوم: اثرمنظوم «تاج الفتوح»(۲) که از کارهای سلطان بحث میراند ـ سوم « کتاب فی غرر اخبار ملوك الفرس » مصنفهٔ عبدالملك بن محمد بن اسمعیل الثعالبی که تاریخ سلاطین عجم را از قدیمترین ازمنه

(۱) دیوان فرخی صفحهٔ دوم از ورق بیست وسوم. تااین زمان ازین کتاب ذکری نرفته.

(۲) عنصری در صفحهٔ ۷۹ و ۸۵ دیوان خود ، ازین اثر چنان با حرارت حرف میزند که معلوم میشود باحتمال اقرب ، خود او مصنفش بوده است . درکتاب « ایلیات و داؤسن » جلد ۲ ص۵۳ سهواً نگارش رفته که تاج الفتوح ، نام آن‌قسمتی ازمجلدات بیهقی‌است‌که ازتاریخ سلطان محمود بحث میراند .

تا عهد سلطان محمود بیان میدارد (۱) چهارم: کتب سه گانهٔ ابوالفضل بن حسین البیهقی (۲) موسوم به «مقامات ابوالنصر مشکانی» (۳) که بعلاوهٔ دیگر اطلاعات حاوی بیانات مفیده از تاریخ وحیات در باری سلطان است) و «مجلدات» (٤) یا تاریخ سلطان محمود و اخلافش درسی جلد (٥) از سال ٤۰۹ تا حدود سنه ٤٦۰ هـ (٦) (۱۰۱۸ـ۱۰٦۸م) و بالاخره مجموعهٔ مکاتبات مهمه سیاسی سلطان مسعود (۷) و نیز اکثر مکاتبات سلطان محمود است که «زینت الکتاب» (۸) نام دارد.

---

(۱) این کتاب در چهار جلد برای ابوالمظفر نصر، برادر سلطان محمود و فرماندهٔ قشون خراسان، تحریر شده است ـ ازین چهارجلد، فقط دوجلد آن که از تاریخ دورهٔ قبل از اسلام و تاریخ محمود بحث میکند، تا امروز موجود است، و ذریعهٔ «زوتن برگ» بفرانسوی ترجمه ودرسال ۱۹۰۰ درپاریس بطبع رسیده است. (۲) راجع به‌حیات بیهقی، رجوع شود به‌ابن‌فندق صفحهٔ دوم ازورق (۱۰۱ وصفحهٔ اول ازورق ۱۰۳) و دائرة المعارف اسلامی (جلد اول، صفحه ٥۹۲) در «باخرزی» (صفحه اول‌ازورق۱۰٤) اسمش درزمرهٔ وشعراء تذکر رفته. (۳) آثار الوزراء (صفحهٔ دوم ازورق ۱۰٦) وبیهقی (صفحهٔ ۷٤۹) نامش ابونصر بن مشکان (؟) احمد بن عبدالصمد، و رئیس دارالتحریر سلطان محمود بود. از مطالعهٔ این اثر که در کتاب آثار الوزراء اقتباس یافته، معلوم میشود که اثر مزبور حاوی اطلاعات قیمت داری بوده است. مقایسه کنید با بیهقی صفحه ٤٦۱. (٤) نام تاریخ متأخرهٔ بیهقی است که بسبب ضخامت، نامش «مجلدات» گردیده. ابن فندق (صفحه‌دوم ازورق ۱۰۱) وحاجی خلیفه (جلد ۲ـ صفحه ٥۰۸ و ٥۸۰) آن را تاریخ ناصری، جامع التواریخ بنو سبکتگین، و جامع التواریخ خوانده اند. این نام ها بعض‌نویسندگان مثل میجر راورتی (ترجمهٔ‌طبقات‌ناصری‌ص۱۰٥) وایلیات وداوسن (جلد۲ صفحه٥۳) را باشتباه انداخته تاریخ اسلاف سبکتگین را نیز به‌بیهقی منسوب کردند. (٥) ابن فندق صفحه دوم از ورق ۱۲ وصفحه دوم از ورق ۱۰۱ وروضه صفحه ۷. ولی‌راورتی (ترجمهٔ‌طبقات ناصری صفحه ۱۰٥ـ نوت) تعداد آنرابدون ذکرنام مأخذی، دوازده قید کرده است. (٦) بیهقی ص۲۳۳ و ۳۱۷ ـ ابن فندق (صفحه دوم از ورق۱۲) این اثررا به تاریخ سلطان‌محمود واخلافش تعبیرمیکند، ودرصفحه دوم ازورق ۱۰۱ کتاب‌خود، آن را شامل تاریخ سبکتگین نیز میداند. (۷) بیهقی ص ٥۲۸. (۸) ابن فندق، صفحهٔ دوم ازورق ۱۰۱. بیهقی در صفحه ٥۲۸ کتاب خود غالباً بهمین اثر اشاره میکند.

از روی مقتبسات محفوظه در جوامع الحکایات و آثار الوزراء مبرهن است که « مقامات » حاوی خیلی مواد مفیده برای تاریخ سلطان محمود بوده ومجلدات (که فقط نیمهٔ دوم از جلد ششم وتمام جلد هفتم وهشتم و نهم وقسمتی از جلد دهم که باحث از عهد سلطان مسعوداست باقیمانده) اثر جامعی بوده وچندین قسمت آن مخصوص بعض سلاطین وبنام آنها یاد می‌شد. مثلاً تاریخ سلطان محمود بنام تاریخ « یمینی » (۱) و تاریخ سلطان مسعود ، باسم تاریخ مسعودی و . . . خوانده می شد. تاریخ یمینئی بیهقی دارای اهمیت زیادی است ـ چه مبنی بر اسناد اصلی رسمی (۲) و یاد داشت یومیهٔ خود مصنف می باشد (۳).

پنجم : تاریخ عمومی محمود وراق است که درسال ۴۰۹ ه (۴) (۱۰۱۸ م) خاتمه پذیرفته ـ ششم : « ذیل تجارب الامم » نگارش هلال بن محسن بن ابراهیم الصابی است که فتح نامه های سلطان محمودرا که به القادر بالله خلیفهٔ عباسی (۵) فرستاده ، بالتفصیل دار است ـ و بالاخره فریدالتواریخ است که بقلم ابوالحسن محمد بن سلیمان (۶) نگارش یافته و از تاریخ خراسان بحث مینماید.

گذشته ازین پنج اثر معاصر سلطان ، پنج اثر متاخره نیز از میان رفته است: اول : «تاریخ مجدول» امام محمد بن علی ابوالقاسم عمادی (۷) دوم : «مشارب التجارب»

---

(۱) بیهقی ، صفحه ۱۰ و ۲۶ و۶۶و۱۵۸ ـ این کتاب را بعض اوقات با کتاب الیمینی عتبی ، اشتباه می کنند. (۲) بیهقی صفحه ۱۲۰ و ۳۲۴ و ۵۲۸ ـ (۳) بیهقی صفحه ۱۷۷ و ۲۶۸ و ۶۹۳. (۴) بیهقی صفحه ۳۱۷ـ (۵) فقط یك پارچهٔ کوچکی ازین تاریخ که حاوی وقایع سه ساله (از ۳۹۰ـ۳۹۲) است ؛ باقیمانده و بحیث قسمتی ازجلد سوم « تجارب الامم » مصنفهٔ ابوعلی احمد بن محمد مسکویه‌ودنبالهٔ آن که بقلم ابو شجاع الذراوری است ، ازطرف پروفیسر « مار گولیوت » نشر گردیده است ؛ (۶) ابن فندق (صفحهٔ اول ازورق ۱۲ وصفحهٔ اول ازورق ۵۳ وصفحهٔ اول ازورق۷۶ وصفحهٔ دوم از ورق ۷۷ (۷) : طبقات ناصری ص۶۹ واین غالباً همان کتابی است که در مجمل (صفحه دوم از ورق ۲۶۳) بنام تاریخ امیر عمادی محمود بن الامام السنجری الغزنوی ؛ ازان تذکر رفته ـ نیز رجوع شود به بار تولد ص۲۴

ابوالحسن علی بن زید بن امیرك محمد بن حسین بن فندق ، معروف به ابن فندق (۱) در چهار جلد ـ سوم : تاریخ ابوالحسن الهیثم بن محمد ناجی (۲) چهارم : « تاریخ خراسان » مصنفهٔ ابو محمد هارون بن‌عباس المأمونی که شجرهٔ خود را به خلیفه المأمون (۳) میرساند ـ پنجم «تاریخ محمود بن سبکتگین وبنیه» تالیف جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف القفطی (٤) .

اما مآخذ موجوده را به چهار دسته میتوان تقسیم کرد (۵) : ۱ـ مآخذ معاصر سلطان ـ۲ـ متقدم وغیر معاصر ، یعنی آثاری که از نیمهٔ قرن پنجم تا نیمهٔ قرن نهم هجری نگارش یافته است ـ۳ـ آثار متأخره ـ٤ـ آثار عتیقه .

۱ـ مآخذ معاصر سلطان

اولین مأخذ معاصر سلطان عبارت است از کتاب الیمینی ابو نصر محمد بن محمد الجبار العتبی (٦) که حاوی دورهٔ سبکتگین و سلطان محمود تا سال ٤۱۱ ه

(۱) ابن فندق صفحهٔ دوم ازورق۱۲ وصفحه اول از ورق ٤۰ـ ابن الاثیر جلد۹ صفحه ۲٤۹ وگزیده ص۸ . ابن فندق (صفحه اول از ورق۱۲) این اثر را دنبالهٔ کتاب الیمینی عتبی میگوید. ولی‌جوینی [تاریخ جهان کشا صفحهٔ اول) آن‌را ما بقی « ذیل تجارب الامم » هلال الصابی مینویسد. نیز رجوع شود به یاقوت (ارشادجلده ص۲۱۲).(۲) طبقات ناصری صفحه ۱۱، ۱۹، ۲٦، ۳۱، ۵٦، ٦۰، ۱۱٦، ۳۱۷ ، و۳۲۰ ـ این اثرقبل‌ازقرن هفت هجری نگارش یافته بود. (۳) ابن خلکان ، جلد۲ ص۳۳٤ـ المأثونی در ۵۷۳ (۱۱۷۷ـ۱۱۷۸ م) وفات یافته . (٤) یاقوت (جلد ۵ ـ صفحهٔ ٤۸٤ «ارشاد») ـ بار تولد در صفحه ۲۷ کتاب خود ازاثردیگری موسوم به لمعات التواریخ نگارش ابوالفتوح برکات بن مبارك بن اسمعیل ، نیز اسم میبرد. نویسندهٔ مزبور بعد از سنه ٤٦۰ ه (۱۰٦۷ـ۱۰٦۸ع) در غزنه متولد گشته و تاریخش تاسنهٔ ۵۰۰ ه (۱۱۰٦ـ۱۱۰۷ع) وجود داشته است. (۵) لازم است در ینجا تذکر دهیم که چون کتابی که بکلی ازسلطان محمود بحث راند ، وجود ندارد ، بنابران محاکمه وقضاوت من در مأخذ مختلفهٔ متذکره درفصل آتی ، عمومی نبوده بلکه خصوصی است ، یعنی فقط به آن قسمت های کتب متذکره عاید است که ازسلطان بحث‌میکند. (٦) درباب حیات عتبی ، رجوع شود بمقالهٔ مؤلف که بعنوان « العتبی » در انسایکلو پیدیای اسلام نگارش یافته .

(۱۰۲۰ع) می باشد (۱) . سبك نگارش کتاب الیمینی مملو از استعارات وتشبیهات واطناب بوده ، ومصنف نسبت به حل وفصل قضایای تاریخ ، به حسن انشاء بیشتر توجه داشته است وبیانش خیلی مجمل می‌باشد . راجع به لشکر کشی سلطان به ماوراء دریای سند ، نهایت مختصر حرف زده ، سلطان را به‌هند وارد ، کافران‌را مغلوب ساخته و اورا با غنایم بی شماری عودت میدهد (۲) و از خط سیر سلطان ندرةً نام میگیرد ، و از موضوع قلاعی که سلطان تسخیر نموده ابداً اسم نمیبرد ـ وقشون کشی های اورا به آسیای مرکزی ، نیز مانند سوق الجیشی های اودرهند بطورسطحی بیان میکند ـ وازموضوعاتی که طرف علاقهٔ یك مورخ امروزه‌است مثل : حیات مقدماتی سلطان ، طرز اداره ، اصول‌حرب واوضاع قشون ، تقریباً بکلی صرف نظر مینماید . کتاب الیمینی ازحیث سنه هم ناقص است ، وحتی از جنبهٔ کار نامه های حربی سلطان محمود نیز جامع و مانع گفته نمیشود . ولی ازانجا که یگانه تاریخی است از سلطان که در عهد خودش نگارش یافته ، مأخذ خوبی بشمار میرود (۳) .

(۱) سنه ۴۲۲ه (۱۰۳۱ع) که رینولدز درص۴۷۴ می نویسد ، صحت ندارد . (۲) بطورمثال ، سوق الجیشی به « ناراون » که « ایلیات وداوسن » ترجمه نموده (جلد۲ص۳۶) . (۳) چند ترجمه از کتاب الیمینی موجود است ، ولی بهترین آن قرار معلوم ترجمهٔ ابوالشریف ناصرالجر باذقانی است‌که درحدود سنه ۶۰۳ه (۱۲۰۶ع) تکمیل شده و بسال ۱۲۷۲ ه (۱۸۵۵ع) درطهران بطبع رسیده است . ترجمهٔ مذکور آزاد و با تصرف بوده و بعض حصص متن بکلی حذف شده‌است . ترجمهٔ تحت اللفظ کتاب الیمینی ، بنام تاریخ الیمینی درشروع قرن‌نوزده عیسوی ازطرف کرامت علی ، انجام یافته ویك نسخهٔ آن دربرتش‌موزیم (فهرست‌اصلی ـ نمره۱۸۸۸) موجود است . ترجمهٔ « جرباذقانی » را که « رینولدز » بانگلیسی نموده متاسفانه غلط است . قیمت دارترین شرحی که برکتاب الیمینی نوشته شده است ، « فتح الوهبی » است که در حدود سنه ۱۱۵۰ه (۱۷۳۷ع) توسط احمد بن علی بن‌عمرالطرا بلسی‌المنینی ، نگارش‌یافته . نیز مقایسه‌شود با کتاب ایلیات وداوسن جلد۲ ص۱۴ الی۱۸ ـ وبارتولد ص۱۹ الی۲۰ وبرون جلد ۲ ص۴۷۱

دومین مأخذ معاصر سلطان ازحیث اهمیت ، « زین الاخبار » ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن محمود الگردیزی است که تاریخ ایران را ازقدیمترین ازمنه تاوسط قرن پنج هجری (۱) مورد بحث قرار داده و بنام حکمران زمان ، سلطان زین الملة ابو منصور عبدالرشید ، پسر سلطان محمود (٤٤١ ه تا ٤٤٤ ه از ۱۰٤۹ع تا ۱۰۵۲ع) مسمی نموده است . مؤلف فقط برجسته ترین وقایع عهد سلطان محمود را باختصار بیان کرده و تقریباً هیچ محاکمه یا اظهار مفکوره حتی تغییر لهجه هم دربیان آن ننموده است . مشارالیه بعض لشکر کشی های سلطان را بکلی حذف ، و برخی را طوری سطحی ایراد نموده ، که حس کنجکاوی خواننده را بعوض تسکین ، تهییج می کند . ولی با اینکه این اثر (زین الاخبار) وقایع نامهٔ خشك و مختصر و یك نواخت محسوب میشود ، یگانه تاریخ معاصر سلطان است که از تمام عهد حکومت او حکایت میکند و بر خلاف کتاب الیمینی ، تاریخ وقایع را نیز قید کرده است (۲) .

(۱) ولی این اثر قلمی در آغاز شرح سلطنت سلطان مودود پسر سلطان مسعود (٤٣٢ ه تا ٤٤١ ع از ۱۰٤۱ - ۱۰٤۹ ع) مقطوع و ناتمام مانده است .

(۲) فقط دونسخهٔ قلمی این اثر امروز موجوداست که یکی درکتابخانهٔ « کنگر کالج » (کیمبرج - نسخهٔ قلمی نمره ۲۱۳) ودیگر در کتابخانهٔ « بودلیان » (آکسفورد - اوسلی نمره ۲٤۰) می باشد. متن آن در اکثر جا ها مغشوش و مبهم می نماید و چون نسخهٔ « بودلیان » هم از روی نسخهٔ « کنگر کالج » نقل شده ، بمقابله نمیتوان این عقده ها را کشود . درتفصیل محتویات آن ، رجوع شود به « کتلاك نسخه های قلمی فارسی » کتابخانهٔ « بودلیان » کلکسیون ۱۰ - ۱۲ - یك قسمتی ازنسخهٔ کنگر کالج را ازورق ۸۱ صفحهٔدوم الی ورق ۱٤۱ صفحهٔ اول ، که تاریخ خراسان را از زمان طاهریها تا آغاز عهد سلطان مودود پسر سلطان مسعود غزنوی ، بیان میکند ، مؤلف برای منتظمین اعانهٔ یادگاری براؤن (Brown memorial Fund) مقام کیمبرج ، تدوین نموده است وحالیه جلد اول ازسلسلهٔ « خاطرات براؤن » را تشکیل میدهد. نیز رجوع شود به بار تولد ص ۲۱

مقارن به فوت سلطان محمود، ابو ریحان محمد بن احمد البیرونی، کتاب معروف خویش را راجع به هند (۱) نگاشته ودران ازمذهب، فلسفه، ادبیات، جغرافیا فلکیات، عادات ورسوم هنود درقرن پنج هجری، بحث میکند. این اثر اگرچه اثر تاریخی گفته نمیشود، ولی دارای بعض اشارات قیمت دار در باب سلسلهٔ «هندو شاهیهٔ ویهند» ومبدأ بت سومنات می باشد.

دیگر اثر مهم زمان سلطان، تاریخ مسعودی تصنیف ابوالفضل محمد بن حسین البیهقی است که اگرچه اساساً به عهد سلطان مسعود میپردازد، ولی در چندین جا از تاریخ سلطان محمود و اسلافش نیز حرف زده و راجع به امور شعبات مختلفهٔ دولت غزنه معلومات خوبی میدهد. بیهقی حیات درباری، سازش های مامورین و رقابت اشخاصی را که میخواستند در نزد سلطان، صاحب نفوذ شوند بوضاحت تشریح میکند. ضمیمهٔ تاریخ مسعودی، قسمتی از تاریخ گمشدهٔ خوارزم مصنفهٔ البیرونی است که علاوه از بیانات دلچسپ راجع بفتح خوارزم، حاوی نکات متعددی درباب مناسبات سلطان محمود باحکمرانان آسیای مرکزی، میباشد (۲).

بالاخیره، دیوانهای عنصری وفرخی است ـ چه قصائد آنها در مدح سلطان محمود، متضمن خیلی وقایع تاریخی است که برای تصحیح و تائید بیانات مؤرخین معاصر سلطان، مفید می باشد. شعرای مزبور عموماً درسفرهای سلطان (۳) همرکاب بوده اند، و اشعار آنها، درتعیین خط سیر سلطان کمك خوبی می نماید.

---

(۱) نام این کتاب «تحقیق ماللهند» است نه «تاریخ هند» که «بروکلمن» درجلداول ص ٤٧٤ کتاب خود و «هوارت» در ص ۳۰۲ و انسایکلو پیدای اسلام درجلد اول ص٧٢٦ و ایلیات وداوسن درصفحهٔ اول کتاب خویش نگاشته است. (۲) رجوع به ص۲۲ الی۲٤ بارتولد (۳) فرخی صفحهٔ دوم از ورق ۸ وصفحهٔ اول ازورق ٤٨.

۲ ـ نویسندگان متقدم و غیر معاصر

آثار معاصر سلطان که عهد حکومتش را شرح میدهد همین است . اما از جملهٔ آثار غیر معاصر ، قدیمترین آن « سیاست نامه » است که در سال ٤٨٤ ه (۱۰۹۱ـ۱۰۹۲ع) ابوعلی حسن بن علی معروف به نظام الملك ، وزیر سلطان ملك شاه سلجوقی (۱) نگاشته . سیاست نامه حکایات عدیدهٔ از سلطان محمود و اسلاف او نموده لیکن از نقطهٔ نظر تاریخ قابل اهمیت و اعتبار نمی باشد و توقعاتی را که از شهرت بلند نظام الملك پیدا میشود ، متزلزل میگرداند ـ ولی از حیث اطلاعات در خصوص طرز ادارهٔ دولت غزنه ، جامع است (۲) .

مجمل التواریخ که نویسنده اش معلوم نیست ، درحدود (۵۳۰ ه تا ۱۱۳۵ ع) درزمان سلطان سنجر سلجوقی ، پسر سلطان ملك شاه نگارش یافته واز سلطان محمود مختصر تذکاری می نماید ـ ولی در فصلهای راجع به سامانیها و آل بویه ، بعض اشارات مفیده در باب سلطان دارد .

« راجه ترنجنی » ، تاریخ منظوم سلاطین کشمیر ، که ذریعهٔ « کلهنه » در حدود (٥٤٥ ه تا ۱۱۵۰ ع) تحریر شده ، یگانه اثر سانسکرت است که اشاراتی مختصر در باب سلطان محمود در ضمن بیان از جنگ بین « حمیره » یعنی سلطان و « تریلو چنپال راجهٔ » سلسلهٔ هند و شاهیه نموده است .

« چهار مقالهٔ » ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی السمرقندی ، که درحدود (۵۵۲ ه تا ۱۱۵۷ ع) نوشته ، قدیمترین اثرموجود است که روابط و سلوك سلطان محمود را با فردوسی و البیرونی بشکل حکایت بیان نموده است . (تا تمام)

(۱) در خصوص شکل اصلی این کلمه ، رجوع به صفحه ۲۵۷ نوتهٔ اول بار تولد .
(۲) مقایسه با صفحهٔ ۲۵ بار تولد .

از عجائب خلقت

عکس بالا دوتا چوچهٔ گوسفند را نشان میدهد که یکی از آن دو سرو یك تنه وچهار پای و دیگر آن ، دارای یك سرو دوتنه و شش پای میباشد . واز عجائب خلقت بشمار میرود .

« عکاسی جناب عبدالحکیم خان »

یك منظرهٔ دیگر از گوسفند های عجیب الخلقه

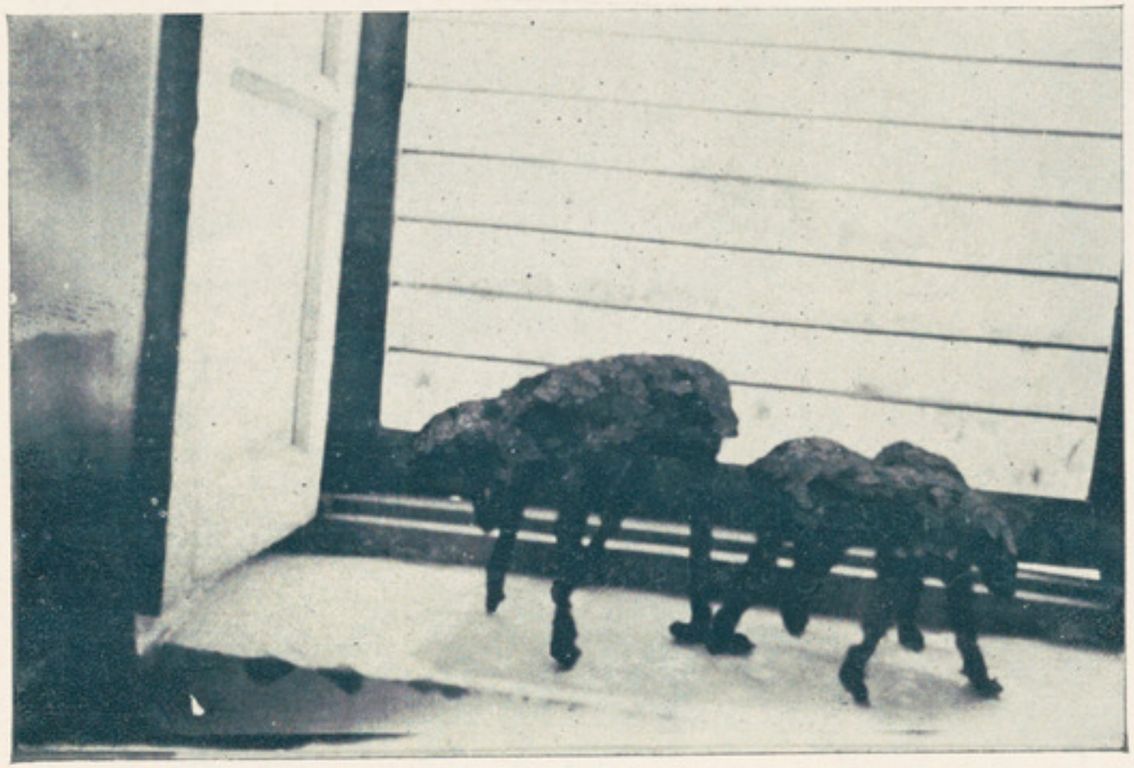

این گوسفند ها درنزدیکی ازمالداران مزار شریف ازدو میش جدا گانه بوجود آمده و پس از چندی مرده ـ وسپس آن هارا درموزه خانهٔ مزار شریف بطور فنی حفظ کرده اند

« عکاسی جناب عبد الحکیم خان »

مشاهیر
ارمغان بدخشان

بقلم جناب شاه عبدالله خان
بدخشی

ادبای خواهان درواز:

(خواهان) نام علاقهٔ است ، واقع درمغرب منطقهٔ درواز که نظر به تشکیلات ملکیهٔ مملکت عزیزما ، بحیث یك علاقه داری بحکومت درجه دوم درواز مربوط شمرده میشود !

حدود این علاقه از طرف شمال به دریای آمو و از طرف جنوب بدشت ایش . از مشرق هکذا بدریای آمو و قسمتی به درواز و ازمغرب نیز بدریای آمو و قسمتی بحدود راغ و داونگ محاط می باشد . آب و هوای این منطقه نسبت به تمام حدود بدخشان گرم تر و بیشتر مکروب امراض ملیریا درین علاقه مستولی بوده عامل کثرت مرض بر اهالی آنجا شمرده میشود ازین باعث سلسلهٔ وفیات نسبت به تولدات درآن علاقه زیاد بملاحظه میرسد و این لقیصه اغلباً ازمدت شصت سال به این طرف بنا بر عدم اهتمام باشندگان آنجا به دستورات حفظ الصحه اجرای نفوذ نموده آمده است !

منطقهٔ مذکور سرزمینی است زراعتی و دارای اراضی وسیعه که مخصوصاً برای بذر پنبه از هر چیز بیشتر مساعد میباشد چون آنها بقدریکه تمام اراضی را مشروب نموده بتواند در آنجا حفر نشده لذا اکثرحصهٔ زمین مذکوره لامزروع مانده است !

سیب ، زرد آلو ، آلو بالو ، گیلاس و اکثراً اقسام میوه های پیداوار بدخشان در آنجا یافت میشود !

اواخر حدود مغربی آن که به داونگ منتهی میشود دارای انار بسیار میباشد که بصورت جنگلی زینت افزای مناطق طبیعی آن دیار گردیده . توت بوفرت واز نوع

بهتر آن در آنجا موجود می گردد چون گرمی هوای منطقه مذکور در ایام تموز معادل بگرمی هوای حان آباد یعنی بین ۲۹ الی ۳۹ درجه سانتی گرید اندازه میشود . ازین جهت اراضی مذکوره . برای زراعت شالی نیز مساعد میباشد . سرزمین خواهان مخصوصاً برای تربیهٔ مواشی موافقت خوبی داشته و ازقراریکه به تجارب عدیده محقق شده اسپ اضافه از بیست روز الی یکماه علف آنجاراخورده نمی‌تواند . زیرا در حدود بیست روز فوق العاده فربه شده و اگر اضافه برمیعاد مذکور همچنان به ایلاق گذاشته شود موجب هلاك اسپ میگردد و این خود یکی از خصوصیات علف آن منطقه میباشد . نظیر این مسئله راعیناً در محیط پامیر می توان مشاهده نمود . قوت طبیعی علف پامیرهم به اندازهٔ است که هر گونه دواب بجز از یك میعاد محدود آنرا خورده نمیتواند . لذا مواشی داران نواحی مذکور . در مواقعیکه می دانند خوردن علف زیاد به دواب آنها نقص میکند آن وقت مطابق مقررات مالداری حیوانات مذکور راازخوردن علوفه ممانعت و اصطلاحاً (خنك میگیرند) و باز به علف بسته میکنند .

در جبال خواهان زیره به اندازهٔ کافی پیدایش دارد . اما نظر به زیرهٔ سایر نقاط بدخشان جنسیت زیرهٔ خواهان قدری پست است . علاوتاً در کهسار مذکور اقسام انگور های کوهی . اما ازنوع بهترین انگور که امتیاز مخصوصی از اکثر انگورهای مملکت ما دارد بکثرت موجود میشود . این تکثر انواع انگورها منحصر بعلاقهٔ خواهان نبوده . بلکه اکثر کوهسار محیط وسیعهٔ درواز را تحت الشعاع خود قرار داده است ولی طوریکه در مضمون ماقبل ذکر شد . اهالی درواز بنابر عدم راه رفت و آمد و مشکلات حمل و نقل . نمی توانند ازین سرمایهٔ خداداد اقتصادی خود فایده بگیرند !

مرکز علاقه داری خواهان عبارت از همان قریهٔ است که بنام خواهان مشهور وموسوم است . این قصبه به مسافهٔ تقریباً یکنیم میل در مقابل (کولاب روسی) واقع بوده . دارای موقعیت سیاسی و اقتصادی میباشد !

قریه جاتیکه : متعلق به ادارهٔ مرکزی خواهان است عبارت اند از ده قریه هائیکه در ذیل ازان ها نام می بریم !

١ : قریهٔ چشمهٔ توت ٢ : قریهٔ کمر ٣ : قریهٔ سنگ آب ٤ : قریهٔ پرانه خم (٥ : قریهٔ عمبران ٦ : قریهٔ سیلان ٧ : قریهٔ حوض شاه سفلی ٨ : قریهٔ غوزان ٩ : قریهٔ لقمان ١٠ : قریهٔ حوض شاه علیا)

این شش قریهٔ موخر الذکر که در بین قوسین گرفته شده مجموعاً بنام علاقهٔ (خلاسك) یاد میشوند وطن اصلی شاهین از همین قریه (عمبران) می باشد - اشتباه نشود که این قریهٔ (خلاسك) عبارت ازقشلاق (خلاسك) راغ بدخشان خواهد بود - بلکه آن قریه علیحده و این علاقه علیحده است اما اسامی هر دو قریه واحد است -

جمعیت اهالی آنجا عبارت از پنجهزار نفوس و عموماً پابند مذهب مهذب حنفی میباشند .

مشاغل اهالی مذکورعلی الاکثر زراعت و دهقان کاری ، تربیهٔ مواشی و یك حصه پیشه ور در عمل زر شوئی بوده طوریکه در اکثر حدود بدخشان معمول است بواسطهٔ شستن ریگ از سواحل دریای آمو و دریای کوکچه طلائی ریگ استخراج مینمایند حرفت نساجی به اندازهٔ قلیل در اهالی آنجا معمول بوده یکنوع برکهای مخصوص و دست کش ها از پت آهو و یکنوع جراب ها از پشم گوسفند تیار میکنند

راجع بحالات جغرافیائی خواهان بهمین قدر عرض مختصر اکتفا ورزیده رجوع به اصل مرام می نمائیم !

شاهین :

شمس الدین ، ملقب به شمس الدین مخدوم المتخلص به (شاهین) در سنه ١٢٧٦ هجری قمری در بخارا متوله شده است . پدرشاهین ملا امان نام شخصی است از اهالی قریهٔ (خلاسك) خواهان درواز بدخشان که مقارن بزمان سلطنت (امیرمظفر خان)

به بخارا رفته و در بخارا توطن اختیار ورزیده و هم در آنجا متاهل شده و شاهین پسرش نیز در آن سر زمین ـ تولد گردیده ـ تحت تربیهٔ پدرش به تحصیل علوم پرداخته عالم جید و فرزانهٔ ثابت شده است ـ ذکاوت و فطرت خدا دادیکه ـ نصیب شاهین شده بود ـ درکم فرصتی به تحصیل اکثرعلوم موفق شده ـ نظربه روایت صدرضیاء درتذکرهٔ منظومهٔ او و هم تصریحی که خود شاهین در تحفهٔ دوستان نام اثر برجستهٔ خویش نموده در وقت مکتب خوانی به شعر و شاعری شروع نموده است .

مولف تذکره نمونهٔ ادبیات تاجیك دربن باره راجع به شاهین چنین می نویسد .

(اوسایر کمالات را نسبت بشرکای خود بروجه کمال بسیار به خورد سالی اندوخته چنانکه در آوان درس خوانی به درس گوئی اشتغال نموده ـ به نزد وی ـ طلبه نیز از پیش استادان کمتر جمع نشده اند) .

(تذکرهٔ ادبیات تاجیك جلد ۲)

چون ایام عمر شاهین به دورهٔ تطورات سیاسی وتمایلات حیات عصر کنونی تماس داشت از اقتضا آت حیات عصر حاضر ـ مشار الیه را با داشتن فضایل علمی ـ دارای روح حساس و بیدار تربیه نموده و او در سایهٔ فضل و کمال خویش و احساسات پر شور و بیدار خودش ـ توانست به اثر تبلیغات علمی و مجهودات ادبی خود مقام بزرگی را در جامعه ادبای ماوراءالنهر حاصل نموده ، و اجد یکقسم تحولات فکری در جامعه فضلای ماوراءالنهر بشود ، شبهه نیست که اثرهای شاعرانهٔ شاهین و کتاب بدایع الصنایع او به اثبات این ادعا پرداخته می توانند .

نمونه های اشعار عصری شاهین .

یاد باد آندم ز غفلت استراحت داشتم — نی غم اسلام و نه پروای ملت داشتم
شاد بودم تا ز اهل علم بودم بی خبر — با جهالت پیشکان دهر صحبت داشتم
بهر فهم خطبه و دیباچه میکردم جدل — با کسی گر فی المثل ازعلم صحبت داشتم
خویشتن را ازهمه مسعود میکردم گمان — تنبل و عاطل به کنجی استقامت داشتم

ترك كار دين و دنيا سهل مى پنداشتم
تا به لعب قطعه و شطرنج عادت داشتم

غافل از تاريخ اسلامى و احوال امم
با كمال شوق ابو مسلم قرائت داشتم

بود جاى روزنامه (زمچى نامه) در كفم
از حكايت هاى (زولابى) روايت داشتم

گه زعيارى (داغولى) بحيرت مى‌شدم
گه ز مهتر باديلدا استعانت داشتم

روزگار آخر زخواب غفلتم بيدار كرد
چون بخود ديدم زحال خود خجالت داشتم

ترجمانى (١) كرد احوال زمان از حال من
وقت (٢) را در پيش خود مرآت عبرت داشتم

در جرايد نامهٔ اعمال خود ديدم عيان
نيك سنجيدم كه يك عالم قباحت داشتم

غزل ديگر بهمين سبك :

ياد آن شبها كه از گيتى فراغت داشتم
با بتان تازه رو تا صبح صحبت داشتم

در طريق لاابالى هم نهان هم آشكار
با قلندر مشربان طرح صداقت داشتم

جاى منت نيست بامن چرخ را كر خوان او
چون مهٔ نو بالب نانى قناعت داشتم

گاه تعليم اصول و گاه تلقين فروع
يك بيك تمهيد اسباب هدايت داشتم

وه چه بختم كه خود حاصل نشد غير مجاز
بذل مجهوديكه در كسب حقيقت داشتم

بر دليل دانش من گوش ننهاد آسمان
ورنه بر دعوى خود چندين روايت داشتم

حاصل علم من بيچاره ازاد بار بخت
شر و آفت شد اگر چشم شرافت داشتم

گر كند چندين ستم بر جان من گيتى رواست
تا چرا زان كينه خو چشم مروت داشتم

يافتم از آستان شاه «شاهين» آبروى
من كه روى عجز بر خاك مذلت داشتم

صدرالدين عينى در تذكرهٔ (نمونهٔ ادبيات تاجيك) چنين مى نويسد .

« شاهين بعد از ختم كتب رسميه به بلاى نديمى اميرعبد الاحد خان گرفتار آمده

---

(١) ترجمان نام اخبار منتشرهٔ (باغچه سراى قريم) (٢) وقت عبارت از اخبارى بوده كه در او رنبورگ منتشر مى شده است .

ودرین پیشه بسیار اذیت ها کشیده وجفا ها دیده اصول حکومت داری امیر ، نظام واسق در بار او بمانند شاهین یك شهباز مرغزار فضل و کمال و آزادی هیچ موافق نه افتاده هر قدر که شاهین از تقرب در بار کناره جوئی میکرده ، آزار و ایذای امیر مر او را زیاده تر میشده است » :

حقیقت این است که مقتضیات ندیمی امیر بخارا طور دیگر وخیالات شاهین قسم دیگر بود . شاهین ، چون یك عالم اجتماعی یك ذات فکور وحق شناس بوده ، عشق اسلامیت خواهی در نهاد او طبعاً مشتعل بود ، لذا نمیتوانست این عقاید را یکسو گذاشته ایام حیات را صرف مدح سرائی نماید ویا با داشتن چنین عقاید (اسلامیزمی) از عرض حقایق مرام بحضور امیر خود داری کنند ، چنانچه موقعیکه برتبهٔ ندیمی امیر اجبار گردید روزی بحضور امیر . راجع به وضع ادارهٔ امور بخارا وخود رائی حکام و تظلم و تصرفات ناجایز مامورین آنجا اعتراض معقولی پیش کرد . این حرکت او پسند نیامده طرف قهر وعتاب واقع شد اوهم کناره گیری نموده مشغول کار وبار خود گردید !

امیر بارها طعنه میزد که شاهین یك ملا بچهٔ پای لچ مسافر بدخشی بود . من او را به منصب عالی ندیمی رساندم به قطار امراو حکامش جای دادم چون پست مایهٔ دولت نادیده بود بار دولت را برداشته نتوانست کفران وغرور نموده بحضور ما ازطریق تنقید بر امورجهان بانی بی ادبی نمود . شاهین دریك غزل خودکه فوقاً ثبت شد به این ادعای امیر یك جواب مسکت ادبی میدهد .

جای منت نیست بامن چرخ را کزخوان او
چون مهٔ نو بالب نانی قناعت داشتم

(نمونهٔ ادبیات تاجیك جلد ۲)

باوجود آن چون امیرعبدالاحد خان به اهل فضل وکمال محبت زیاد داشت شاهین را دوباره بحضور خود خواست ومورد انعام قرار داد و اورا مجبور نمودکه درایام حضر وسفر مصاحب وهمرکاب حضور باشد !

عقاید جوان شاهین ، چون باافکار وخیالات درباریان امیر متضاد و منافی بود ، لذا این تقرب را برای خود گوارا ندانسته به بهانهٔ مریضی و علل دیگر خودرا کناره میکرد ، چنانچه دریك سفر موقعیکه : قصداً برکاب حاضر نشد ، حکم اعدامش صادر گردید وهمینکه اطلاع این قضیهٔ ذریعهٔ دوستان درباری شاهین برایش اعطا و توصیه بفرارش کرده شد او بدون اینکه کمتر پروائی بر حیات خود کرده باشد سوار اسپ شده عازم حضور امیر گردید و در حال سواری قصیدهٔ معذرت آمیزی انشا کرده بحضور امیر تقدیم داد؛ ارائهٔ این قصیده بحضور امیر نه تنها اینکه حیات شاهین را از خطر اعدام محافظه کرد بلکه طرف نوازش فوق العادهٔ دیگر هم واقع گردیده صله و انعام ستانید .

این است همان قصیده :

داشتم تا تو یکی لاغر بدنام اسو — پشت آگنده چو دست جرب وروی مخو
حبذا تا توی جاروب دم جنگل یال — که شده پیکرش از کوبهٔ محنت چون قو
چشم چون (...) عجوزان کهن سال چقر — گوش چون (...) پیران فلاکت زده لو
شکم از غایت کاواکی و قاقی چو سبد — پای ازبابت بی مغزی وخشکی چو غرو
ارهٔ پشت وی و تمشوق قاقرتی او — میتوان گفت که این برمی و آن آهن سو
آغل از ریزش پشم تن اگندهٔ او — همچو دکان چهٔ نداف شدی وقت قشو
گشته از سردی طبع آن همه افسرده دماغ — که شدی تادم مردن بیکی باد کتو
گر وزیدی بمثل باد لطیف از طرفی — متمایل شدی از جای بجا همچو یلو
خورده بودی بهمه عمر ز انواع گیاه — سال دهقانی آدم علف گنده درو
سمش از بی قوتی زیر عرق میلرزید — همچه خورشید که بر آب فشاند پرتو
میزد از بهر علف شیه بدان بوالعجبی — که غلامی کند از یاد وطن سازلو
صد معلق زدی از ضعف چولولی بچگان — طفل دو ماهه گر آهسته بدادی سلتو
باچنین اسپ زدم رخت سفر وصف کنان — باسیس بچه که این است فلان اسپ بدو

با خبر شو ز لجامش که اگر سست نهی — نتوان یافت سراغ تو مگر از مسکو
می زد اوقمچی و آن تا توی یابو طلعت — پای میماند چو نازك صنمان قد قد جو
الغرض تا کری (۱) از وقت سحر تادم عصر — جهد کردیم و رسیدیم بچندین قستو
چون چنین دیدسیس بچه برآشفته و گفت — از کجا یافتی ای میر من این بار نکو
اگر این است ترا پلتر (۲) دولت باری — خودسواری کن وهرجا که دلت خواست برو
من در اندیشه فتادم که گر او قهر کند — نشود بی سیسی کار دو اسپم سنجو
لاجرم یابو یکی در بدل آن تا تو — بگرفتم به عوض جامهٔ خود مانده گرو
سبب این بود که من بنده به اثنای طریق — هر قدر جهد نمودم نرسیدم بجلو
چه کنم نیست مرا اسپك رایش جلوی — که نماند به قفا وقت روا رو زیسو (۳)
ای شهنشاه جهانگیر که هنگام شکار — آهوان را بیك انگیز کند رخش تو او
هر که گستاخ برد نام ترا پیچ زند — بزبان نام وی از غایت دهشت چوسقو
مرحبا یوسف ثانی زجوان مردی تست — که زلیخای جهان گشته جوان از سر نو
دارم امید که با من بدهی از سر لطف — اسپك یو رغهٔ خوش شکل تر از مرغ تتو
آنچنان تند که گر سایهٔ قمچی افتد — به سر نیش چو غزال ختنی گیرد شو
بنده شاهین بچنان اسب بسی مشتاقم — بیشتر زانکه بود مردم صحرا به پلو

گرتو این اسپ سلو برمن بیچاره کنی
ایزدت توسن دولت کند از غیب ساو (٤)

---

(۱) کری موضعی است در نیم فرسخی بخارا (۲) پلتر اسباب سفر است که به اسب علیحده بار میکنند و آن را سیس سواری میکند (۳) یسو انتظام مخصوص رکابیان امیر است یسا ول از همین کلمه مشتق بوده و نگهبان این انتظام می باشد . (٤) سلو زبان روسی است بمعنی تحفه وانعام .

از مشاهیر معاصر

ماساریك

رئیس جمهور فقید چکوسلوا کیه

جرائد ازوفات یکتن از بزرگترین رجال علمی وسیاسی عالم که عبارت از شخص (توماس گاریك ماساریك) رئیس جمهورسابق چکوسلوا کیه باشد ـ اطلاع داده است .

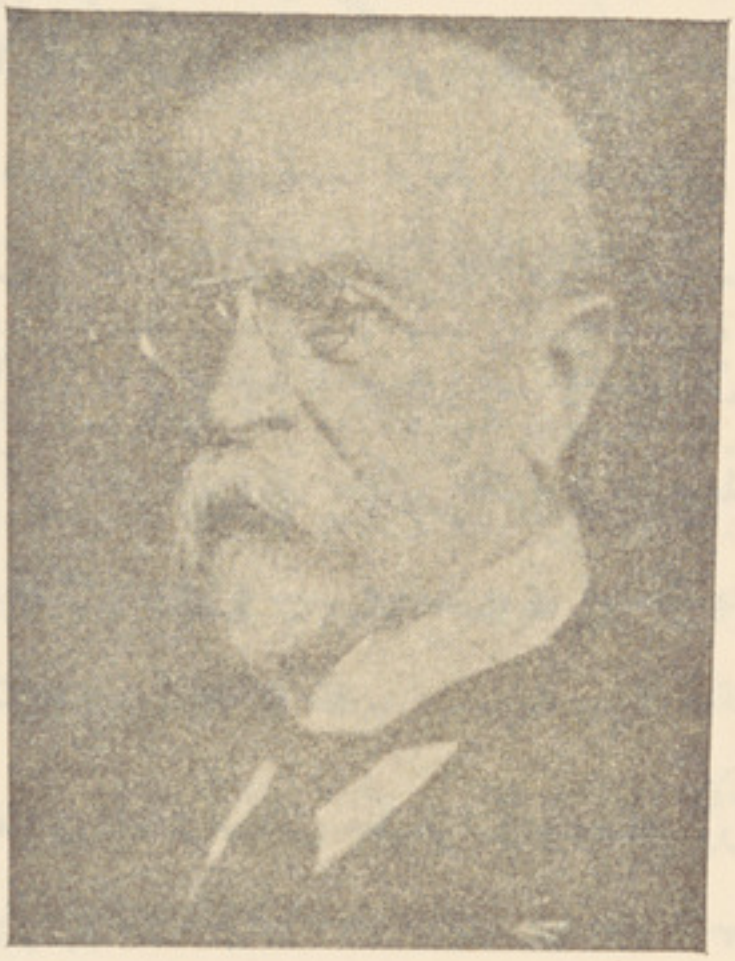

ماساریك رئیس جمهور فقید چکو سلوا کیه

فقید مذکور علاوه از انکه قهرمان ملی واستقلال بخشنده ومصلح بزرگ چکوسلوا کیه بشمار میرود ـ ازنقطهٔ نظر افکار و عملیات خویش ازطرف اکثر مجامع سیاسی و اجتماعی عالم بحیث زعیم دیموکراسی (مشروطیت) شناخته شده واضافه بران مقام علمی جهان شمولش اورا درقطار مهمترین متفکرین وفلاسفهٔ عصر حاضر جای داده است (ماساریك)درسنه ۱۸۵۰ میلادی تولد و تحصیلات خویش را در دارالفنون وین (آستریا) و سپس درلائپزیگ (المان) بتکمیل رسانیده بعداز حصول شهادتنامهٔ دکتوری ادبیات بحیث معلم کنفرانس در دارالفنون وین تعین گردید . ودر۱۸۸۲ بحیث پروفیسر بدارالعلوم پراگ (چکسلوا کی) اعزام شده در۱۸۸۳ جریده « آتی نوم » را که اولین جریدهٔ انتقاد علمی آن مملکت بود تاسیس و کمی بعد جریدهٔ « عصرما » را اساس گذاشت

چنانچه در ۱۸۸۵ روزنامهٔ (تان) (وقت) هم به آن اضافه گردید. سپس در ۱۸۹۱ داخل صحنهٔ سیاست شده حزب (حقیقیون) رئالست ها را که مقصود آنها آزادی حقیقی چکسلواکی وتشکیل آن بصورت دولت مستقل بود تاسیس و در ۱۹۰۷ بحیث وکیل در پارلمان (وین) وارد شد وچندین مرتبه مقاصد طرف داران سیاست ضد اقوام (سلاو) را که در پارلمان مذکور جای داشتند انشاء نمود . در زمان جنگ بین المللی بخارج رفته جهت استقلال چکسلواکی مشغول کوشش شد و دراثر مساعی فدا کارانه ودماغ سیاسی او و رفیق جوانش (ادوارد بینش) « رئیس جمهور فعلی » بود که استقلال چکسلواکی برسمیت شناخته شد . درینوقت (ماساریك) بپاس خدمات خوداولین رئیس جمهور مملکت خویش انتخاب شده (۱۹۱۸) ودر (۱۹۲۷) ریاست اوتکرار یافت ودرین دو دورهٔ ریاست خود بقسمی درمملکت مصدر جدیت وفعالیت شد که رفتار او سرمشق عموم جوانان وطن گردید . همچنین سیاست سالم او بود که موجودیت چکسلواکی را بمقابل اجانب حفظ و روز بروزموقعیت آن را در بین دول تحکیم بخشید (ماساریك) پس از ۱۸ سال ریاست جمهور بالاخره درسال ۱۹۳۶ به سبب ضعف پیری استعفی داد . رفیقش بینش وزیر خارجهٔ سابق بریاست جمهور انتخاب شد .

خلاصه (ماساریك) درعین حالیکه بانی مملکت مستقل چکسلواکی و مصلح بزرگ وقهرمان ملی آنها بشمار میرود درتمام دنیانیز بحیث یك سیاست مدار زبردست شهرت جهان شمولی را دارا بوده ازطرف دیگر مقام علمی او از نقطهٔ نظر فلسفه و اجتماعیات در دنیای کنونی او را درقطار فلاسفهٔ درجه اول معاصر مثل (آین شتاین) یهودی المانی و (برگسون) فرانسوی قرار داده وآثارمهمی از اوباقی مانده است که اکثراً درفلسفه واجتماعیات وسیاست میباشد . بنابرین جهات فقدان این شخص نه تنها برای ملت ومملکت چکوسلواکیه بلکه برای تمام عالم یك ضایعهٔ بزرگی بشمار میرود .

درزوایای پشتو

بقلم جناب گل پاچا خان « الفت »

چند روز پیش یکی ازدوستان درضمن صحبت نسبت به‌اسمای صفتی مخصوصاً رنگها که مفرد وجمع آن چگو نه می‌آید و قاعدهٔ کلیه درین باره چیست از من سوال کرد . اگرچه‌قبلاً درموضوع‌مذکور فکری‌نکرده‌بوده‌ام . ولی همینکه‌ملتفت‌شدم که‌دوست‌من‌به‌یکی از زوایای تاریك زبان پشتو که کمتر کسی بان ملتفت شده ، دست زده است و جای آن دارد که این موضوع بصورت صحیح زیر بحث آمده، از نقطهٔ نظر قواعد صرفی ونحوی مطالعه کرده شود . اینست که نظریات عاجزانه را مطابق مقررات صرف و نحو ذیلاً تذکار مینمایم :

بفکر من . . .

اسم صفتی افغانی سه حرفی که حرف وسطش یا و یاو او باشد حرف وسط آن به ها بدل شده ودرآخرآن اسم آمده جمع ساخته میشود مثل سور،سره شین،شنه وا گراین وزن برای دگرمعنی وضع شده باشد مثل مور بمعنی سیر مره بمعنی مرده ها و زور بمعنی پیرو زره بمعنی دل و وور بمعنی خورد و وره بمعنی آرد حرف وسط بالف بدل شده وها درآخر زیاده شده جمع میشود چون ماره زاره واره وهرگاه این وزن را نیز معنی دگر

اشغال نموده باشد در عوض جمع نیز مفرد آن استعمال میشود مثلاً (داقلم زیردی) (داقلمونه زیردی) زیرا زره و زاره برای دگرمعنی اختصاص یافته ـ این قاعده درکلماتی اجراء میشود که افغانی خالص ویادرتفغین آن تصرف زیاد شده باشد و هرگاه یك کلمه بتغیرکم ازفارسی بافغانی انتقال یافته مثل جورکه ازجور ماخوذ است وتنهارا به ری بدل شده چون درفارسی بجای مفرد وجمع استعمال شده در افغانی نیز درهردو موضع مستعمل است مثل ـ داسری جوردی ـ داسری جوردی کلمهٔ تور که بمعنی سیاهست نیز بسببیکه وزن جمع آن که تره هست و بمعنی کاکا آمده درجای جمع هم میاید مثل ـ دامیز توردی ـ دامیزونه توردی کلمهٔ خوژ وکوژ بواو مجهول بمعنی شیرین و کج چون خوژ بواو معروف وکوژ بهمین حال (واو مجهول) برای حیوانات مخصوص وضع شده واز صفتیت برامده ازین قاعده مستثنی است .

آیا میدانید:

: یکی از خانواده های انگلستان مالك درخت بلوط ضخیمیست که از چندین پشت قبل غرس شده است این درخت دارای خاصیت عجیبیست که انسان را باین سوال که : (آیا اشجار هم مثل انسان فهمیده واحساس کرده میتواند ؟) وادار میسازد ! . . . . چه هروقت یکی ازافراد این خانواده فوت کرده است متصل فوت مذکور یکی از شاخهای درخت مذکور نیز سقوط کرده است چنانچه آخرین شاخ درخت مذکور در سنه ۱۸۹۸ متصل فوت آخرین ابنای خانوادهٔ مذکور سقوط نموده ! . . . .

کامیل شوتان رئیس الوزرای فرانسه موقعیکه در مسائل اسپانیه بجریده نگاران بیانات میدهد .

جنرال فرانکو همراه خانم و دختر خود در عمارت ارکان حربیه سالامانکا بروز سا اگرهٔ شروع جنگ

پرنس کونوئی رئیس الوزرای
جاپان

مارشال چیانگ کای شك رئیس
حقیقی مملکت چین

ساتو وزیر خارجهٔ سابق جاپان مقرر
امور چین

این عکس غلط چاپ شده ، عکس گرد چیانگ کای شك ، دروسط پرنس کونوئی و دیگر آن ساتو ، است

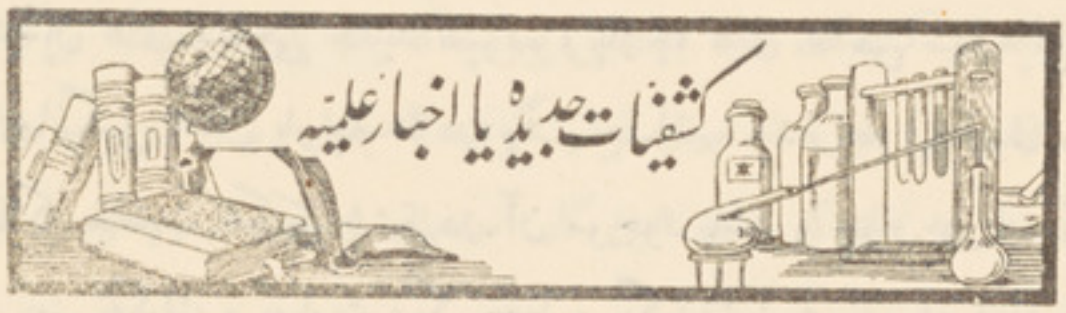

منسوج شیشه ئی

از ساینتفك امریکن — ترجمهٔ جناب عبدالباقیخان لطیفی

فکرمنسوج شیشه ئی و ساختن البسه وسامان تجملی ازان از مدت طویلی در محفظهٔ دماغ بشر جا گزین و در ردیف آرزوهای عمدهٔ اشخاص خیال پرست قرار گرفته بود ولی احدی عملی شدن این آرزو را یقین بل گمان هم نمیکرد . اینك میرود این آرزوی ابنای بشر نیزکه در جزء تصور و خیال شمرده میشد جامهٔ عمل بپوشد زیرا شیشه برای بافته شدن کاملاً مساعد شده است وگرچه دارای آن قیمتیکه باعث ایجاد افسانه ها در اطراف خود شده است نباشد اما درین شك نیست که حایز ترقیات و کامیابیهای شایانی خواهد شد .

هر چند اختراع شیشه خیلی ها قبل از میلاد حضرت مسیح صورت گرفته است ولی نسبت ببعضی جهات از یك روز نامهٔ صباحی نیز تازه تر و نو ترشمرده میشود یعنی تکامل آن من کل الوجوه مدیون امریکای علم پرور باید گفته شود .

شیشه : در اثر تتبعات و تحقیقات تازه و تکاملیکه اخیراً حایز گردیده نسبت بهمه نمونه های صنعتی قابل التغیریکه مواد اساسیه را تشکیل میدهند کار آمد تر ثابت شده است چه منسوج شیشه ئی که یکی از تازه ترین نمونه های تکامل آن را بمیدان می‌آورد در قبال سایر چیزهائیکه از جنس مذکور ساخته و پرداخته آمده است تقریباً هیچ شمرده میشود .

ترتیب یافت منسوج شیشهٔ ازینقرار است: اولاً رشته های خیلی نازك نازك شیشه را

بذریعهٔ بخار در تحت تضیق وفشار فوق‌العاده بصورت نخ درآورده وبعد از آن تار های مذکو را بماشین های نساجی جدید سپرده و پارچه های خالص شیشه ئی از آن بعمل می آورند . وانگهی همان پارچه ها در وقت حاضر بیشتر طرف قبول و حائز اهمیت گفته میشود که خاصیت تفکیکی بیشتر در آن موجود باشد و چون در منسوج شیشه ئی این خاصیت یعنی تفکیك و بعبارت دیگر حفظ و نگهداشت قوه و حرارت (مخصوصاً در دستگا های صنعتی) بوفرت وجود دارد بدیهی ارزش و قیمت آن هم بهما ند رجه بلند و عالی میباشد و از همین جاست که نوار ها وقیطانها بعر ض و ضخامت ها ی مختلفی از تار شیشه بافته و برای عمل تفکیك سیمهای برقی و عموم کبلها و امثالها بکار میبر ند .

شیشه : طوریکه بهمه کس معلوم است قابل احتراق نمیباشد . بنابر آن در صورت منسو ج هم تمام خصا یص و امتیازات شا خصهٔ آن از قبیل محکمی و صلا بت ـ دوا م و مقاومت فوق‌العاده در مقابل رطوبت و نم ـ تیزاب ها و نمك ها وعموم حشرات وطفیلی ها و از همه بالاتر خاصیت برق گیری یعنی ممانعت و جلو گیری از جریان برق در و ی محفوظ وباقی میما ند .

پوشیده نماند که شیشه به‌نسبت فو لاد بیشتر دارای قوت واستحکام و مستعد تمد د و انبساط میبا شد پس ما دامیکه این خاصیت های او عجالتا بطور اتم در دست رس استفا ده و اقع شده نتو اند باری اهمیت فو ق العادهٔ آن را همین که بصو رت منسو ج وآله های تفکیکیه (ازقبیل السولیشن وغیره) هم ازان کار گرفته میشود تامین میکند مثلاً برای تفکیك و نگهد اشت (انسو لیشن) حرارت های عالی برقی قیطانها و نوار های شیشه ئی درفی مربع انچ دارای ۲۵۰ پوند قوت است در حالیکه حداو سط طاقت دیگر (انسو لیشن های) غیر شیشه که ضخا مت آن با ضخامت ر قم شیشه ئی فرقی نداشته باشد تنها ۵۰ پو ند میباشد .

همچنین در جملهٔ آله ها وو سایلیکه برای صاف (فلتر) کر دن بکار بر ده میشود

پارچه های شیشه ئی به بسیار سرعت وبصورت های متعدد صنعتی طرف استفاده واقع شده رفته چنانچه از کشفیات تازه بتحقیق پیوسته که یك پارچهٔ شیشه ئی که برای صاف نمودن تیزاب مخصوصی مورد استعمال قرار گرفته تا چهل روز دوام و مقاومت نموده درحالیکه دیگر پارچه های که برای همین کار استعمال شده دوام ومقاومت اقل آن هشت ساعت واکثر آن بیش از ده روز نبوده .

شیشه : بصورتهای مختلف برای ممانعت جریان برق درعمارات وکشتی ها از دیرزمانی مستعمل بود اینك در ریلها ، طیاره ها اتوبوس ها و یخچال های مصنوعی خانگی ؛ مطبخ هاوکوره های الکتریکی . انواع و اقسام لوله ها ونلها وبالاخراجاقها وکوره های صنعتی نیز بمقصد مذکور ازوی کار گرفته میشود .

باترقی وپیشرفت محسوس که هم اکنون بصورت یك مادهٔ تفکیکی نصیب شیشه شده است اگر بگوئیم : قریب است که منسوج شیشه ئی باکامیابی تمام موقعیت خودرا در ردیف سایر منسوجات گرفته و بعلاوه ساخته شدن انواع پارچه های بزازی ، پرده ها و نقره دوزیهای مخصوص تیاترها ، کشتی ها ، وهوتلها نیز برای جلوگیری و تقلیل نمودن اضرار وخطرات متصوره ازحریق ازان ساخته شود هرآئینه اغراق نگفته خواهیم بود.

گرچه منسوج شیشه ئی یك چیزتازه ونواحداثی گفته نمیشود اما فراهم شدن زمینه برای تجارتی ساختن آن وهمچنین تکامل لاینقطعی که درآن بعمل آمده میرودوامروزه محاصیل اشیای مذکوره را بسرعت تمام ممکن میگرداند همه مرهون کمپنی شیشه سازی اونزایلی نوایز Ouvns Illinois شمرده میشود .

خلاصه رشته ها ونخ های شیشه‌ئی ازسیر گلهٔ تفنگ سریعتر بوجود آمده میرود چنانچه ازیك بوطل دوازده اونسه به‌تنهائی تقریباً بدرازی ۵۰۰۰ میل یك چنان رشتهٔ بعمل می‌آیدکه‌بااینکه قطر آن کمتر از 1/12 th قطر موی انسان می باشد در محکمی ازفولاد پاپس نمی‌نماند وانگهی باموقعیت زننده و جذاب حاضرهٔ شیشه فقط ممکن است آینده خود او رقابت کرده بتواند .

عالم مطبوعات

صنعت باختر

د باختر صنعت یوه رساله ده چه د یوه فرانسوی موسیوها کن له خوا په دی ورزو کی لیکل شوی ده، او دغه فاضل په دی کی د باختر (پخوانی بلخ) یونانی او بودائی صنعتونه معرفی کری دی. سومو ده مخکی دا رساله د جناب احمد علیخان «کهزاد» د انجمن تالیف او ترجمی د شعبه مدیر له خوا په فارسی ترجمه شوه، او په دی لحاظ چه د داسی آثار و نشر د وطن پخوانی تاریخ او تمدن دنیا ته معرفی کوی د انجمن له خوا په دوه ژبو (فرانسوی او فارسی) طبع او په شایسته او شکلو تصویر و سره چه د دی رسالی متعلق دی د دی پخوانی خاوری د تاریخی کوائفو او ملی افتخاراتو د علاقه مندانو د استفادی په موقعه کی کیشو ده شوه. چه نه یوازی وطنداران بلکه د باندینی فضلاهم له دغو

صنعت باختر رساله ایست که از طرف دانشمند فرانسوی موسیوها کن، بتازگی تحریروفاضل موصوف دران صنائع یونانی و بودائی باختر (بلخ قدیم) را معرفی کرده است. چندی پیش این رساله از طرف جناب احمد علیخان «کهزاد» مدیر شعبهٔ تالیف و ترجمهٔ انجمن بفارسی ترجمه و نظر باینکه نشر همچه آثار تاریخ و تمدن قدیم وطن را بدنیا معرفی میکنند، از طرف انجمن در دو زبان (فرانسوی وفارسی) طبع و با تصاویر زیبا و قشنگی که مربوط به آن است معرض استفادهٔ علاقه مندان افتخارات ملی وکوائف تاریخی این خاك باستانی قرار داده شد، تا نه‌تنها ابنای وطن بلکه فضلای خارجی نیز از آن استفاده کرده بتوانند. رسالهٔ مزبور

سخه استفاده وکوله شی ـ دغه رساله په مناسب قطع اوشکلی وقایه او په ۳۱ مخوکی له تصویرو، نقشو ـ او د فهرسته ـ دچاپ سخه اوز گاره او نشرته تیاره ده . دا رساله به دقیمت دکمی (۱) افغانی او د چاپ دشایست او نورو خصوصیا توسره دوطن دزامنو ـ او د افغانستان د تاریخی مفاخرو د گردو هوا خواهانو او د نورو تاریخی تحقیقاتو د علاقه مندانو دپاره دیره مفیده او دلچسپه وی .

« پشتو تولنه »

به قطع موزون و وقایهٔ قشنگ در ۳۱ صفحه با تصاویر ونقشه ها وفهرست های مربوطه ازطبع فارغ ومستعد نشرمیباشد . مطالعهٔ این رساله ، باوصف کمی قیمت (۱) افغانی و زیبائی طبع و خصوصیات آن ، برای فرزندان وطن و هوا خواهان مفاخر تاریخی افغانستان و سائر علاقه مندان تحقیقات تاریخی خیلی ها مفید و دلچسپ خواهد بود .

« انجمن »

مارا چه غرض برسم و راه مردم — یا آنکه شویم کینه خواه مردم
سیلاب بلا ز باد وباران خیزد — زنهار حذر زاشك وآه مردم

دربند وظیفه باش وآزاد بزی — تکلیف بجا آورو دلشاد بزی
دیگر پی فکر بود ونابرد مباش — خورسند بقسمت خدا داد بزی

« قاری »

متفرقات

نهمین جشن نجات

د نجات نهم جشن

د وطن د نجات جشن چه دافغا نستا ن یو ملی اوافتخاری اختر بلل کیژ ی سژ کا ل نهم کرت په تار یخ د در و یستم د میزان په گرد مملکت کی منعقد سه اود گر د ملت دخوائی په دیری خوشحالی او گر مجوشی استقبال وسه په مهمو مر کز و د مملکت کی لوی لوی مجسلونه په نسبت د افتخار د دی بختوری ورزی جورسوه خوهغه تول جریانات چه پدی جشن کی په عمل را غلی پدی مجله کی نه زا ئری اوعلاوه پدی دوطن جراید و په تفصیل سره ذ کرکری دی نوموژ یوازی په درجو لودهغو نطقوچه ددی جشن دافتتاح په ورزی په مرکز کی شویدی اکتفا کوواوله شریفی روز نامی د اصلاح سخه ئی په طور د اقتباس را اخلو « پشتو تو لنه »

جشن نجات وطن که یکی از باافتخار ترین اعیاد ملی افغانستان بشمارمیرود امسال برای نهمین دفعه بتاریخ ۲۳ میزان در سر تاسر مملکت انعقاد یافته ، ازطرف عموم ملت بکمال خو شی و گر مجوشی استقبال شده ، مجالس بز رگی در مراکز مهمهٔ مملکت به تقریب این روز باافتخار منعقد گردید . از آنجائیکه ذکر تمام جریانات این جشن بزرگ از گنجایش مجلهٔ ماخارج وعلاوه درجرائد وطن به تفصیل ذکرشده ، لهذا تنها به درج صورت نطقهائی که درروز افتتاح جشن نجات در مرکز ایراد گردیده اکتفاء ونطقهای مذکوررا ازجریدهٔ شریفهٔ اصلاح ذیلاً اقتباس میکنیم : «انجمن»

نطق اعلیحضرت معظم همایون

دمعظم همایونی اعلیحضرت وینا

زما گرانو ! د وطن د نجات د نهم کال راتگ تاسوا و گرد گران ملت ته می مبارکی وایم .

په لمر خاته د نن ورزی سره د وطن د انقلاب د خلاصون او د نجات دهغه (۸) کاله تیریگی هغه کسان چه د انقلاب دهشت او خونریزی حوادث دهغه ئی لیدلی دی خائی چه د ننی ژوند او آسانتیا قیمت به ئی خه پیژندلی وی .

زما گرانو !

دهرملت په منزکی چه نفاق یا اغتشاش خپله منحوسه خپه کیگدی بی د مملکت له ورکی اودعظمت او آبرو دقوم اوملت له بربادی سخه بله نتیجه نه ورکوی خدای دورحمیگی په غازی شهید اعلیحضرت باندی چه دوطن دنجات په قضیه او دملت داتفاق په پیدا کولو کی ئی د خپلی روح فدا کولو او حکیمانه تدبیر و خپلو سخه د افغانستان دملت په فرد فرد باندی سه یولوی حق ثابت که زه د مهربانه خدای شکروایم چه دهماغه

« عزیزان من ! ورود سال نهم نجات وطن را برای شما وکافهٔ ملت عزیزم تبریك میگویم . »

« بطلوع امروز (۸) سال از ختم انقلاب وطن ونجات آن میگذرد آنهائیکه دهشت انقلاب و حوادث خونین آنرا دیده اند البته قیمت حیات وآسایش امروزه را خوب فهمیده اند . »

« عزیزانم ! »

« اغتشاش یا نفاق در میان هر ملتیکه پای منحوس خود را بگذارد غیر ازتباهی مملکت و بربادی عظمت و آبروی قوم و ملت چیز دیگر نتیجه نمیدهد . خدا رحمت کند اعلیحضرت غازی شهید را که در قضیهٔ نجات وطن و تولید اتفاق ملت از ایثار جان و تدابیر حکیمانهٔ خود چه یك حق بزرگی را بر فرد فرد ملت افغانستان ثابت نمودند . من خدای مهربان را شکر میگویم که به پیروی خیالات عالی و اساس

یو . قائد د عالی خیالو او کلکو اساسو
په پیروی سره له یوی خوا اتفاق او نیك
رونه ئی په گران ملت ز ما کی هره ورز
زیاد لیده کیگی اوله بلی خوا سخه په گردو
کار و او شعبو کی چه د دی ملت د ترقیو
خادم بللی کیگی خکاره فعالیت او زیار
منزته راغلی دی زیاته برخه ددی مجاهداتو
د معارف او اقتصاد او دعسکر په برخه کی
شوی اوهغه نتیجی چه لهدی سعی او زیار
ایستلو سخه لاس تهراغلی مونگ تهیقین‌را
کوی چه که حدای کول هر راز تجاویز
او پروگرام چه وروسته هم وشی زمونگ
دملت دترقیو اونهضت د پرمخ تگ د پاره
کلك اساسونه دی او که مونگ پههمدی
صحیح مشی یعنی دفقید شهید اعلیحضرت
په پله باندی تگ وکوو ژرترژره بهدترقی
او تمدن عناصر په وطن کی د خپل رشد
او نمو حدته ورسیگی .

په پای کی دهغو کسانو دخدمتو چهدانقلاب
په معامله کی ئی روح بازلی ده تقدیر کری دهغو
شهیدانو په ارواح چه زانونه ئی دوطن ترنامه
جار کری دی په تیره بیاد غازی شهیداعلیحضرت
دمغفرت او بخشنی دعا لو لو .

های متین همان قائد دانشمند ازیك طرف
اتفاق و اثرات نیك آن در ملت عزیزم روز
افزون دیده میشود و از جانب دیگر در
تمام امورات و شعباتیکه خادم ترقیات این
کشور گفته شود فعالیت ومساعی محسوس
بمیان آمده حصهٔ بیشتر ازین مجاهدات در
مورد معارف و اقتصاد و عسکر معطوف
شده ونتائجی که ازین سعی و جدیت بدست
آمده بما یقین میدهد که انشاءالله هرگونه
تجاویز و پروگرام که در ما بعد هم بعمل
آورده شود برای پیشبرد ترقیات و نهضت
ملت ما اساس های متین بوده و اگر ما
بهمین مشی صحیح یعنی پیروی اعلیحضرت
فقید شهید رفتارداشته باشیم بزودی عناصر
ترقی و تمدن در وطن بحد رشد و نموی
خود خواهد رسید . »

« درخاتمه ازخدمات کسانیکه درمعاملهٔ
انقلاب جانبازی کرده اند تقدیر نموده به
ارواح شهدائیکه خود را فدای نام وطن
ساخته اند مخصوصاً اعلیحضرت غازی
شهید دعای مغفرت و آمرزش
میخوانیم . »

دملت معروضه داعلیحضرت په حضور

همایون اعلیحضرت مهربانه پادشاه :

دوطن دنجات دنهم کال دراتگ په مناسبت سره له خورا خوقلبي احساساتو دخپل صمیمانه تبریك او تهنیت مراتب دستاسو اعلیحضرت په حضورکی وراندی کوو او دازلانده ورزچه ستاسو دپلار دوطن پرورانه مجاهداتو یادگارده په خورا خوشالی استقبال کری دهغه گران شهریار اودافغانستان نجات بخونکی اود وطن دنورو فدا کارانو په پاکه روح باندی دمغفرت دعالیگو .

اعلیحضرتـه : په دی زای کی خپله وظیفه پیژنو دوفادارو ملت دخلـوصیت مندانه احساساتو دشاهانه سره په مبارك حضورکی ترجمانی کری اوعرض کوو چه دافغانستان ملت قابل دقـدر خدمتونه داعلیحضرت محمد نادرشاه شهیدرحمة الله علیه هیـوخت نه هیروی اودستاسو اعلیحضرت دلوی ذات سره چـه دملت دآمالو مرجع ئی خورا زیات خلوصیت او

معروضهٔ ملت بحضور اعلیحضرت

« اعلیحضرت همایون پادشاه مهربان!»

« بمناسبت ورود سال نهمین نجات وطن با بهترین احساسات قلبیه مراتب تبریك وتهنیت صمیمانهٔ خودها را بحضور اعلیحضرت شما بتقدیم میرسانیم و این روز فیروز را که یادگارمجاهدات وطن پرورانهٔ والد بزرگوار شما است مابکمال مسرت استقبال نموده بروح پاك آن شهریار محبوب و نجات بخشای افغانستان و سائر فدا کاران وطن دعای مغفرت اهـدا مینمائیم . »

«اعلیحضرتا ! درینموقع وظیفهٔ خود میدانیم احساسات خلوصیت مندانهٔ ملت وفادار شاهانه را بحضور مبارك ترجمانی نموده و معروض نمائیم که ملت افغانستان خدمات قابل القدراعلیحضرت محمد نادرشاه شهید رحمة الله علیه را هیچگاه فراموش نکرده وبذات والای اعلیحضرت شما که مرجع آمال ملت هستید کمال خلوصیت وفدویت دارند وامید داریم حسن نظریات ترقی خواهانهٔ

فدویت لری اوامید لرو چه د شاها نه خه ترقی غو ختونکی نظریات چه تل ئی دملت دآسانتیا د وسیلو په راغو ند ولواود مملکت په تعالی کی لری او د عمل په میدان کی ئی ثابت کری اوکوی ئی تر پخوا لا زیات د قوم حالوتـه نافع او موثروی اولوی خدای د تاسو اعلیحضرت ستاسو په گرد و ملت پرورانه آرزوگانوباندی چه د وطن دحال اواستقبال دسعادت دپاره ئی لری موید اوموفق و گرزوی چه د افغانستان ملت درأفت اوملو کانه عواطفو په سیوری کی دلوئی او نهضت مراتبو ته ورسیگی .

په پای کی داعلیضرت د عمراوگدوالی اوعافیت اوزمونگ دافغانستان دعزیزمملکت نیکبختی د ملو کانـه تر سیو ر لا نـد ی سوال کوو .

« ژوندی دوی اعلیحضرت » (عمومی چیغه)

تل دوی افغانستان (عمومی متابعت)

شاها نه که دائماً در فراهمی وسائل آسایش ملت وتعالی مملکت داشته و آنرا درساحهٔ عمل اثبات فرموده و میفرمایند بیش ازپیش باحوال جامعه نافع وموثر بوده و خداوند متعال اعلیحضرت شما را بتمام آرزو های ملت پرورانهٔ تان که برای سعادت حال و استقبال وطن دارید موید وموفق گرداند تا ملت افغانستان بسایهٔ رأفت و عواطف ملوکانه بمراتب نهضت واعتلا نایل گردد. »

« درخاتمه ازخداند طول عمروعافیت اعلیحضرت و خوش بختی مملکت عزیزما افغانستان را بزیر سایهٔ ملو کانه مسئلت می نمائیم . » زنده باد اعلیحضرت ! »

(غریو عمومی) « پاینده باد افغانستان »

(متابعت عمومی)

دوالاحضرت صدراعظم صاحب معروضه

« اعلیحضرته : »

د دی نیکی ورزی په تقریب چه دافغانستان دملت د نجات اونیکبختی ورزده د خپل زان او کابینی اومامورینو د تبریکاتو مراتب د همایونی عرض ته رسوم ستاسو فقید پلار شهیداعلیحضرت ته چه د وطن د نجات په لاراودی خاوری د ترقی دوسیلو په راغوندولوکی ئی کو ششونه کری دی د ما تحفه کوو د شهید اعلیحضرت لور خدمتونه د افغانستان ملك او ملت ته له داسی لویوخدمتو سخه دی چه تاریخ ئی خو رالگ مثل راحئی مونگ خو را مسرور او خوشاله یو چه له هغه ممتاز او نامتو شخصیت سخه داسی نیك او رشید خلف شته دی چه ددی ملك او ددی خاوری دزا منوسر پرستی کری اوپل په پل د خط دمشی دهغه لوی اونامداره شهریار تاسی کوی .

امید لرو چه لوی خدای تاسو همایونی اعلیحضرت ته چه ددی ملك اهالیو دامید

معروضهٔ والاحضرت صدر اعظم صاحب

« اعلیحضرتا ! »

« بتقریب این روز سعید که روز نجات و نیك بختی ملت افغانستان است مراتب تبریکات خود وکابینه ومامورین را بعرض حضور همایونی رسانیده باعلیحضرت شهید والد فقید شما که درراه نجات وطن وفراهم نمودن وسائل ترقی این خاك ابرازمساعی فرموده اند اتحاف دعا مینمائیم . »

« خدمات برجستهٔ اعلیحضرت شهید بکشور و ملت افغانستان از چنان خدمات بزرگی است که تاریخ کمتر نظیر آنرا نشان میدهد ما خیلی مسرور و مشعوفیم که از آن شخصیت ممتاز و نامور خلف صالح و رشیدی وجود دارد که از این کشور و ابنای این خاك سر پرستی نموده و قدم بقدم خط مشی آن شهریار بزرگ و نامی را تاسی میفرمایند » .

« امید واریم خداوند با علیحضرت همایونی شما که محل امید و مرجع آمال

زای او دآمالو مرجع بی اوگد عمر مرحمت کری مونگ اوگردو مامور ینو اواهالیوته توفیق عنایت کاندی چه د ملوکانه له مقدسو هدایاتو اوآرزوگانو سره برابردی پاکی خاوری ته خدمت اوزان جارول ولرو .

دلوی خدای سخه التماس کوو چه د اعلیحضرت دوا کداری په سیوری کی افغانستان اوستاسو شاهانه وفادار ملت ته ورز په ورز زیاتی ترقی او خوشبختی مرحمت او ورکری سعید شهید اعلیحضرت (رح) ته چه زمونگ دننینو سعادتو او خوشبختیو موسس اوبانی دی لوری درجی نصیب کاندی

« ژوندی دوی اعلیحضرت »

(عمومی چیغه)

اهالی این کشور هستید عمر طولانی مرحمت فرموده بما و همه مامورین و اهالی توفیق عنایت فرماید تا بر حسب هدایات و آمال مقدسهٔ ملوکانه باین خاک پاک ابراز خدمت و جانفشانی نمائیم » .

« از خدای قدیر التماس مینمائیم که درسایهٔ زمامداری اعلیحضرت با فغانستان و ملت وفادار شاهانهٔ شما ترقیات و خوش بختی‌های روز افزونی را مرحمت و ارزانی داشته با علیحضرت شهید سعید « رح » که موسس و بانی سعادات و خوشبختی های امروزهٔ ما هستند درجات عالیه نصیب فرماید » .

« زنده باد اعلیحضرت »

(غریو عمومی)

۷۹۴۷

مملكت چين كه درين اوقات صحنهٔ جنگ‌های خونينی شده، اكثرخوانندگان محترم از موقعيت جغرافيائی وخصوصاً از وضعيت سوق الجيشی ومحاذات جنگ موجودهٔ آن اطلاع كافی ندارند ـ درين نقشه مملكت چين باتقسيمات ملكيه و شهرهای مهم و دول همسايهٔ آن نشان داده شده است. جنگهائی كه فعلا جريان دارد يكی درشهر شانگهائی و ديگر درنفس ولايت هوپی يعنی شمال چين ميباشد. منچوكو وجيهول درتصرف جاپان وعلاوتاً پيكن (پايتخت قديم) و بندر (تيئتسين) يعنی يك قسمت ولايت هوپی (باندازهٔ ٤٠٠٠ كيلومتر مربع) تازه بدست جاپان افتاده، مغلستان خارجی جمهوريت كمونستی مستقل وسنكيانگ (تركستان چين) در حال انقلاب است.

جشن نجات

رباعیات

از طبع جناب قاری عبدالله خان
ملك الشعراء

ای جشن نجات ای دلم شاد ازتو — ای خیر وطن گرفته بنیاد از تو
ای جشن ! تو یادگار نادر شاهی — بالد دل ما که میکند یاد از تو

❁ ❁ ❁

میزان که مهٔ معتدل ازآب وهواست — شبهای خوشش چوروزفرحت افزاست
از سالگرهٔ شه و از جشن نجات — این ماه نکو عقده کشای دل ماست

❁ ❁ ❁

میزان که بود ماه نکوئی از سال — دارد چو بهار اعتدالی بکمال
از جشن نجات حسن این مه افزود — چون حسن دل آرای بتان از خط وخال

❁ ❁ ❁

ای محرم بزم گلشن ای باد صبا — ای از خم گیسوی بتان نافه کشا
چون جشن نجات مابهاری دیدی ! — کان گونه بود ز خرمی روح فزا

❁ ❁ ❁

ای مایهٔ آسائشم ایجشن نجات — ای یافته از بانی تو قوم حیات
از یمن تو بهرهٔ وطن خواهان را — بر خرمی ابد نوشتند برات

❁ ❁ ❁

این شاه که فر شاهیش افزون باد — پیوسته به حفظ داور بیچون باد
این سالگره شه و این جشن نجات — بر ملت ما مبارك و میمون باد

تبریك جشن

و

میلاد همایونی

از طبع جناب سرور خان صبا

ایوطن ای مادر آزادگان — ای بقربان تو بادا جسم و جان
نوبهار خاطر اهل شرف — گلشن شاداب عیش جاودان
روشن آمد این حقیقت در نظر — هست خاکت توتیای دیدگان
عشق تو سرمایهٔ شانست و بس — نیست جز عشقت دلیل عز و شان
دامن عشقت نخواهد شد رها — از کف ما تا بود تاب و توان

تا قیامت شاد باشی ایوطن
خرم و آباد باشی ایوطن

وقت عشرت ماه میزان آمده — باز ماه عزت و شان آمده
باز با هم شد برابر روز و شب — ماه عیش باغ و بستان آمده
باز بلبل در خیال وصل گل — پر فشان اندر گلستان آمده
باز از آب صفای جویبار — دیدهٔ آئینه حیران آمده
باز نقد خرمی و انبساط — در کف اولاد افغان آمده

روز میلاد شهٔ نیکو صفات
عشرت افزا گشت باجشن نجات

هر طرف آواز ساز الفت است — دامن عشرت بدست ملت است
میزند کوس مسرت دمبدم — ملت افغان که عالی همت است
از فضای کشور آزاد ما — جلوه گر نور سرور و بهجت است
عالمی سرشار عشرت گشته است — همتی ایدل که نیکو فرصت است
بسکه ابنای وطن شاد است و خوش — بی حضور عیش بودن غفلت است

ماه میزان داد اعلان نشاط
کوك شد ساز سرور و انبساط

اندرین مه خسرو عالی نژاد شادمان در شهر هستی پا نهاد
چشم (نادرشه) زرویش نور یافت خاطر اهل محبت گشت شاد
با لب شیرین تبسم می نمود دیده چون بر عالم هستی کشاد
هر طرف جوش مبارك باد بود نغمه گرهر جانبی ساز و داد
خانه دان (نادر) عالی تبار واصل آمد در گلستان مراد
هر کسی میگفت از فرط سرور
چشم بد ازجان « ظاهر » باددور

ماه میزان ای مهٔ عشرت فزا ای هوایت معتدل آبت صفا
میرسد در دل نشاط از مقدمت ای زمان خرمی بخشای ما
چون تو می آئی بخاطر میرسد یاد آن اقبال قوم باوفا
چون تو می آئی مجسم می شود در نظر آغاز دور ارتقا
ماه اقبال و توان کشوری روزگار افتخار و اعتلا
تو همان وقتی که خوش آمد بکف
گوهر آمال اقبال و شرف

تو همان وقتی که نوم کامگار می نوازد کوس عز و افتخار
تو همان وقتی که می یابد طلوع آفتاب اوج ملك کهسار
تو همان وقتی که ملت می کشد شاهد مطلوب خود را در کنار
تو همان وقتی که پای ارتقا میگذارد کشور امیدوار
تو همان وقتی که روشن میشود چشم ملت از قدوم شهریار
کیست آن شه « نادر » والا گهر
خسرو ملت نواز نامور

دوستدار بیقرار مملکت عاشق عالی تبار مملکت
آمد از پاریس با اخوان خود تا شنید آواز زار مملکت
با تن بیمار وعزم استوار گشت یار و غمگسار مملکت
در رهٔ آسائش ملت نمود خاندان خود نثاری مملکت
ساخت ابنای وطن را متحد آن حکیم نامدار مملکت
مملکت از درد و محنت دور گشت
خاطر اهل وطن مسرور گشت

از افق خورشید شوکت سر کشید گشت روشن دیدهٔ ارباب دید
با همه فرحت نسیم جان فزا از گلستان سعادت شد پدید
همت (نادرشهٔ) والا گهر تازه جانی در تن کشور دمید
تازه و شاداب آمد یکقلم از بهار دانشش باغ امید
باز خاطر رقص بسمل می کند زیر تیغ هجرت ای شاه شهید
فاتح تل روح پاکت شاد باد
تا قیامت کشورت آباد باد

بر حضورت ای شهٔ عرش آشیان میرسم افتان وخیزان عرضه خوان
ای فدا کارهٔ دین و وطن خسرو ملت نواز مهربان
بر اساس رای نیکوی شما کشور آباد است وملت شادمان
هر نفس باعزم و همت میزند کوس شوکت درجهان افغانستان
ساخته فرزند کشور پرورت کشورت را رهسپار عزوشان
آفتاب دین وملت (ظاهر) است
نوربخش چشم غیرت (ظاهر) است

در چنین عصر سعادت اقتضا کوش ایملت بکسب ارتقا
درگلستان توان زندگی بال همت همچو بلبل بر کشا
درطواف شمع اقبال وطن ساز چون پروانه روشن دیده را
قیمتی ازگوهر غیرت طلب در کف آور رشتهٔ عز وعلا
کم نهٔ از همطقاران درجهان زودتر از گوشهٔ غفلت برا
سر بر آور درجهان چون آفتاب
درعروج زندگانی کن شتاب

مایهٔ اعزاز عرفان است وبس زندگی زین آب حیوان است وبس
نیست مشکل کسب عز روزگار پیش همت کار آسان است وبس
از عمل شان دوعالم رابجو دین و دنیا ازمسلمان است وبس
(همتی تابر خوری از زندگی دیدهٔ بی همت حیران است وبس)
اختیار خواب راحت روز و شب شیوهٔ غفلت پرستان است وبس
از برای شوکت خودها بکوش
روز و شب ای ملت افغان بکوش

با وطن قومی که خدمت میکند اجتناب از خواب غفلت میکند
در پی اسباب شان مملکت کوشش شایان زحمت میکند
با دل پر شعله از عشق وطن کسب اقبال وسعادت میکند
در رهٔ بهبود کشور مردوار جان نثار از روی غیرت میکند
چون سعادت مند می گردد وطن جشن عالی ومسرت میکند

آفتاب ارتقا رخشنده باد
جشن اقبال وطن فرخنده باد

تازه بادا گلشن شان وطن از کمال عشق بازان وطن
بشکفد گلهای عز وافتخار تاقیامت در گلستان وطن
دور بادا از خزان روزگار بوستان علم وعرفان وطن
در ریاض خلد بادا شادمان تا ابد روح شهیدان وطن
ملت وشاه جوان خورسند باد از بهار عزت وشان وطن

از گلستان عروج وارتقا
عنبر افشانی کند دست (صبا)

هرچند که بیش دارد افراد وطن یك مرد هنر ور کند آباد وطن
زینگونه که کرد نادر عصروزمان از زحمت انقلاب آزاد وطن

« مستغنی مرحوم »

افغانستان و مصر

1937 - شماره 80 - P. 800

بقلم جناب سید قاسم خان رشتیا

مصر علاوه بر تاریخ و تمدن درخشان قدیمی که دارد در حال حاضر هم یکی از دول بزرگ شرقی واسلامی بشمار رفته موقعیت مهمی را در بین دنیای شرق و غرب دارا می باشد.

اعلیحضرت ملك فاروق شاه جوان مصر بروز اعلان سلطنت

از طرف دیگر افغانستان از سالیان درازی با این مملکت همکیش روابط معنوی صمیمانه را دارا بوده چنانچه سید جمال الدین افغان مدت مدیدی را در مصر بپایان رسانیده و برای ارتباط این دو مملکت مساعی زیادی بخرج داده همچنین شخصاً با رجال بزرگ مصری مانند شیخ محمدعبده که استاد سعد زغلول زعیم ملی معروف آن مملکت بشمار میرود روابط دوستانه قایم کرد وازآن پس نیز سلسلهٔ روابط معنوی ما بین مملکتین قایم مانده وجود جامعه اسلامی الازهر و نشر کتب و مطبوعات مصری در افغانستان سلسلهٔ این مناسبات را بر قرار میداشت.

هشت سال قبل یعنی از بدوجلوس اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید روابط سیاسیه در بین افغانستان ومصر آغاز گردید در این اواخر حکومت قاهره به تاسیس یك وزارت مختاری درکابل پرداخته اولین وزیرمختار ونمایندهٔ فوق العاده خویش را باهیئت سفارت

خود بدر بار شاهی افغانستان معرفی و اعزام کرد . در این روزها هیئت مذکور بسر کردگی عالیقدر جلالتماب جناب عبد الرحمن عزام که شخصاً یکی از رجال سیاسی خیلی بزرگ آن مملکت بشمار میروند و علاوه بر تکفل سمت وزارت مختاری مصر در در بار کابل عهده دار وزارت مختاری های طهران ، بغداد ونجد (عربیه سعودیه) نیز میباشند وارد کابل شده و مطابق مراسم معموله بکمال محبت وصمیمیت پذیرائی واخیراً بحضور ذات اشرف ملوکانه جهت تقدیم اعتماد نامه مشرف گردیدند .

جناب عبد الرحمن عزام

طبیعی است که قیام روابط دوستانه وسیاسیه مابین وطن عزیز ما افغانستان و دول خارجه خصوصاً دول اسلامی وشرقی که مقصودازان تشیید روابطمدنی وعرفانی وتاسیس تساند وتعاون درحیات اقتصادی وبالنتیجه تحکیم مبانی صلح وامنیت باشدیکی از آرزوهای ملت وحکومت افغان بشمار رفته وحاجت بتذکار نیست که اهالی این خطهٔ اسلامی نسبت به تاسیس روابط سیاسی که موجبات نزدیکی ملتین وحکومتین افغانستان ومصر میباشد بچه اندازه مسرور شده اند !

اینك ما هم بنوبهٔ خود این تقریب فرخنده را برای جانبین تبریك گفته ضمناً نظریات نیك ومساعی جمیلهٔ حکومتین را که منتج به این نزدیکی جدید دو مملکت بزرگ اسلامی وشرقی شده است تقدیر میکنیم واز حضرت خداوندی تمنا داریم که این روابط دوستانه روز بروز بسط یافته مملکتین در سایهٔ زمامداران بزرگ ووطنخواه وترقی پسند خویش مدارج ترقی وتعالی را به پیمایند .

ذیلاً بمعرفی عالیقدر جلالتماب عبدالرحمن عزام وزیر مختار دولت پادشاهی مصر می پردازیم :

جناب عبدالرحمن عزام وزیر مختار جدید مصر در دربار افغانستان وایران وعراق و حجاز بتاریخ ٦ ماه مارچ ۱۸۹۳ در قاهره تولد شده و از خانوادهٔ است که از حیث نجابت ووطن پرستی مشهور وخود شخصاً عامل فعال در حیات سیاسی مصر میباشد . چون دارای احساسات و روحیات وطن پرستی بود از جوانی اوقات خود را مصروف دفاع حقوق ملت خود نموده زمانیکه درلندن محصل بود درجنگ بالکان بحیث داوطلب در قشون ترکیه داخل شد وتا موقع اشغال مجدد آوریا نوپل دران قشون مشغول خدمت بود ـ پس از اختتام جنگ بالکان برای تکمیل تحصیلات خود به لندن مراجعت نمود و در همان اوقات بانجمن جوانان مصری موسوم به (انجمن ابوالهول) ملحق گردید و آن انجمن نیز تقاضای تشکیل کنگرهٔ جینو برای مطالعه وتعین خطمشی خود نمود پس ازان که جنگ جهانی شروع شد معظم له با رفقای خود بعزم راسخ منظور آزادی وطن خود بمصر مراجعت نمود ـ چون وارد مصر شد و محیط آنجارا در اثر جنگ مغشوش یافت با چند نفر مصری قرار داده بسرحدات غربی رفته درانجا بشورش قیام نمودند ودر جنگی که برعلیه انگلیس ها از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱٦ بوقوع پیوست و یکسال دوام نمود داخل شدند دران جنگ آنها مغلوب شده اجباراً بخاك طرابلس پناهنده گردیدند و انگلیس ها آنهارا (اشتباهاً) بمرگ محکوم نمودند ولی در اثر اعلان استقلال مصر بالاخره مشمول عضو عمومی ۱۹۲۳ شدند ـ انهزام قوای آنها آنان را وادار نمود که باعرب ها ملحق شده وازمفرق طرابلس برعلیه ایطالی دفاع نمایند تا باین طریق مساعدت و همراهی را که طوایف طرابلس در موقع قیام آنها بر علیه انگلیس به آنها نمودند جبران نمایند . دران سال ۱۹۱۷ نوری پاشا که هنوز فرماندهی قوای طرابلس را عهده دار بود آقای عبدالرحمن عزام را مامور نمود که باسلامبول رفته ودر کمیسون مهمی که درانجا تشکیل گردیده بود شرکت نماید ـ برای انجام این ماموریت

از (میرزاتا) با تحت البحری المان حرکت کرد و در اسلامبول در خواست نمود در کنگره (وسته فلم) حضور بهم رساند تا بتواند در انجا تقاضای حفظ حقوق مصر وطرابلس را نموده ودرین زمینه اقداماتی بعمل آرد ، اما پس از ورود وبرلن انورپاشا از ایشان تقاضا نمود که فوراً به‌افریقا مراجعت کنند و درانجا ایشان را بسمت مستشار شهزاده عثمان فواد فرمانده کل دسته جات افریقای شمالی انتخاب نمودند ـ و بایشان صریحاً وعده دادند که تمام این جنبش ها منجر باستخلاص مصر ازقید عبودیت خارجی خواهد شد ـ ایشان باتفاق شاهزاده عثمان به (وین) و (برلن) رفته تا در آنجا وسایل کمك برای قشون در افریقا تهیه نمایند و در ماه می ۱۹۱۸ به طرابلس مراجعت نمود و درمیرزا تا حکومتی در تحت ریاست شاهزادهٔ مذکور تشکیل دادند ـ ولی پس ازاعلان متارکهٔ جنگ بانها امر رسید که به متفقین تسلیم شوند و ازین جهته تمام امید های آنها برای نجات مصرمبدل به یاس گردید . روسای ترك مجبوربودند به اوامر مرکز اطاعت نمایند ولی اوکه یکنفرداوطلب وازحکومت ترکیه مستقل بود تسلیم نکرد. و برای انجام منظور عالی خود باروسای طوایف عرب حکومتی تشکیل دادندکه مرام آن این بود : « جان خود را درمحاربه فدای آزادی و نجات نواحی عرب نشین باید نمود » ـ بالغ به ۵ سال یعنی تا ۱۹۲۳ برعلیه تاخت وتاز ایطالی به محاربات خونین قیام نمودند ولی درین سال آقای عبدالرحمن عزام که مشمول عفو عمومی شده بود بمصر مراجعت کرد ـ اما این مراجعت بعد از محاربات درنواحی وحشی و جنگیدن بامشکلات طبیعی درصحاری وکوهستان ها به وسائل کم ، انجام گرفت و درطول آن مشارالیه درغالب نقاط سیاسی غالب آمده وروزگاری پرازمخاطرات طی نمود . اگرچه این جنبش بواسطهٔ شکستی خاتمه یافت وایشان هم مجبور شدند بمصر مراجعت نمایند امافعالیتی که دران ممالك ازطرف ایشان بظهور رسیده بود برسم یادگار برزبان اهالی باقی مانده ایطالویها نیزبه نوبهٔ خود نامبرده را محکوم بمرگ نمودند ولی باوصف اینکه اورا یك خصم صادقی میدانستند چندی بعد مشمول عفو عمومی ازانها نیز گردید ـ در سال ۱۹۲۳

بمصر معاودت نمود و بسمت نمایندهٔ دارالشورای ملی انتخاب شد و چون یك رجل حربی وسیاسی دلیرودارای سابقهٔ درخشانی بود اعتماد زغلول پاشا را بخود جلب نمود وباوجودیکه جوان ترین نمایندهٔ مجلس بود زغلول پاشا ایشان را انتخاب نمودند که باخود به لندن برده ودر مذاکرات انگلیس ومصردرسنه ۱۹۲٤ شرکت نماید. از آن پس وارد حزب وفد شده و روحاً و جسماً درجنبش های سیاسی مصر داخل گردید وبواسطهٔ ابرازحمیت وفعالیت توانست درزمان قلیلی مورد تقدیر تمام احزاب سیاسی مصر واقع گردد وبوسیلهٔ قدرت زبان بزودی در دارالشورای ملی موردتوجه قرار گرفت ـ بروز نامه نگاری هم اشتغال یافت ویکی ازروزنامه های وفدی را اداره میکرد ومقالات حساسی راجع به سیاست مصرو بطورکلی مربوط به سیاست شرق مینگاشت درسنه ۱۹۲٤ دراتمام دورهٔ پارلمانی باز بسمت نماینده گی مجلس انتخاب شده همیشه از مرام خود دفاع مینمود وبهر چیزکه برخلاف قانون وعدالت میدانست مخالفت میکرد. درسنه ۱۹۲۸ سمت وزارت درکابینه و در ۱۹۳۰ سمت وزارتمختاری بایشان پیش نهاد شد ولی همه را ردکردند تادرین سنه پس از شناخته شدن استقلال کامل وطن سمت وزارت مختاری را قبول نمود بشرط اینکه در شرق باشد ـ جناب عبدالرحمن عزام علاوه بر فعالیت های فوق الذکر درسال ۱۹۲۷ ازطرف مجلس و در کنگره مقننهٔ (ریودوژنرو) و در سال ۱۹۳۰ در (بروکسل) ودر سنه ۱۹۲۹ در کنگره فلاحت (بوخارست) نیز نماینده گی مصر راایفاء و مخصوصاً در اثر جدیت ایشان بود که معاهدهٔ مصر وحجاز منعقد گردید. مشار الیه یکی از اعضای فعال حزب وفد میباشندکه دراثر اهتمام آن حزب، معاهدهٔ فعلی مصر و انگلیس انعقاد یافت.

دقندهار دشرکت پشتون

معارف پالنه

دقندهار شرکت پشتون چه زموژ دوطن د تجارتی شرکتو ـ څخه یو مهم شرکت شمیرل شویدی ، د وطن د صادراتو د تزئید او اصلاح په خواکی ئی شه رخه اخستی ده . زیاتی لاداچه دجورخت داولی ورزی نه داوسه پوری ئی دمملکت دشئو ـ نو او خصوصا دعرفانی کارو سره شه ذوق او دلچسپی شکاره کریده او دیرزله ئی دکتابود ورکولواود زیاتو اعانو دتقدیمولو په واسطه د وطن د عرفانی ، د فاعی ، اوصحی موسسو سره خپل دغه ذوق او حس عملی کری دی .

اوس بیا دهماغه عرفان پاللو د ذوق په سبب دغه شرکت (۱۰۰ ، ۰۰۰) افغانی نغدی دمعارف د ترقی د پاره تقدیم

معارف خواهی شرکت

پشتون قند هار

شرکت پشتون قند هار که یکی از شرکت های تجارتی مهم و طن عزیز ما بشمار رفته درقسمت تزئیدواصلاح صادرات مملکت سهم خوبی گرفته است ، علاوتاً ارید وتاسیس خود تاکنون ذوق وحس سرشاری نسبت به شئون مملکتی بالخاصه امور عرفانی از خود ابراز داده وبارمار این حس و علاقهٔ خویش را بواسطهٔ تقدیم کتب و دادن اعانه جات مختلفه و کثیره جهت پیشرفت امور دفاعی و عرفانی و صحی و غیرهٔ وطن باثبات رسانیده است .

جناب محمدموسی خان رئیس شرکت پشتون قندهار

اخیراً باز نظر بهمان علاقه مندی و ذوق عرفان پروری است که شرکت موصوف مبلغ (۱۰۰،۰۰۰) افغانی پول نقد جهت

کری دی ، او په دغه وسیله سره ئی غوشتی دی چه په دی نیکبخت نهضت کی چه د معارف د تعمیم او خپرتیا په باب زموژ دملی حکومت له خوا شروع شویدی ، پوره برخه واخلی .

ادبی انجمن چه یو د عرفانی موسسو سخه شمیرل کیژی د شرکت پشتون دغه شه حس ته د قدر په ستر که گوری او له لوی سشتن سخه د جناب محمد موسی خان رئیس او دهنه تولو اعضاوو ته لاریات توفیقونه غواری . پشتو تولنه

ترقی معارف تقدیم و باین وسیله خواسته است تا در نهضت مسعودیکه در قسمت توسعه و تعمیم معارف از طرف حکومت متبوعهٔ ما آغاز گردیده سهم کافی گرفته باشد .

انجمن ادبی که یکی از موسسات عرفانی بشمار میرود ، این حس نیك شرکت پشتون را به نظر تقدیر نگریسته توفیقات بیشتری را برای جناب محمد موسی خان رئیس وسایر اعضای آن تمنا میکند .

« انجمن »

قسمت تفریحی

روحیات اطفال

معلمی در وقت درس تاریخ از شاگرد خورد سال بشدت پرسید : شهر آتن را کی آتش زد ؟

شاگرد مضطرب گشته زبانش بند شد

معلم بروی بانك زد : چراجواب نمیدهی زود باش بگو آتن را کی آتش زد ! ؟

شاگرد به تضرع معصومانه و لکنت زبان گفت : بخدامن آتش نزده ام . . .

خواستگاری

شخصی برای طلبگاری بخانهٔ یك نفردهاتی رفت تادخترش را ازاو به ازدواج بخواهد اتفاقاً پدر دختر شخص ضعیف العقلی بود . وقتیکه طلبگار مطابق رسم زمانه با ادب تمام اظهار کرد « آمده ام تامرا بخدمت گاری خود قبول فرمائید » شخص مذکور غضبناك جوابداد :

من خودم به ملازمت محتاجم خدمتگار چطور گرفته میتوانم ؟

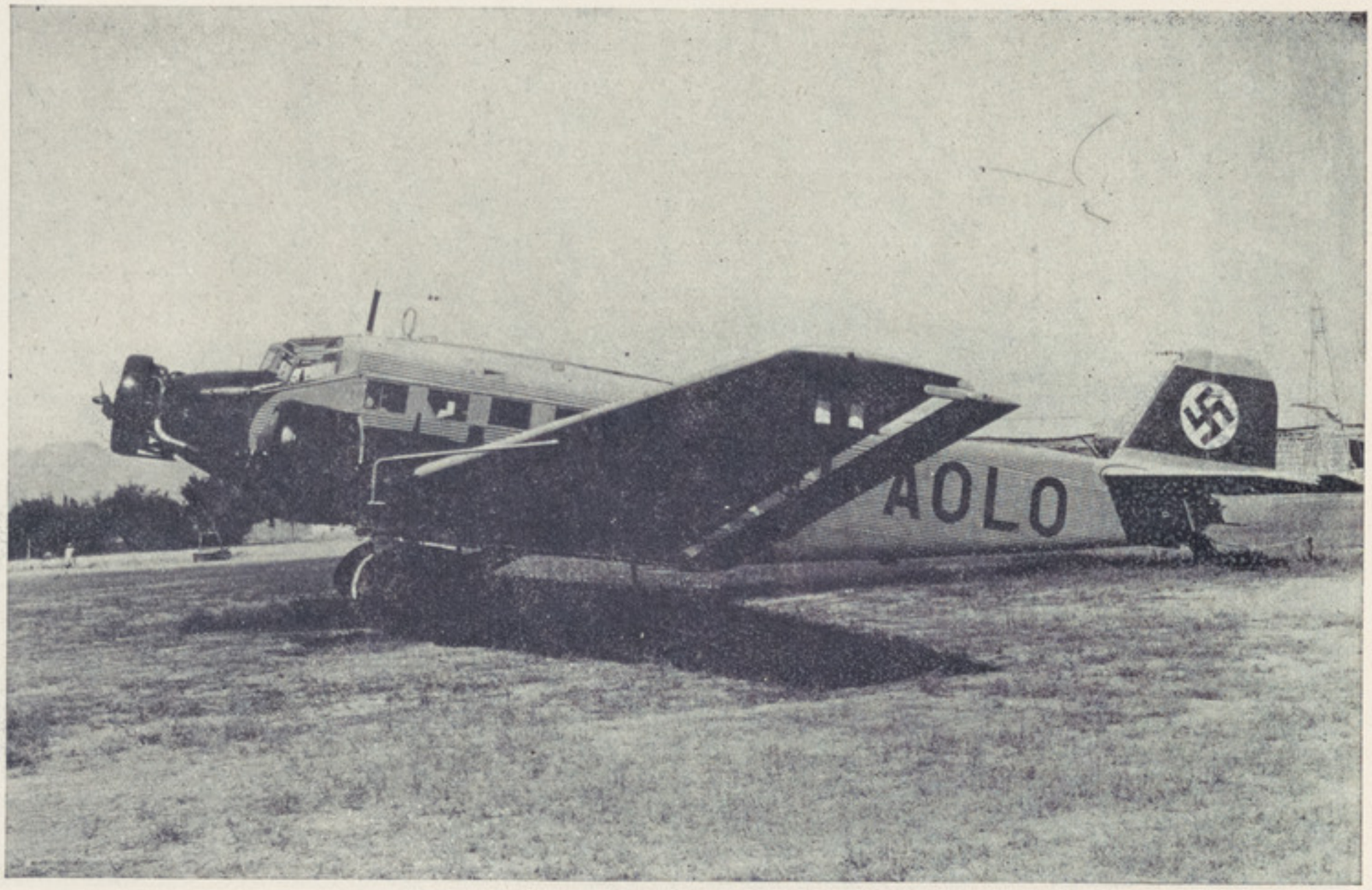

یکی ازطیارات شرکت لفت هنزای المانی موسوم به « آولو » که دارای سه موتر بوده مخصوص مسافرتهای طولانی میباشد
(در میدان طیارهٔ کابل)

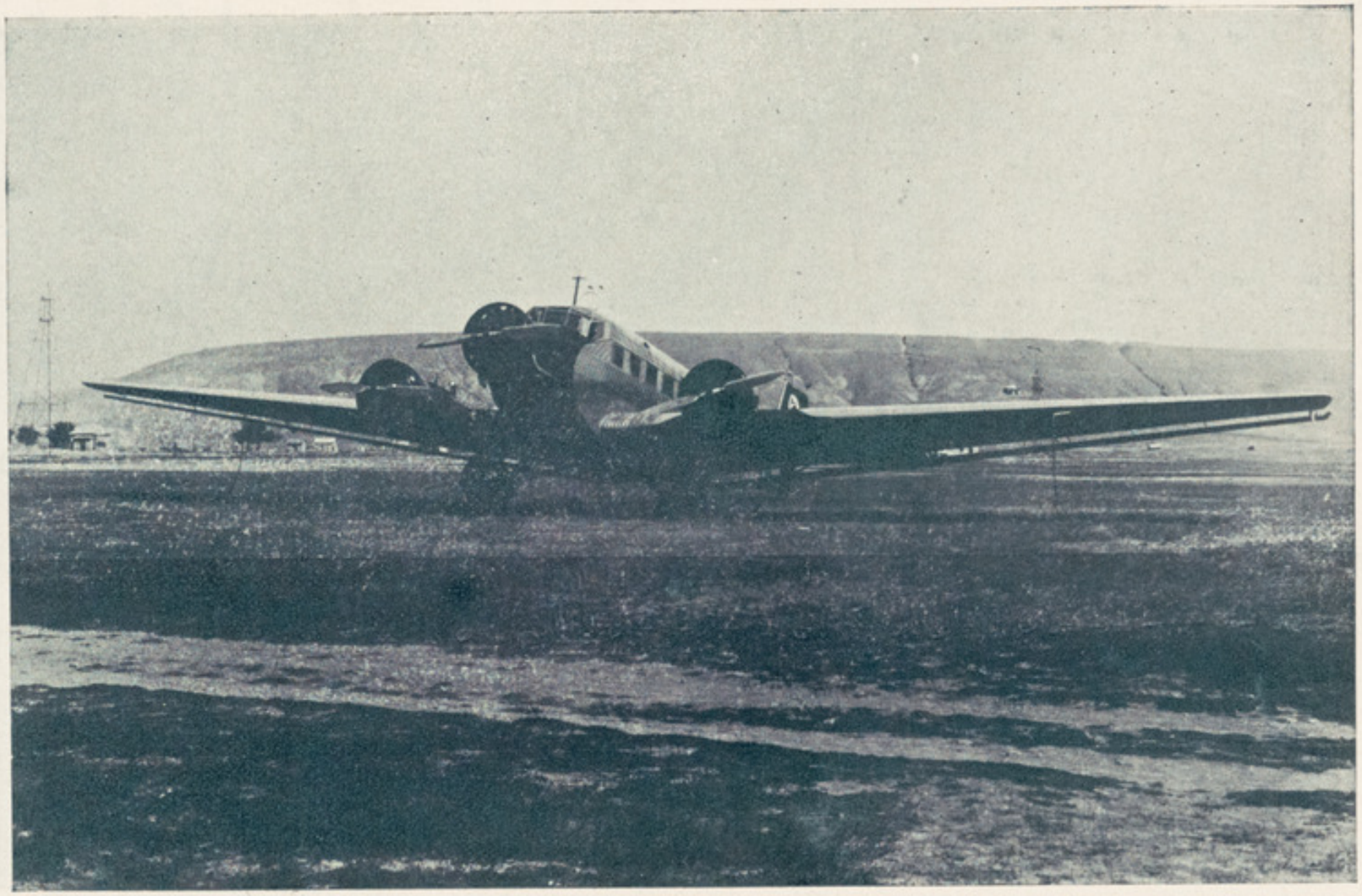

طیارهٔ بزرگ شرکت لفت هنزای آلمانی موقعیکه پس از مسافرت مشکل (المان ، چین) درمیدان هوا بازی کابل پائین شده است .

P. 100
عسکری
کابل

از المان تا چین

موفقیت هوا بازان المانی

از چندی باین طرف شرکت هوا پیمائی (لفت هنزا) المانی که یکی از معروف ترین شرکت های هوا پیمائی عالم میباشد درصدد افتاده که چند پرواز امتحانی مابین المان وچین بعمل بیاورد واین پرواز ها از طریق اروپا ، بحر مدیترانه ، شام ، عراق ، ایران ، افغانستان صورت بگیرد چنانچه شرکت مذکور اخیراً با ثر اجازهٔ حکومات عراق ، ایران ، افغانستان و چین در ین خط یك سلسله پرواز ها را بعمل آورده است .

بادرنظر گرفتن مسافت بزرگی که مابین المان وچین موجود (۷۷۰۰ کیلومتر) ومخصوصاً نظر به مشکلاعظیمی که ازرهگذر وجود کوهستانات مرتفع ودامنه دار پامیرو تبت وغیره ودشتهای بی آبادانی چین درعرض راه واقع است البته اجرای این پرواز ها یکی از عملیات رشادت کارانهٔ هوا پیمائی به شمارمیرود .

آنچه مخصوصاً قابل تذکار دیده میشود مسافرت مابین کابل وچین (شهرسوچائو) است که طیارات بزرگ وقوی شرکت لفت هنزا مسافت (۲۷۰۰) کیلومتر مذکور را از فراز کوهستانات مرتفع واخان پامیر ، تبت ، وغیره (از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ متر ارتفاع) در ظرف (۱۵) ساعت طی کرده است (۱) . در وقت مراجعت یکی از طیارات مذکور که دران یك نفر مدیر لفت هنزا (گابلینس) نام نیز موجود بود به نسبت نقص جزئی که برایش پیش شده بود در (ختن) مجبور به فرود آمدن شده و درانجا مدت ٤ هفته در دست مردمان و مامورین محلی که از کیفیت پوره اطلاع نداشتند ، توقیف بودند و سپس موفقانه بکابل مراجعت کردند .

بهر حال این پرواز های هوائی کامیابانه که درذات خود ازموفقیت های بزرگ فن هوا پیمائی بشمار میرود و افتخار آن به هوا بازان دلیر المانی عاید است جا دارد که در قطار اکتشافات و کامیابی های مهم هوا پیمائی قرار داده شود .

---

(۱) مجموع مسافرت از برلین تا کابل که ۵۰۰۰ کیلومتر میباشد در ظرف ۳۰ ساعت طی شده .

ترفیع

عالیقدر احمد علیخان « کهزاد » که یکی از جوانان لائق و فاضل وطن ما میباشند وسابقاً در انجمن ادبی بحیث معاون اول شعبهٔ تالیف و ترجمه منصوب بودند ، نظر بخدماتیکه از ابتداء انجام داده و اثرات خوبی به انجمن تقدیم کرده اند ترفیعاً بحیث مدیر شعبهٔ موصوف عز تقرر حاصل کردند .

همچنین عالیقدر غلام جیلانیخان جلالی معاون دوم شعبهٔ تالیف وترجمه که از اعضای برجسته وفاضل انجمن بشمار میروند نظر به لیاقت وفعالیت بمعاونی اول شعبهٔ مذکور ترفیع یافتند .

آگاهی

« انجمن »

در شمارهٔ (۷۹) مجلهٔ کابل مسابقهٔ نسبت به وسائل ترقی و تعمیم زبان پشتو) اعلان وموعد نهائی رسیدن مقالات ، اخیر میزان مقرر شده بود ، اکنون برای آنکه عدهٔ بیشتری از فضلای وطن درین مسابقهٔ مهم ومفید حصه بگیرند موعد مذکور را تا اخیر عقرب ادامه دادیم . البته پس ازتاریخ مذکور عموم مقالات وارده (فارسی ، پشتو) در مجلس عمومی انجمن مطالعه و به برندگان نمرهٔ اول و دوم و سوم جوائز خوبی داده خواهد شد .

« مدیریت نشریات »

غلطنامه این شماره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۲۲	استداد	استعداد
»	۲۳	دهنه سی	هندسی
۲۰	۱۰	وادبیات	ادبیات
»	۱٤	شعرا	شعر
»	۲۵	سدنی لاپنیر	سدنی لاپیز
۲۱	٦	اهرام شعبه	اهرام سبعه
۲۵	۵	اصل مسئله	اصل
۳۱	۱٤	انداز	انذار
۳۷	۳	پی خود	بی خود
٤۳	٤	درذدل	درد دل
۷۵	۱۷	ترتیب یافت	ترتیب بافت

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول ودوم و سوم وچهارم کابل وغیره آثار انجمن‌را ذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی از خود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷ افغانی	در ولایات ۸ افغانی	در خارج	سه کلدار	
۲	« دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲ «	« ۱٤ «		ده شلنگ	
۳	« سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۱ «	« ۱۳ «		«	
٤	« چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲ «	« ۱۳ «		«	
٥	« پنجم « ۱۳۱٥	« ۸ «	« ۹ «		«	

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول و دوم و سوم مجلهٔ کابل فی جلد در کابل ۱٤ افغانی ، درو لایات ۱٦ افغانی ، درخارج ده شلنگ

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم وششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دوجلد قیمت آن درکابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ

کتبیکه درانجمن برای فروش حاضر است

۱	الفاروق	در کابل	۸ افغانی	
۲ -	منتخبات بوستان	« «	« ۲	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	« ۳	« ۲٥
٤ -	سخندان فارس	« «	« ۳	
٥ -	شعرالعجم	« «	« ۲	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	« ۱	۰۰ پول
۷ -	صنعت باختر (بفارسی وفرانسه)	« «	« ۱	

جائزه

به اطلاع هموطنان عزیز رسانده میشود که کتاب لغت پشتو مدونهٔ «مرکه دپشتو» را که دارای وقایهٔ آبیست هرکه سراغ بدهدویا آن را بانجمن بسپارد برعلاوهٔ اینکه خدمت بزرگی بزبان ملی خود مینماید انجمن ادبی هم این احسان بزرگ اورا به اعطای جائزهٔ قابل اعتنای نقدی تقدیر خواهدکرد

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل که در ۶۰۰ صفحه و در حدود ۴۰۰ تصویر و نقشه و مناظر رنگهٔ قشنگ و زیبا در کاغذ اعلیٰ و وقایهٔ نفیس که از حیث خوبی مضامین و تصاویر و قشنگی طباعت نسبت بسالنامهای گذشته خیلی ممتاز است، بتازگی از طبع فارغ شده و در انجمن ادبی بقیمت های ذیل بفروش میرسد :-

پشتی چرمی	در کابل	۱۲	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۴	〃
〃 〃	〃 خارج	۱۰	شلنگ
〃 کپره ئی	〃 کابل	۸	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۰	〃
〃 〃	〃 خارج	۸	شلنگ